سیمای انسان در قرآن

بر اساس تفسیر نور حجت الاسلام و المسلمین قرائتی



گردآوری و تدوین:
روح الله فیض الهی

بسم الله الرحمن الرحیم

سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور/ محسن قرائتی؛ گردآورنده روح الله فیض الهی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ص.

موضوع : انسان (اسلام) -- جنبه های قرآنی

شابک : ۷۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۲۱-۴۰-۸

سرشناسه : قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

شناسه افزوده : فیض الهی، روح اله، ۱۳۶۳ -، گردآورنده

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /الف۸ ق۴۳ ۱۳۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۷۴۵۲۰

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

فصل پنجم:

ص:۶

ص:۷

ص:۱۰

مقدمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ألحمدُ لله ربِّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

به فضل الهی، پس از پایان تفسیر ترتیبی قرآن کریم و ارائه آن در قالب دوره ده جلدی تفسیر نور، به فکر تفسیر موضوعی برگرفته از آن افتادم و بحمدالله عزیزانی این راه را دنبال کردند و گام‌هایی برداشته شد. از جمله:

گام اول، کتاب سیصد نکته در مدیریت، توسط کارشناس ارشد رشته مدیریت و زیر نظر اساتید این رشته در دانشگاه امام صادق.

گام دوم، کتاب سیمای حقوق در قرآن کریم، توسط دانشجوی دکتری حقوق و زیر نظر آقای دکتر میرمحمدصادقی استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران. این کتاب تلخیص و توسط نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه، به عنوان کتاب درسی دانشکده‌های حقوق ارائه شد.

گام سوم، کتاب قرآن و متولیان فرهنگی، توسط دانشجوی دکتری معارف و حافظ کل قرآن کریم.

گام چهارم، اخلاق نظامی و انتظامی، شامل مباحث دینی کاربردی در نیروهای نظامی و انتظامی، نظیر بحث امنیت، آبرو، امر به معروف و نهی از منکر، شیوه برخورد، نحوه اجرای قانون و ... که توسط نیروی انتظامی چاپ و در رده کتاب‌های آموزشی آن عزیزان قرار گرفت.

ص:۱۱

گام پنجم، کتاب اخلاق آموزش، که به سفارش نهاد رهبری در دانشگاه نگاشته و منتشر گردید.

گام ششم، کتاب سیمای سیاست در قرآن کریم، توسط فارغ التحصیل رشته علوم سیاسی و زیر نظر آقای دکتر افتخاری، استاد دانشگاه امام صادق.

گام هفتم، کتاب سیمای انسان در قرآن، که توسط جناب آقای روح اله فیض الهی یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه امام صادق تدوین و آماده عرضه گردیده است.

در این کتاب همان‌گونه که از فهرست آن پیداست، موضوعاتی همچون آفرینش انسان و مراحل آن، اهداف آفرینش، عوامل رستگاری و سعادت، تفاوت انسان با سایر مخلوقات، روابط چهارگانه انسان با خالق، خلق، خلقت و خود، نعمت اراده و اختیار، مسئله آزمایش انسان، ضرورت پرهیزگاری و تقوای الهی، رابطه انسان با فرشتگان و شیطان، اصالت روح و جهان ابدی، قانون عمل و عکس العمل و دهها مسئله دیگر، بر اساس نکات و پیام‌های تفسیر نور و دیگر آثار اینجانب، استخراج و ارائه شده است. (هذا من فضل ربّی)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ فی أرْبَع: أَوَّلُها أنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ، وَ الثّانِیَهُ أنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ، وَ الثّالِثَهُ أنْ تَعْرِفَ ما أرادَ مِنْکَ، وَ الرّابِعَهُ أنْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ عَنْ دینِکَ»، علم مورد نیاز مردم را در چهار چیز یافتم: ۱. شناخت خداوند، ۲. شناخت خود، ۳. شناخت هدف آفرینش، ۴. شناخت خطراتی که انسان را از مسیر حق منحرف می‌کند.

امید است مطالعه این کتاب، خواننده را در جهت عمل به این سخن امام کاظم علیه السلام یاری نماید.

محسن قرائتی

ص:۱۲

فصل اول: آفرینش انسان و ماجرای آدم

اشاره

۱. آفرینش انسان

« هَلْ أَتَیٰ عَلَی الْإِنْسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَذْکُورًا ». (انسان/ ۱)

آیا بر انسان دوره ای از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکری نبود؟

* برای بیدار کردن وجدان خفته، گاهی مسائل قطعی در قالب سؤال مطرح می شود. چنان که مادر از فرزند خود می پرسد: آیا من به تو شیر ندادم؟ در این آیه هم کلمه «هل» به معنای «قد» می باشد. « هَلْ أَتَیٰ عَلَی الْإِنْسَانِ...» یعنی به تحقیق، بر هر انسانی دورانی گذشته که چیز قابل ذکر نبوده است.

* انسان، باید درباره منشأ وجود خود فکر کند. « لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَذْکُورًا »

* انسان موجودی نوآفریده و حادث است. « لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَذْکُورًا »

* انسان در مسیر وجودی خود، روند تکاملی داشته و مراحلی را طی کرده است: ابتدا وجود نداشت، «لم یکن شیئاً» بعد از بوجود آمدن هم، چیز قابل ذکری نبود «لم یکن شیئاً مذکوراً»

* یاد ضعف ها، غرور انسان را برطرف و او را تسلیم خداوند می کند. « لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَذْکُورًا »

ص:۱۴

« الرَّ حْمَٰنُ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ ». (الرحمن/ ۱- ۳)

خداوند رحمن... انسان را آفرید.

* اگرانسان، مقداری خاک را درخیابان ببیند، می پرسد: چه شخصی این خاک ها را ریخته است؟ اگر روی این خاک ها جدول بندی و طراحی شود، سؤال می کند که این طرح از کیست؟ اگر خاک طراحی شده، همراه با حکمت و صنعت باشد، از ویژگی ها و هنر طراح سؤال می کند. آفریده نشانه آفریدگار است و هر چه روی آن هنرنمایی عالمانه و حکیمانه شود، نشانه علم و حکمت و قدرت آفریدگار است.

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ». (طور/۳۵ و۳۶)

آیا از هیچ آفریده شده اند یا خود آفریدگار خویشند؟! آیا آسمان ها و زمین را آفریده اند! بلکه (حق این است که) یقین نمی جویند.

* قرآن، مهم ترین مباحث فلسفی را در قالب ساده ترین بیان مطرح می کند. در این آیه ی شریفه دو فرض مطرح شده است: یکی آن که انسان بدون علت آفریده شده باشد، « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» دوم آن که انسان خودش خویشتن را آفریده باشد و هر دو فرض عقلاً ـ محال است؛ زیرا انسان پدیده است و هر پدیده ای علت می خواهد، انسانی که نبوده، چگونه علت بودن خود می شود؟! اگر انسان نبوده، پس چگونه سبب هستی خود شده و اگر بوده، چگونه دوباره خود را بوجود آورده است؟ « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »

آیا انسان نه آفریدگار خویش است نه آفریدگار غیر خویش. « أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ...»

ص:۱۵

۲. منشأ آفرینش

یکی از مباحث انسان شناسی این است که انسان از چه چیزی آفریده شده است؛ قرآن در مورد منشأ آفرینش انسان تعبیرات گوناگونی دارد:

۱. خاک. «انّا خلقناکم من تراب»

۲. خاک آمیخته با آب. «خلقکم من طین»

۳. گِل بدبو. «من حماءٍ مسنون»

۴. گِل خشکیده. «من صلصال کالفخّار»

توضیح: وقتی چیزی از اجزا یا مراحل و عوامل گوناگون بوجود آمده باشد، اگر آن پدیده را به هرکدام از آنها نسبت بدهند، صحیح است. مثلاً من می نویسم. اگر بگویند: گچ نوشت یا بگویند: انگشتان من نوشت، مچ من نوشت، بازوی من نوشت، خودم نوشتم، روحم نوشت، سوادم نوشت همه و همه به لحاظی درست است، لذا آیاتی که می گوید: انسان از آب یا خاک یا گل یا نطفه بود با هم تعارضی ندارند.

« الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِینٍ . ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَهٍ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ ». (سجده/ ۷ و۸)

کسی که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. سپس (بقای) نسل او را از عصاره ای از آب پست و بی مقدار مقرر فرمود.

* آنچه نطفه می شود، تنها یک سلول و اسپرم است. « سُلَالَهٍ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ » قرآن، دوازده مرتبه در باره آفرینش انسان از نطفه یاد کرده است تا هم قدرت خداوند معلوم شود که اواز نطفه انسان می سازد و هم از طرفی انسان دچار غرور و تکبر نگردد.

ص:۱۶

* آفرینش حضرت آدم با آفرینش بنی آدم متفاوت است. « وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ . ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ » (آفرینش حضرت آدم از خاك بود؛ ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند.)

۳. مراحل آفرینش

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ . فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ . إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ».

آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم. پس آن را در قرارگاهی استوار قرار دادیم. تا مدتی معین. (مرسلات/۲۰– ۲۲)

* برای تولید یک محصول، لوازم و شرایطی مورد نیاز است، از جمله: مشخص بودن هدف، تأمین مواد، طرح و برنامه، زمان بندی مراحل اجرا، خدمات پشتیبانی، تعمیر و اصلاح. در آفرینش انسان همه این مراحل پیش‌بینی و اجرا شده است.

هدف: تکامل اختیاری و معنوی انسان. «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبدون»

مواد اولیه: تراب و نطفه. « مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ »

محل تولید: « فِي قَرَارٍ مَكِينٍ »

طرح و برنامه تولید: «نطفه، علقه، مضغه،...»

زمان بندی: « إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ »

برنامه ریزی درونی: «فالهمها فجورها و تقواها»، همراه با کنترل بیرونی: «انّا هدیناه السبیل» و «انّ علینا للهدی»

خدمات پس از تولید: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم».

تعمیر و اصلاح: «یقبل التوبه»، «انّه غفور رحیم».

* شاهکار خلقت آن است که خداوند آفرینش انسان را با آن همه پیچیدگی بر روی یک قطره آب طراحی کرده است که هیچ هنرمندی توان طراحی بر روی آن را ندارد. « نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ »

ص:۱۷

۴. آفرینش انسان از نفس واحده

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَ بَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِ جَالًا كَثِيرً ا وَنِسَاءً... ». (نسا/ ۱)

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، آن کس که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را نیز از (جنس) او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت.

* جنس همه ی انسان ها، مرد و زن و سفید و سیاه یکی است. « نَفْسٍ وَاحِدَهٍ »

* همه ی انسان ها از یک نوعند، پس هر نوع تبعیض نژادی، زبانی، اقلیمی و... ممنوع است. « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ »

* همه ی انسان ها در طول تاریخ، از یک پدر و مادرند. « وَبَثَّ مِنْهُمَا رِ جَالًا...»

* روایات درباره ی ازدواج فرزندان آدم چند نوع است، آنچه با قرآن هماهنگ است، روایاتی است که می گوید: فرزندان آدم با یکدیگر ازدواج کردند.

۵. آفرینش انسان و صورتگری او

«هُوَ الَّذِى يُصَوِّرُ كُمْ فِى الْأَرْ حَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ».

او کسی است که شما را آنگونه که می خواهد در رحم ها صورتگری می کند، جز او که قادر شکست ناپذیر و حکیم است، معبودی نیست. (آل عمران/ ۶)

* صورتگری انسان در رحم مادر، تنها بدست اوست. « هُوَ الَّذِى يُصَوِّرُ كُمْ »

* حال که صورت بندی ها بدست خداست، یکدیگر را بخاطر شکل و قیافه سرزنش نکنیم. « هُوَ الَّذِى يُصَوِّرُ كُمْ »

« خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَ كُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَ كُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ».

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را (در رحم مادر) صورتگری کرد و صورت شما را نیکو قرار داد و بازگشت (همه) به سوی اوست. (تغابن/ ۳)

* منظور از حُسن صورت « فَأَحْسَنَ صُوَرَ کُمْ » آن است که خداونـد، انسـان را به چیزهایی که در راه رسـیدن به هـدف، او را کمـک می کنـد، مجهز نمود. اعضـای بـدن انسان هر کـدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی انـدام انسان و به ویژه صورت او گردیده است. مژه، پلک و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند و زیبایی خاصـی به چهره انسـان بخشـیده انـد. لب ها که دربان دهان و نگهبان زبان و دنـدان هسـتند، تنها به هنگام خوردن یا گفتن، آن هم به مقدار مورد نیاز، باز و بسته می شود.

* خداونـد انسـان را از آبی نـاچیز، «مـاء مَهین» و در کارگـاهی تاریک و ظلمانی، «فی الارحام» آفریـد و بر روی آن بهترین و زیباترین صورتگریها را قرار داد. «فاحسن صورکم»

* اگرمقداری خاک درجایی ریخته شده باشد، هنرنمایی نیست؛ اما اگر خاک تبدیل به خشت و آجر یا سرامیک شد، پرسیده می شود که این را چه کسی ساخته است؟ هر چه کار بیشتر و ظریف تر باشد، معلوم می شود که هنر سازنده آن بیشتر است.

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ . وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ». (بلد/ ۸ و ۹)

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب.

* خداوند برای چشم، چند محافظ قرار داده است: جایگاه آن را در میان گودالی از استخوان ها قرار داد.

مژه، دربـان و پلـک، پوشـش چشم است. ابرو، سایبان و خطوط پیشانی برای انحراف عرق به دو سوی صورت است. هر شـبانه روز ده ها هزار عکس رنگی می گیرد، بدون آن که به فیلم و یا تنظیمِ خاصی نیاز داشته باشد.

ص:۱۹

آیا وجود دوربینی که از پیه ساخته شده و ده ها سال عکسبرداری و فیلم برداری می کند، نشانه قدرت معجزه گری حکیم و قدیم نیست؟!

چشم، مظهر عاطفه و غضب و تعجب و ادب و زیبایی و عشق است. چشم، رابط انسان با جهان خارج و زبان، وسیله ارتباط انسان با دیگر انسانها و بهترین و ارزان ترین و ساده ترین و عمومی ترین وسیله مبادلات علمی و فرهنگی و اجتماعی است.

چشم، راه نفوذ در دیگران است. تفاوت شاگردی که استاد را ببیند و در چشم او نگاه کند با شاگردی که از طریق بلندگو یا نوار سخنی را بشنود، بسیار است.

زبان و لب، با هم کلمه را می سازند و بدون همکاری آنها بسیاری از حروف ساخته نمی شوند. تنوع زبان و لهجه ها، از آثار قدرت خداست. انسان در خلق کلمات و جملات محدودیتی ندارد. زبان همچنین وسیله چشیدن و تشخیص مزه هاست.

۶. آفرینش انسان در بهترین قالب

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ . ثُمَّ رَ دَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ». (تین/ ۴ و ۵)

همانا ما انسان را در بهترین قوام و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم.

* « ثُمَّ رَ دَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ » شاید مراد دست برداشتن گروهی از انسان ها از فطرت اولیه الهی باشد که هر کس چنین کند، خداوند او را درپست ترین جایگاه ها قرار می دهد و گرفتار شقاوت و عذاب می شود.

* انسان در آفرینش بر همه موجودات برتری دارد. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»

* خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خلقنا... رددنا»

* انسان دراصل خلقت کاستی ندارد و سقوط او درطی مراحل زندگی واقع می شود. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ . ثُمَّ رَ دَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ»

* انسانی که می‌تواند برترین مخلوق باشد، می‌تواند از همه موجودات نیز پست تر باشد. « أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ... أَسْفَلَ سَافِلِینَ» (چنان که در آیات دیگر نیز می فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضلّ)

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَامًا فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَ کَ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ». (مؤمنون/ ۱۴)

و همانا ما انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم. سپس او را به صورت نطفه در جایگاهی استوار قرار دادیم. سپس از نطفه، لخته خونی آفریدیم، آن گاه لخته خون را پاره گوشتی ساختیم و پاره گوشت را به صورت استخوان هایی در آوردیم و استخوان ها را با گوشت پوشاندیم، سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم، پس شایسته ی تکریم و تعظیم است، خداوندی که بهترین آفرینندگان است.

* یاد گذشته ها و ضعف های انسان و توجه به قدرت و لطف خداوند، زمینه ای است برای تقویت ایمان و عبادت بیشتر. «لَقَدْ خَلَقْنا»

* آفرینش انسان در چند مرحله انجام گرفته است. «طین . نطفه . علقه»...

* تمام مراحل آفرینش، زیر نظر خداوند است. «فَخَلَقْنا . فَکَسَوْنَا . أَنْشَأْناهُ»

* خداوند، انسان را آفرید: «خلقکم» آفرینش بسیار شگفتی که خداوند از آن با جمله، « فَتَبارَ کَ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ » یاد کرد و همه‌گونه هنرنمایی و ظرافت و طراحی در آن به کار رفته است، مراد از «أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ» به فرموده امام رضا علیه السلام آن است که قدرت آفریدن را خدا به دیگران نیز داده، مثلاً حضرت عیسی از طرف خداوند می آفریند: «أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ» دلائل بهترین خالق بودن خداوند بسیار است از جمله:

الف) خالقیت او دائمی است.

ب) محدودیت به اشیای خاصی ندارد.

ج) تنوع درآن نامحدود است.

د) از ساده ترین چیز مهم ترین را می سازد.

ه) مواد اولیه اش از خودش می باشد.

و) در ساختن تقلید نمی کند.

ز) پشیمانی و تردید در او راه ندارد.

ح) بر اساس رحمت می آفریند و تمام ساخته هایش هدفدار است.

ط) ساخته او با نظام هستی هماهنگ است.

* تمام کارهای خداوند بهترین است:

آفرینش او بهترین است: «فَتَبارَ کَ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ»

کتاب قرآن او بهترین است: «نزّل احسن الحدیث»

قصه های او بهترین است: «احسن القصص»

نام های او بهترین است: «ولله الاسماء الحسنی»

پاداش های او بهترین است: «فله جزاء الحسنی»

وعده های او بهترین است: «وعدالله الحسنی»

حکم او بهترین است: «و من احسن من الله حکماً»

خداوند از ما نیز خواسته است که در تمام کارها، بهترین ها را انتخاب کنیم. مثلاً:

- در گفتار، بهترین سخن را بگوئیم: «یقولوا الّتی هی احسن»

- در عمل، بهترین را انجام دهیم: «احسن عملاً»

- در برخورد، بهترین رفتار را داشته باشیم: «ادفع بالتی هی احسن»

- در مجادله و گفتگو، بهترین شیوه را انتخاب کنیم: «جادلهم بالتی هی احسن»

ص:۲۲

- در سپاسگزاری و تشکر، بهترین روش را داشته باشیم: «فحیّوا باحسن»

- در میان شنیده ها بهترین را انتخاب و عمل کنیم: «یستمعون القول فیتبعون احسنه»

- در تصرف در مال یتیم، با بهترین شیوه عمل کنیم: «لا تقربوا مال الیتیم الاّ بالتی هی احسن»

- در انگیزه، با بهترین نیت، عمل خود را رنگی الهی دهیم: «و من احسن من الله صبغه»

* تفاوت آفریده های خداوند با تولیدات انسان:

- تولیدات انسان محدود و دربعضی زمینه ها تولید دارد؛ اما خداوند همه چیز را می آفریند. «خلق کلّ شی ء»

- تولیدات انسان گاهی لغو است؛ اما خداوند همه چیز را هدفمند آفریده است. «خلق الله السموات و الارض بالحق»

- در تولیدات انسان افراط و تفریط است؛ اما آفرینش خداوند به اندازه است. «انا کل شی ء خلقناه بقدر»

- تولیدگر معمولاً ـ پس از تولید نظارتی از تولید ندارد؛ اما خداوند هرگز از مخلوقاتش غافل نمی شود. «و ما کنا عن الخلق غافلین»

- انسان گاهی از تولید خسته و کسل می شود؛ اما خداوند هرگز از آفرینش خسته نمی شود. «ما مسّنا من لغوب»

- خداوند از طریق زوجیت، بقای موجودات را تضمین نموده است. «و من کل شی ءٍ خلقنا زوجین»

- خدا، همه آفریده های خود را هدایت تکوینی می کند. «اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی»

ص:۲۳

– همه آفریده ها، در نهایت به سوی او باز می گردند. «خلق السموات و الارض... الیه المصیر»

توضیح: وقتی خداونـد درخلقت انسان می گویـد: بهترین خالقم، «أَحْسَنُ الْخالِقینَ» یعنی تو بهترین مخلوقی. وقتی کسـی یک قالی را بافت و بافنده ی قالی گفت: بهترین قالی‌بافم، یعنی این که بافتم، بهترین قالی است. وقتی معمار به ساختمانش نگاه می کنـد و می گویـد: بهترین معمارم، یعنی این بنا بهترین ساختمان است. «أَحْسَنُ الْخالِقینَ». بعـد می گوید: بهترین ساختمان را به تو دادم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْویم». (تین/ ۴) احسن تقویم، یعنی بهترین ساختمان را به تو دادم.

۷. آفرینش انسان و وجود تفاوت ها

« وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّ–هُ بِهِ بَعْضَ‌کُمْ عَلَیٰ بَعْضٍ لِلرِّ جَالِ نَصِ‌یبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّ–هَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّ–هَ كَانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا». (نساء/ ۳۲)

و آنچه را که خداوند سبب برتری بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید. برای مردان از آنچه بدست آورده اند، بهره ای است و برای زنان نیز از آنچه کسب کرده اند، بهره ای می باشد و (به جای آرزو وحسادت) از فضل خداوند بخواهید که خداوند به هر چیزی داناست.

* عـدالت، غیر از تسـاوی است. عـدالت همه جا ارزش است؛ ولی تساوی گاهی ارزش و گاهی ظلم است؛ مثلاً اگر پزشک به همه مریض ها یک نوع دارو بدهـد، یا معلم به همه شاگردان یک نوع نمره بدهد، تساوی هست؛ اما عدالت نیست. عدالت آن است که به هر کس بر اساس اسـتحقاقش بـدهیم، گرچه تفاوت باشـد؛ زیرا تفاوت گذاشـتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حق اسـت؛ امـا تبعیض ظلـم اسـت. تبعیض آن است که بـدون دلیـل و بر اسـاس هـوای نفس یکی را بر دیگری ترجیـح دهیم؛ ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح

ص:۲۴

دهیم؛ مثلا مقداری شیر است و می‌خواهند آن را تقسیم کنند و همه یک جور لیوان دارند، اگر برای عده‌ای پُر و برای عده‌ای دیگر نصف و کمتر بریزند. این «تبعیض» است؛ چون شرایط و امتیازات مساوی است، پس ظلم است؛ اما «تفاوت» این است که شخصی یک دختری پانزده ساله دارد و یک چهار ساله. می رونـد بازار، برای اولی سه متر چادر و برای دومی یک متر می خرد، این «تفاوت» است و عدالت و حق است.

بنابراین باید آرزوی عدالت داشت؛ ولی تمنای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای یک بدن و اجزای یک ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوت‌اند؛ اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر خداوند، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت است. بنابراین اموری که بدست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که خدا را عادل و حکیم می دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم، نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است.

«انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَ ةُ أَكْبَرُ دَرَ جَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا».

بنگر که چگونه بعضی از آنان را بر بعض دیگر برتری دادیم و قطعاً درجات آخرت، بزرگتر و ارزشمندتر است. (اسراء/ ۲۱)

* جایگاه همه در آخرت، یکسان نیست و برتری های بزرگی وجود دارد. همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: درجات بهشت، به مقدار عقل اهل بهشت است.

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَ حْمَتَ رَ بِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَ فَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَ جَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِ يًّا وَرَ حْمَتُ رَ بِّکَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ». (زخرف/ ۳۲)

آیا آنان رحمت پروردگارت (در مورد تعیین پیامبر) را (میان خود) تقسیم می کنند در حالی که ما معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم (تا چه رسد به اعطای مقام والای نبوت) و درجات بعضی انسان ها را بر برخی دیگر برتری دادیم تا برخی از آنان برخی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند، بهتر است.

* برتری یافتن برخی انسان ها بربرخی دیگربا توجه به امتیازاتی است، از جمله:

اولاً؛ برتری در ساختار جسمی، فکری، استعدادها و ذوق، شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آن است که اینها لطف خداوند، همراه با مسئولیت و آزمایش است و این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر و خدمت به همدیگر را به دنبال دارد و بدین وسیله جامعه تشکیل می شود. انسان در این برتری نقشی ندارد. «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات»

ثانیا؛ برتری است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می کند، نظیر آیه: «یرفع الله الّذین آمنوا منکم والّذین اوتوا العلم درجات» که خداوند کسانی را که به سراغ علم و ایمان رفتند، برتری می دهد.

* تفاوت هایی که میان مردم است باید سبب پیوستگی و تعاون و استخدام بعضی توسط بعضی باشد، نه سبب استثمار و فخرفروشی و تحقیر دیگران. «سُخریاً» یعنی گروهی از انسان ها گروه دیگر را به کار گیرد و آنها را استخدام کند.

* انسان باید قدر و جایگاه خود را بداند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند. (انتخاب پیامبر در حوزه اراده الهی است، نه توقّع و انتظار مردم) «اهم یقسمون رحمت ربّک»

ص:۲۶

* کسی از خداوند طلبی ندارد، هر چه هست، لطف و رحمت اوست. «رحمت ربّک»

* جامعه بدون‌طبقاتی، خیالی بیش نیست. (خدای حکیم خود تفاوت هایی قرار داده تا مردم به یکدیگر احساس نیاز کنند و با کمک به یکدیگر در سایه اجتماع رشد کنند.) «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات»

* اجیر شدن و اجیر گرفتن و استخدام بعضی انسان ها توسط بعضی دیگر، امری مجاز و مشروع است. «لیتخذ بعضهم بعضاً سخریّاً» جامعه ی پایدار و اقتصاد سالم، وابسته به تعاون و بهره گیری از توان نیروهای مختلف انسانی است. «لیتخذ بعضهم بعضاً سخریّاً»

توضیح: این حقیقت را در نهج البلاغه می خوانیم. در موارد اختیاری، باید با کوشش و تلاش و پرهیز از کسالت و تنبلی، در رقابتی سالم به قوت و کثرت و استقلال رسید و اجازه ی استثمار و استعمار به دیگران نداد و در مواردی که بدست ما نیست، باید تفاوت ها را دلیل بر رشد و آزمایش و تحرک و تعاون و پیوستگی جامعه دانست؛ زیرا اگر همه یکسان باشند: جامعه ای تشکیل نمی شود.

از طرف دیگر در صورت یکسان بودن همه انسانها، صفات انسانی شکوفا نمی شود؛ مثلا سخاوت، شجاعت و ایثار در انسان رشد نمی کرد. انسان در لابلای فراز و نشیب ها خود را نشان می دهد. انسانی که با دیگران حرکت می کند وپیوند می خورد، نمی توان فهمید که چه کسی صابربا اخلاق است و چه کسی حلم دارد؟ وقتی یکی قوی است و دیگری ضعیف. ضعیف صبر می کند و قوی کمک. صفت صبر در فقیر شکوفا می شود و صفت بخشش در قوی. اگر همه به یک میزان علم و دانش داشته باشند، دیگر نه شاگردی وجود دارد و نه استادی. به این ترتیب جامعه ای تشکیل نمی شود. صفاتی شکوفا نمی شود. تعاون به وجود

نخواهد آمد. اگرانگشت شَصت بگوید: چرا من تک افتاده‌ام؟ انسان با پنج انگشت همسان و بلند، نمی تواند خیلی از کارها را انجام دهد، نمی توان بیل دست گرفت. انگشت ها وقتی تفاوت دارند، با هم همکاری می کنند. اگر همه مثل هم باشند، تعاون و همکاری بوجود نمی‌آید.

تفاوت را قبول کردم، حالا سؤال این است که چرا من پایین باشم و بوعلی سینا بالا؟ بوعلی سینا پایین بیاید و من بالا بروم. در این صورت، اگر شما بوعلی سینا شدی و بوعلی سینا شما شد، آیا اشکال حل می شود یا اشکال سر جایش است؟ اشکال سر جایش است؛ چون بوعلی سینا که پایین رفت، حالا او اعتراض می کند که چرا من پایین هستم؟ هر کس بالا باشد و هر کس پایین باشد، اشکال سر جایش است. منتها خداوند این اشکال را چطور حل کرده است؟

این تفاوت ها بدین صورت حل می شود که اگر هر کس در هر مرتبه ای که قرار دارد، مسیر حرکت و هدفش را گم نکند، به مقصد می رسد و مهم نیست که کجا باشد.

به عنوان مثال؛ من و بوعلی سینا به کتابخانه می رویم و دو ساعت مطالعه می کنیم. بوعلی سینا سی مطلب می فهمد و من یک مطلب. اجر کدام یک بیشتر است؟ اجر هر دو یکی است. قرآن می گوید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى». (نجم/ ۳۹) من دو ساعت در کتابخانه بودم و یک مطلب فهمیدم. او هم دو ساعت بود و سی مطلب فهمید؛ اما من چیزی کم نگذاشتم. بنابراین اجر من و بوعلی سینا یکسان است؛ چون خدا از ما سعی می خواهد. حتی کار هم نمی خواهد. اگر کار می خواست، می گفت: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما عَمل» هر چه عمل کردی. خدا از ما عمل نمی خواهد.

مثال دیگر، اگر کسی که ده تومان دارد، یک تومان به فقیر بدهد و کسی ده میلیارد دارد، یک میلیارد به فقیر بدهد. ثواب کدامیک بیشتر است؟ هر دو یکسان است، چون هر دو یک دهم از مال خویش را داده‌اند. یک تومان از ده تومان، یک دهم می‌شود. یک میلیارد از ده میلیارد هم، یک دهم می‌شود. این است معنای جمله ای که در دعا می خوانیم. «یا من سوی التوفیق بین الضعیف والقوی» ای خدایی که قرب به خودت را بین فقیر و غنی یکسان قرار دادی.

زمانی که آیت الله العظمی مکارم شیرازی زمان شاه در مهاباد تبعید بود. برای نوشتن تفسیر نمونه به آنجا می رفتیم. یکی از بستگانشان به دیدن ایشان آمده بود، وقتی می خواست برود، آهی کشید و گفت: خوشا به حال شما که دارید تفسیر می نویسید و رفت! من به آیت الله مکارم گفتم: روز قیامت این تفسیر نمونه ثوابش بیشتر است یا آه او؟ اگر کسی می خواهد کاری بکند، نیتش صادقانه باشد، خداوند اجر آن کسی که این کار را می کند، به او می دهد.

دیگر این است که تفاوت در آفرینش، منشأ تفاوت در تکلیف خواهد بود. کسی که پول یک نان را دارد، آه گرسنه ها او را نمی‌گیرد. آن کس که پول دو تا نان را دارد، مسئول خودش و مسئول همسایه اش است. کسی که پول هزار تا نان را دارد، مسئولیت سیر کردن هزار نفر را بر عهده دارد. اگر بوعلی سینا هوشش بیشتر است، تکلیفش هم بیشتر است.

سؤال: چرا من بوعلی سینا نشدم؟

جواب: ۱. با نیت صادق می توانی بوعلی سینا شوی و با آه صادقانه می توانی اجر او را ببری.

۲. به همان مقدار دو ساعتی که بوعلی سینا فکر کرد، شما هم فکر کنی و تلاش کنی اجر بوعلی سینا را

ص:۲۹

۳. تکلیف شما هم یک صدم بوعلی سینا است، اگر یک صدم بوعلی سینا می فهمی، «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها». (بقره/ ۲۸۶) یعنی تکلیف به مقدار توان است. یک آیه دیگر داریم که می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها». (طلاق/ ۷) فرق اینها چیست؟ «وُسعَها» یعنی چقدر جان داری؟ «آتاها» یعنی چقدر پول داری؟ یعنی خدا به مقدار جانت و به مقدار پولت از تو تکلیف می خواهد؛ چون جهان‌بینی ما جهان‌بینی مادی نیست. ما دنیا و آخرت را با هم حساب می کنیم.

۸. آفرینش انسان به صورت زن و مرد

« وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ ». (نجم/ ۴۵)

و همواست که دو زوج نر و ماده را آفرید.

* قانون زوجیت را خداوند در نظام آفرینش قرار داده است، نه آنکه امری قراردادی میان افراد بشر باشد. « وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ »

* آفرینش نر و ماده، هم از عجایب و شگفتی هاست و هم از ضروریات زندگی. «الذکر و الانثی»

* هم اصل خلقت از اوست، «خلق» هم تنوع درخلقت. «الزوجین»

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا... ».

او خدایی است که شما را از یک نفس (جان) آفرید و همسرش را از (نوع) او قرار داد تا بدان آرام گیرد. (اعراف/ ۱۸۹)

* گوهر وجودی زن و مرد یکی است. «وجعل منها زوجها» زن و مرد از یک جنس هستند. (بر خلاف پاره ای عقاید خرافی و تحقیرآمیز که زن را موجودی پست تر یا از جنس دیگر می پندارند.)

* ازدواج و همسر، عامل آرامش روح و زندگی است و ناآرامی های روانی را برطرف می کند. « لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا »

ص:۳۰

* یاد خداوند مایه ی آرامش دل و روح است، «بذکر الله تطمئن القلوب» و همسر مایه ی آرامش جسم و روان. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»

* زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیّت بر دیگری برتری ندارند. « وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا »

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... ». (حجرات/ ۱۳)

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم

* مرد یا زن بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «خلقنا» در این آیه به اصل مهم مساوات در آفرینش زن و مرد اشاره شده است.

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَـئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ». (نساء/ ۱۲۴)

و هر فردی که کارهای شایسته انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، در حالی که مؤمن باشد، پس آنان به بهشت وارد می شوند و کمترین ستمی به آنان نمی شود.

* زن و مرد در رسیدن به کمالات معنوی برابرند. « مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى » بر خلاف اعتقادات گروهی از یهودیان و مسیحیان.

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِ ينَ وَالصَّابِرَ اتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُ وجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِ ينَ اللَّـهَ كَثِيرً ا وَالذَّاكِرَ اتِ أَعَدَّ اللَّـهُ لَهُمْ مَغْفِرَ ةً وَأَجْرً ا عَظِيمًا ». (احزاب/ ۳۵)

همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان با ایمان و زنان با ایمان، و مردان مطیع خدا و زنان مطیع خدا، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان فروتن و زنان فروتن، و مردان انفاق گر و زنان انفاق گر، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که خدا را بسیار یاد می کنند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای (همه ی) آنان آمرزش و پاداشی گرانقدر و بزرگ آماده کرده است.

ص:۳۱

* تفاوت میان زن و مرد در جسم است. روح، زن و مرد نـدارد و همه ی کمالات بشـری مربوط به روح اوست نه جسم او، لذا همه کمالاتی که دراین آیه آمده، به صورت یکسان میان مرد و زن مطرح شده است.

* زن و مرد، در رشـد کمالات معنوی و انسانی و دریافت پاداش، یکساننـد. « إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... اعـدّ الله لهم» زمانی ارزش ایـن آیه روشن می شـود که به تبعیضـاتی که عرب و عجم میـان زن و مرد قائـل بودنـد بنگریم و تاریـخ دلخراش زن را مطالعه کنیم.

۹. ماجرای آفرینش آدم و اعتراض ملائکه

مـاجرای خلقت انسان و سـجده فرشـتگان، در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسـراء و کهف آمـده و تکرار این داسـتان بیانگر تعصب و نژادپرستی ابلیس و حسادت بر انسان و خطر تکبر و عـدم توبه و عـذرخواهی است که در طول تاریـخ، همه ی انسان ها به نحوی با آن درگیر هستند. از سوی دیگر برای توجه دادن به مقام انسانیت انسان است، انسانی که مسجود فرشتگان است باید هشیار باشد که ارزش خود را هدر ندهد.

«وَإِذْ قَالَ رَ بُّكَ لِلْمَلَائِكَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْ ضِ خَلِيفَهً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

و هنگـامی که پروردگـارت به فرشـتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشـینی قرار دهم. فرشـتگان گفتنـد: آیا کسـی را در زمین قرار می دهی که در آن فسـاد کنـد و خون ها بریزد؟ درحالی که ما با حمـد و سـتایش تو، ترا تنزیه و تقـدیس می کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید. (بقره/ ۳۰)

* انتصاب خلیفه و جانشین و حاکم، تنها بدست خداست. « إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْ ضِ خَلِيفَهً

* انسان جانشین دائمی خداوند در زمین است. «جاعل» (کلمه «جاعل» اسم فاعل و نشانه تداوم است)

* انسان می تواند اشرف مخلوقات و لایق مقام خلیفه اللهی باشد. «جَاعِلٌ فِی الْأَرْ ضِ خَلِیفَهً » البته ستمکاران از نیل به این مقام محروم هستند: «لاینال عهدی الظالمین»

* فرشتگان، از طریق اخبار الهی و یا مشاهده ی انسان های قبل از حضرت آدم در عوالم دیگر یا در همین عالم و یا بخاطر پیش بینی صحیحی که از انسان خاکی و مادی و تزاحم های طبیعی آنها داشتند، خون ریزی و فساد انسان را پیش بینی می کردند.

* گرچه همه ی انسان ها، بالقوه استعداد خلیفه خدا شدن را دارند؛ اما همه خلیفه ی خدا نیستند؛ چون برخی از آنها با رفتار خود به اندازه ای سقوط می کنند که از حیوان هم پست تر می شوند. چنان که قرآن می فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضل»

* قرارگاه این خلیفه، زمین است؛ ولی لیاقت او تا «قاب قَوسَین او أدنی» می باشد.

* به دیگران اجازه دهید تا سؤال کنند. خداوند به فرشتگان اذن داد تا سؤال کنند، وگرنه ملائک، بدون اجازه حرف نمی زنند و فرشتگان می دانستند که برای هر آفریده ای، هدفی عالی در کار است.

سؤال: چرا خداوند در آفرینش انسان، موضوع را با فرشتگان مطرح کرد؟

جواب: انسان، مخلوق ویژه ای است که ساخت مادّی او به بهترین شکل و قالب می‌باشد: «احسن تقویم» و در او روح خدایی دمیده شده و بعد از خلقت او خداوند به خود تبریک گفت: «فتبارک الله » همین موضوع نشان دهنده مقام و جایگاه ممتاز انسان است. خدا هر چه می خواست خلق کند، خلق کرد و با هیچ

کس مطرح نکرد؛ امـا در آفرینش انسان، مسأله را طرح کرد. انسان برای خریـد قوطی کبریت یا صابون با کسـی مشورت نمی کند؛ اما در انتخاب همسر یا برای خرید خانه مشورت می کند؛ یعنی چیزی که مهم است قبل از اجرا طرح می شود. انسان تنها موجودی است که خداوند موضوع آفرینش او را مطرح کرد. این خودش دلیل بر مقام انسان و اهمیت مسأله است.

* برای قضـاوت دربـاره ی موجودات، بایـد تمـام خوبی‌هـا و بـدی‌هـای آنهـا را کنـار هم گـذاشت و نبایـد زود قضاوت کرد. فرشـتگان خود را دیدنـد که تسبیـح و حمـد آنهـا بیشـتر از انسـان است. ابلیس نیز خود را دیـد و گوفت: من از آتشم و آدم از خاک؛ اما خداوند متعال مجموعه را می بیند که انسان بهتر است و می فرماید: «انّی اعلم ما لاتعلمون»

* آفرینش ملائکه، قبل از آدم بوده است؛ زیرا خداوند آفریدن انسان را با آنان در میان گذاشت. « وَإِذْ قَالَ رَ بُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ »

* حاکم و خلیفه ی الهی باید عادل باشد، نه فاسد و فاجر. «یفسد فی الارض»

* بخاطر انحراف یا فساد گروهی، نباید جلوی امکان رشد دیگران گرفته شود. با آنکه خداوند می دانست گروهی از انسان ها فساد می کنند؛ اما نعمت آفرینش را از همه سلب نکرد.

* مطیع و تسلیم بودن فرشتگان با سؤال کردن آنان برای رفع ابهام منافاتی ندارد. «أتجعل فیها»

* خداونـد فسـاد و خونریزی انسـان را مردود نـدانست؛ لیکن مصـلحت مهمتر و شایسـتگی و برتری انسـان را طرح نمود. « إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ »

* توقع نداشـته باشید همه ی مردم بی چون و چرا، سخن یا کار شما را بپذیرند؛ زیرا فرشتگان نیز از خدا سؤال می کنند. «قالوا أتجعل فیها»

ص:۳۴

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَ ضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَهِ فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَ-ؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ». (بقره/ ۳۱)

و خداوند همه ی اسـما (حقائق و اسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید؟

« قَالُوا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ ». (بقره/ ۳۲)

فرشتگان گفتند: پروردگارا! تو پاک و منزهی، ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته ای نمی دانیم، همانا تو دانای حکیمی.

«قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْ-مَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَکْتُمُونَ». (بقره/ ۳۳)

(خداوند) فرمود: ای آدم فرشتگان را از نام های آنان خبر ده. پس چون آدم آنها را از نام هایشان خبر داد، خداوند فرمود: که آیا به شما نگفتم که اسرار آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید (نیز) می دانم.

* خداوند متعال اسـما و اسـرار عالم، از نام اولیای خود تا جمادات را به آدم تعلیم داد. به تعبیر امام صادق صـلی الله علیه و آله وسلم : تمام زمین ها، کوه ها، دره ها، بستر رودخانه ها و حتی همین فرشی که در زیر پای ماست، به آدم شناسانده شد.

* ابلیس و ملائـکه هر کـدام به نـوعی خـود را برتر از آدم می دیدنـد؛ ابلیس به واسـطه ی خلقت؛ «انـا خیر منه» و فرشـتگان به واسـطه ی عبادت؛ «نحن نسـبح بحمدک» اما ابلیس در برابر فرمان سجده خداوند، ایستادگی کرد؛ ولی فرشتگان چون حقیقت را فهمیدند، پوزش خواستند و به جهل خود اقرار کردند. « سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا »

* معلم واقعی خداست و قلم، بیان، استاد و کتاب، زمینه های تعلیم هستند.«عَلّم»

* برتری انسان بر فرشتگان، بخاطر علم است. «و علّم آدم...»

ص:۳۵

* انسان برای دریافت تمام علوم، استعداد و لیاقت دارد. «کلّها»

* فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است. «نسبّح بحمدک... علّم آدم الاسماء»

* برای روشن کردن دیگران، بهترین راه، برگزاری امتحان و به نمایش گذاشتن تفاوت ها و لیاقت هاست. «علّم... ثم عرضهم... فقال انبئونی»

* به جهل خود اقرار کنیم. «لاعلم لنا» فرشتگان عالی ترین نوع ادب را به نمایش گذاشتند: « سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا ، علّمتنا، انّک، انت العلیم الحکیم»، اینها همه نشانه ی ادب است.

* علم خداوند، ذاتی است؛ «انّک انت العلیم» ولی علم دیگران، اکتسابی است. «علّمتنا»

* در آزمونی که خداوند برگزار نمود، آدم بر فرشتگان برتری یافت. « فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ »

۱۰. دستور سجده بر آدم

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِ ينَ ». (بقره/ ۳۴)

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد و از کافران گردید.

* سجده چند نوع است:

الف) سجده ی عبادت که مخصوص خداست، مثل: سجده ی نماز.

ب) سجده ی اطاعت، مثل: سجده ی فرشتگان بر آدم که برای اطاعت فرمان خداوند بود.

ص:۳۶

ج) سجده ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل: سجده ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

* سجده بر آدم چون به فرمان خدا بود، در واقع بندگی و عبودیت خداست؛ زیرا عبادت واقعی، عملی است که خداوند بخواهد، نه آن که طبق میل ما باشد. ابلیس حاضر بود قرن ها سجده کند؛ ولی به آدم سجده نکند.

* سجده برای آدم نه تنها بخاطر شخص او؛ بلکه بخاطر نسل و اولاد او نیز بوده است. چنان که در جای دیگر می فرماید: «خلقناکم ثمّ صوّرناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم» و امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سجده بر آدم بخاطر ذریه و نسل او بود.

* سجده فرشتگان بر آدم، یک سجده تشریفاتی نبود، بلکه به معنای خضوع آنان در برابر آدم و نسل او بود. یعنی فرشتگان نیز در خدمت بشراند.

* سجده فرشتگان موقتی بود؛ اما نزول آنها بر مؤمنان و استغفارشان برای آنان دائمی است. «الّذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا تتنزّل علیهم الملائکه»

* سجده ی بر آدم نه بخاطر جسم او؛ بلکه بخاطر روح الهی او بود. «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین»

* بی انصافی است که به فرمان خدا تمام فرشتگان بر انسان سجده کنند؛ ولی انسان برای خدا سجده نکند.

* لیاقت، از سابقه مهمتر است. فرشتگان قدیمی باید برای انسان تازه به دوران رسیده؛ اما لایق، سجده کنند. «اسْجُدُوا لِآدَمَ »

۱۱. ماجرای آدم و شیطان

« قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ». (حجر/ ۳۲)

(خداوند) فرمود: ای ابلیس! چه شد تو را که همراه (فرشتگان) سجده کنان نیستی؟

« قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ». (حجر/ ۳۳)

(ابلیس) گفت: من این گونه نیستم که برای بشری که او را از گِلی خشک، از گِلی سیاه و بدبو آفریده ای، سجده کنم.

« قَالَ فَاخْرُ جْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَ جِيمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ». (حجر/ ۳۴ و۳۵)

(خداوند) فرمود: پس از صف فرشتگان (و این مقام) خارج شو که همانا تو رانده و مطرودی و البته تا روز جزا بر تو لعنت خواهد بود.

* اگر روحیه تکبر در شخصی پیدا شد، محیط و عواملِ دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود؛ لیکن بخاطر لجاجت و تکبر آنگونه شد) «الا یکون مع السّاجدین»

* برتری نژادی، یک فکر ابلیسی است. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ...»

* بدتر از گناه کردن، توجیه گناه است. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ » (شیطان، گناه خود را توجیه کرد)

* غرور و تکبر که آمد، نور و روح الهی دیده نمی‌شود. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالی که دستور خداوند به سجده، بخاطر روح الهی او بود. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ »

* اجتهاد و اظهار نظر در برابر فرمان و دستور روشن الهی، جایز نیست. در مقابل فرمان: «فقعوا له ساجدین» جایی برای گفتار « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ » نیست.

« قَالَ رَ بِّ فَأَنْظِرْ نِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِ ينَ ». (حجر/ ۳۶ و ۳۷)

(ابلیس) گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردم برانگیخته شوند، مهلت بده (و زنده بدار) (خداوند) فرمود: پس همانا تو از مهلت یافتگانی.

« إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ». (حجر/ ۳۸)

(اما نه تا روز قیامت، بلکه) تا روزی که وقت آن معلوم است.

* خواسته ی ابلیس، مهلت تا روز قیامت بود و این آیه مشخص نمی کند که تا چه زمانی به او مهلت داده شد؛ اما از آیه ۳۸ سوره ی حجر و آیات ۸۰ و ۸۱ سوره ی «ص» استفاده می شود که تنها برای مدتی طولانی به او مهلت داده شد، نه تا روز قیامت؛ بلکه تا روزی که زمان آن نزد خدا مشخص است و به گفته برخی از مفسران تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

* سنت خداوند، مهلت دادن به گنهکاران است. « فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِ ينَ »

* دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت: «فانظرنی» پاسخ آمد: « فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِ ينَ »

سؤال: چرا خداوند به ابلیس مهلت داد و او را بر انسان مسلط کرد؟

جواب: مهلت دادن به بدکاران، از سنت های الهی و در مسیر آزمایش و امتحان انسان است، علاوه بر آن که باید اسباب خیر و شر فراهم باشد و انسان با اختیار خویش راهی را انتخاب کند؛ زیرا ابلیس انسان را مجبور به انحراف نمی کند و تنها وسوسه می کند، چنان که در آیه ی ۲۲ سوره ی ابراهیم آمده است.

از طرف دیگر رابطه ی شیطان با انسان و امکان تأثیر او در آدمی، بیشتر و زیادتر از تأثیر غرائز حیوانی در انسان نیست. خداوند در مقابل آن غرائز، اندیشه و تعقل و وجدان را عطا فرمود و بهترین وسیله ی تعدیل و تنظیم غرائز را در اختیار آدمی قرار داده است. علاوه بر آن که شیطان، بر انسان سلطه ندارد و اراده و اختیار را از انسان نمی گیرد، چنان که خودش می گوید: «ما کان لی علیکم من سلطان الاّـ أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی» کار او کمک به غرائز حیوانی است و اگر بخواهد تأثیری بگذارد، مجبور است با یکی از قوای درونی، یعنی غرائز و توهمات و وسوسه ها وارد

شود که در مقابل

آنها دو نیروی عقل و وجدان همواره انسان را به خیرات و نیکی ها دعوت می کنند.

« قَالَ رَ بِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِى لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْ ضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ». (حجر/ ۳۹)

(ابلیس) گفت: پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من هم در زمین (بدی ها را) برایشان می آرایم و همه را فریب خواهم داد.

« إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ». (حجر/ ۴۰)

مگر بندگان اخلاص‌مند (و برگزیده تو را) از میان آنان.

* خداوند کسی را گمراه نمی کند؛ لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را برگزیند، خدا او را به حال خود رها می سازد و این رها کردن، بزرگترین کیفر و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجاجت کرد، خداوند او را به حال خود رها کرد و مراد از جمله « أَغْوَيْتَنِى » نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجاجتم مرا از مَدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم واگذاردی من چنین و چنان خواهم کرد.

* ابلیس می داند که گروهی از مردم، از برگزیدگان الهی خواهند بود، (یعنی او نبوت و امامت را پذیرفته است، همان‌گونه که از «رَ بِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِى » معلوم می شود، خدا را پذیرفته است و از دعایش که مرا تا قیامت مهلت بده، روشن می شود که معاد را نیز قبول داشته است. بنابراین، ابلیس اصول عقائدش درست بود) لیکن عیب او تکبر و نداشتن روحیه ی تسلیم و عبودیت بود. پس علم و ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل و تسلیم و عبودیت لازم است.

* ابزار انحراف شیطان، زیبا جلوه دادن زشتی هاست. «لَأُزيننّ»

* پاکان و مخلصان از دام شیطان درامانند. « الْمُخْلَصِينَ » (البته اخلاص داشتن کافی نیست، عنایت خدا لازم است؛ زیرا «مخلَص» به معنای برگزیده الهی است)

« ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَ هُمْ شَاكِرِ ينَ ». (اعراف/ ۱۷)

سپس از روبرو و از پشت سر و از راست و چپشان بر آنان می تازم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

* درحدیث می خوانیم: آن هنگام که شیطان سوگند خورد که از چهار طرف درکمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟ خداوند فرمود: «دو راه از بالای سر و پایین باز است و هرگاه دست به دعا بردارد یا صورت بر خاک نهد، گناهان هفتاد ساله اش را می بخشایم». همچنین در روایات آمده است که وقتی حضرت آدم از تسلط شیطان بر انسان آگاه شد، روبه درگاه خدا آورد و ناله زد. خطاب رسید: «ناراحت نباش! زیرا من گناه را یکی و ثواب را ده برابر حساب می کنم و راه توبه هم باز است».

* امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ورود ابلیس از پیشِ رو بدین شکل است که امر آخرت را برای انسان ساده و سبک جلوه می دهد و از پشت سر به این است که ثروت اندوزی و بخل و توجه به اولاد را تلقین می کند و از طرف راست با ایجاد شبهه، دین را متزلزل و تباه می سازد و از طرف چپ، لذات و شهوات و منکرات را غالب می کند».

* شیطان اگر بتواند، مانع ایمان انسان می شود و اگر نتواند، راه های نفاق و ارتداد را می گشاید و اگر موفق نشود، با ایجاد شک و تردید و وسوسه، انسان را به گناه سوق می دهد تا از ایمان و عبادتش لذت نبرد و کار خیر برایش سنگین و با کراهت جلوه کند.

* شیطان دشمن قسم خورده انسان است. «لاقعدنّ...» چنان که در جای دیگر می گوید: «فبعزّتک لاغویّنّهم اجمعین»

ص:۴۱

* شیوه های اغفال ابلیس، متعدد ومختلف است. «من بین ایدیهم ومن خلفهم و..»

« قَالَ هَـٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ». (حجر/ ۴۱)

(خداوند) فرمود: این (اخلاص و نجات مخلصان) راه مستقیمی است که خود بر عهده دارم.

« إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ». (حجر/ ۴۲)

همانا برای تو بر بندگان (برگزیده) من تسلطی نیست، مگر از گمراهانی که تو را پیروی کنند.

* ابلیس گفت: من همه را گمراه می کنم، جز افراد برگزیده و مخلص را. خداوند در این آیه می فرماید: این که تو حریف بندگان برگزیده ام نمی شوی، چون آنها درراه مستقیم هستند و سنت من این است که خودم حافظ آنها باشم، نه آن که تو به آنان کاری نداری، بلکه نمی توانی به آنان کاری داشته باشی.

* انسان به اختیار خود، از ابلیس پیروی می کند. «اتبعک»

* کار شیطان وسوسه است، نه سلطه. « لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ » (در قیامت نیز ابلیس در پاسخ اعتراض مردم می گوید من تنها شما را دعوت کردم؛ ولی تسلط و اجباری بر شما نداشتم)

سؤال: اگر ابلیس حریف بندگان برگزیده نمی شود، پس وسوسه آدم بر خوردن از درخت ممنوعه چه بود؟

جواب: ابلیس درانحراف آنان طمع دارد و وسوسه هم می کند و گاهی آنان را به ترک اولی وادار می کند، لیکن آنان را گمراه و منحرف نمی کند.

ص:۴۲

۱۲. هبوط آدم

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَـٰذَا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ فَلَا يُخْرِ جَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَیٰ».(طه/ ۱۱۷)

پس گفتیم: ای آدم! همانا این (ابلیس) دشمن تو و همسر توست، پس (مواظب باش که با وسوسه هایش) شما را از بهشت بیرون نکند که به رنج و مشقت خواهی افتاد.

* گرچه شیطان در اینجا، تنها دشمن آدم و حوا معرفی شده است؛ ولی در جای دیگر به دشمنی او با همه ی انسان ها هشدار داده شده است. «عدوٌ لکم»

* جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته است. « هَـٰذَا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ »

* زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه های شیطان قرار دارند. « عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ »

* سنت الهی بر اتمام حجت با بندگان است. « هَـٰذَا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ »

« وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّهَ وَكُلَا مِنْهَا رَ غَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَ بَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَ ه فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ». (بقره/ ۳۵)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این باغ سکونت گزین و از (هر کجای) آن هر چه می خواهید به فراوانی و گوارایی بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.

* در فرهنگ قرآن، «شجر» علاوه بر درخت، به «بوته» هم گفته می شود؛ مثلاً ـ به بوته کدو می گوید: «شجره من یقطین» بنابراین اگر در روایات و تفاسیر می خوانیم که مراد از شجر در این آیه گندم است، جای اشکال نیست.

* «جنت» به باغ های دنیا نیز گفته می شود، چنان که می‌فرماید: «انّا بلوناهم کما بلونا أصحاب الجنّه». (قلم/ ۱۷) ما صاحبان باغ را آزمایش کردیم.

آنچه از آیات دیگر قرآن و روایات استفاده می شود، باغی که آدم در آن مسکن گزید، بهشت موعود نبوده است، زیرا:

– آن بهشت، برای پاداش است و آدم هنوز کاری نکرده بود که استحقاق پاداش داشته باشد. «ام حسبتم ان تدخلوا الجنّه و لمّا یعلم الله الّذین جاهدوا منکم»

– کسی که به بهشت وارد شود، دیگر خارج نمی شود. «و ما هم بمخرجین»

– در آن بهشت، امر و نهی و ممنوعیت و تکلیف نیست، در حالی که آدم از خوردن درخت نهی شد. به علاوه در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز آمده است که بهشت آدم، بهشت موعود نبوده است.

نهی حضرت آدم، نهی تکلیفی نبود که انجامش حرام باشد، بلکه جنبه ی توصیه و راهنمایی داشت.

* تخلف از راهنمایی های الهی، ظلم به خویشتن است. « فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » آدم و همسرش نیز برای توبه گفتند: «ظلمنا انفسنا» البته با توجه به عصمت انبیا مراد از ظلم در این قبیل موارد، ترک اولی است.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَ ہِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى».(طه/ ۱۲۰)

پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (می خواهی که) تو را به درخت جاودانگی و مُلک (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم؟!

* شیطان از راه آرزوها، انسان را فریب می دهد. «ما نهاکما ربّکما... الاّ اَن تکونا ملَکین او تکونا من الخالدین» (آرزوی انسان، زندگی ابدی در فضایی آرام و فرشته گونه است، لذا شیطان گفت: اگر از آن درخت بخورید، به آرزوی خود رسیده و زندگی دائم و به دور از مزاحمت و اضطراب خواهید داشت و با استفاده از غرائز و تمایل انسان به رفاه و ابدیت، او را وسوسه کرد.)

« وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ». (اعراف/ ۲۱)

و (شیطان برای آن که وسوسه اش تأثیر کند،) برای آن دو سوگند یاد کرد که به راستی من از خیرخواهان شمایم.

* حضرت آدم و همسرش در آغاز به ابلیس اعتمادی نداشتند و شیطان برای جلب اعتماد آنها سوگند یاد کرد و بر آن نیز تأکید نمود. امام رضا علیه السلام فرمود: «آدم و حوا تا آن زمان سوگند دروغ به خدا را نشنیده بودند و به همین دلیل به او اعتماد کردند و از آن درخت خوردند». بنابراین اولین سوگند دروغ از شیطان بوده است.

* گاهی دشمن با ظاهری دلسوزانه و ادعای خیرخواهانه، در اعتقادات ما نفوذ می کند و ضربه می زند. « إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ » برادران یوسف نیز برای از بین بردن یوسف و جدا کردن او از پدرشان به ظاهرسازی پرداخته و به او گفتند: «انّا له لناصحون»

« فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَ قِ الْجَنَّهِ وَعَصَى آدَمُ رَ بَّهُ فَغَوَى ». (طه/ ۱۲۱)

پس (آدم و همسرش فریفته شده و) هر دو از آن (درخت ممنوعه) خوردند، پس (به ناگاه لباس هایشان ریخت و) شرمگاهشان برای آنان ظاهر شد و (به‌ناچار) هر دو به چسبانیدن برگ (درختان) بهشت بر خودشان مشغول شدند و (این چنین) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت.

* وسوسه ی شیطان، اختیار انسان را سلب نمی کند، از این رو بعد از وسوسه شدن، انسان مورد ملامت خود و دیگران قرار می گیرد، در حالی که اگر وسوسه، اختیار انسان را سلب می کرد، دیگر کسی از او انتقاد نمی کرد.

* سید بن طاووس در بیان لطیفی می فرماید: شیطان ابتدا با شعار راهنمایی و دلالت به سراغ آدم آمد، «هل ادلّک» و بعد او را تدلیه و وسوسه کرد، «فدلّاهما

بغرور»، پس وای به حال ما که شیطان از ابتدا به قصد اغوا و فریب می آید. «فبعزّتک لاغوینّهم اجمعین»

* راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. «هل ادلّک علی شجره الخلد» (شیطان بر نیازها و خواسته های آدمی آگاه است؛ لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه می کشاند) و شیاطین از نام ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می کنند. «هل ادلّک علی شجره الخلد»

* شیطان برای ایجاد لغزش، دست به هر نوع تاکتیک روانی و تبلیغاتی زد، از جمله:

الف) برای آدم و حوا سوگند یاد کرد. «قاسمهما»

ب) قیافه ی خیرخواهانه به خود گرفت و گفت: من از خیرخواهان شما هستم. «انّی لکما لمن النّاصحین»

ج) وعده ابدیت داد که اگر این گیاه را بخورید، زندگی و حکومت ابدی خواهید داشت. «شجره الخلد و ملک لا یبلی»

د) دروغ گفت و به ذات حق تهمت زد. «مانهاکما ربّکما عن هذه الشجره الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین» یعنی پروردگارتان شما را نهی نکرد مگر از ترس این که شما فرشته شوید یا به زندگی ابدی برسید.

* گناه حضرت آدم:

در ارتباط با جمله «عصی آدم ربّه فغوی» چند احتمال داده شده است:

الف) آدم گناه نکرد؛ بلکه مرتکب ترک اولی شد و«غوی» یعنی رشد نکرد، نه اینکه گمراه شد.

ب) نهی آدم از درخت ممنوعه، نهی ارشادی بود، نه نهی مولوی.

ج) «عصیان» هم در ترک واجب بکار می رود و هم در ترک مستحب.

اما هیچ کدام از این احتمالات مورد پذیرش نیست، زیرا:

اولاً؛ این آیه و آیات مشابه آن صراحت در عصیان آدم دارند.

ثانیاً؛ دلیلی بر ارشادی بودن نهی نداریم.

ثالثاً؛ ادعای تکلیفی نبودن حکم(ترک واجب نکرده است) درست نیست؛ زیرا در این صورت باید بگوییم که شیطان هم مرتکب خلافی نشده و گناه نکرده است.

رابعاً؛ مگر توبه از کار منهی‌عنه با نهی ارشادی معنا دارد؟

خامساً؛ عصیان در قرآن، تنها به معنای گناه بکار رفته است.

بنابراین بهتر است به سراغ امام معصوم برویم آنجا که مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: اگر پیامبران معصومند، پس معنای آیه «و عصی آدم ربّه فغوی» چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: «کان ذلک من آدم قبل النبوه... من الذنوب الّتی تجوز علی الانبیاء قبل نزول الوحی علیهم...»؛ یعنی نافرمانی حضرت آدم قبل از بعثت او بوده است و خلافی بوده که ارتکاب آن با مقام نبوّت منافاتی ندارد.

« فَأَزَلَّهُمَا

الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَ جَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْ ضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ». (بقره/ ۳۶)

پس شیطان آن دو را به لغزش انداخت وآنان را از باغی که در آن بودند، خارج کرد و (در این هنگام به آنها) گفتیم: فرود آیید! در حالی که بعضی شما دشمن برخی دیگر است و برای شما در زمین قرارگاه و تا وقتی معین بهره و برخورداری است.

* خداوند اراده کرده بود که انسان به عنوان خلیفه ی او در روی زمین باشد، «انّی جاعل فی الارض خلیفه» و برای نشان دادن این شایستگی به دیگران، حقایقی را به انسان تعلیم داد، آنگاه دستور سجده بر او را داد و در بهشت قرارش داد، سپس اولین تکلیف را به او فرمان می دهد و موضوع تعهد و مسئولیت و اختیار شروع

می شود، پس از آن مجازات تخلف از تکلیف و ورود به زمین و تلاش برای تکامل صورت می گیرد و همه ی این مراحل بر پایه ی علم الهی صورت گرفت،

ص:۴۷

چنان که حضرت علی علیه السلام پس از بیان این مراحل واستقرار انسان بر روی زمین می فرماید: «علم خداوند در مورد او به وقوع پیوست».

* شیطان، دشمن دیرینه ی نسل بشر است؛ زیرا از روز اول به سراغ پدر و مادر ما رفت. «فَأزلّهما»

* انسان، جایزالخطا و وسوسه پذیر است. « فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ »

* هر انسانی بخاطر استعدادها و لیاقت هایی که دارد، بهشتی است؛ ولی خلاف ها او را سقوط می دهد. «فاخرجهما»

* زندگی دنیا، موقتی است. «الی حین»

« فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَ بِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّ حِيمُ ». (بقره/ ۳۷)

پس آدم از سوی پروردگارش کلماتی دریافت کرد، (وبا آن کلمات توبه کرد) پس خداوند لطف خود را بر او بازگرداند. همانا او توبه پذیر مهربان است.

* چون آدم از غذایی که نباید بخورد، چشید، از همه نعمت‌ها و رفاه محروم شد، متوجه اشتباه خود گردید. او در أثر پشیمانی و ندامت، کلماتی را از خداوند دریافت و به وسیله ی آن کلمات، توبه نمود.

طبق آنچه از روایات شیعه و سنی استفاده می شود، مراد از کلماتی که آدم به وسیله ی آن توبه نمود، توسل به بهترین خلق خدا، یعنی حضرت محمد و اهل بیت او (علیه و علیهم السلام) است. چنان که از ابن عباس نقل شده است که آدم برای پذیرش توبه اش، خداوند را به این نام ها قسم داد: «بحّق محمّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین»(۱)

البته برخی معتقدند: مراد از کلمات، همان جمله ای است که در

سوره ی اعراف آمده است: «ربّنا ظلمنا أنفسنا و اِن لم تَغفر لنا و تَرحمنا لنکونَنّ من الخاسرین» خدایا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و مورد رحمت

۱- . تفسیر درّالمنثور، ذیل آیه.

قرار ندهی، حتماً از زیانکاران خواهیم بود. بنابراین اولین توبه در روی زمین، با توسل به محمد و آل محمد پذیرفته شد.

* گرچه خداوند توبه ی آدم و حوا را پذیرفت، «فتاب علیه»، ولی أثر وضعی آن باقی ماند. أثر وضعی آن ترک اولی و نافرمانی آدم و حوا، خروج از آن جایگاه بهشتی و هبوط به زمین بود. «اهبطوا»

* از آیه «انّی جاعل فی الارض خلیفه» استفاده می شود که غرض اصلی از خلقت آدم این بود که وی در زمین زندگی کند؛ ولی زندگی در زمین نیازمند یک نوع آمادگی بود و باید آدم بداند که:

۱. آزاد مطلق نیست و در زندگی او، امر و نهی و تکلیف وجود دارد.

۲. ابلیس دشمن اوست و چه بسا با سوگند و وعده های دروغ، انسان را فریب دهد.

۳. اطاعت از شیطان، عامل سقوط است.

۴. توبه، وسیله جبران است.

فصل دوم: هدف آفرینش انسان

اشاره

ص:۵۱

فصل دوم:

هدف از آفرینش انسان

۱. آفرینش بازیچه و بدون هدف نیست

« أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ». (مؤمنون/ ۱۱۵)

پس آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

* در کار خداوند عبث و بیهودگی راه ندارد و آفرینش انسان، هدفدار است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا »

و هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی شود. «أفحسبتم...لاترجعون»

« وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ . مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ ». (دخان/ ۳۸ و ۳۹)

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را بین آنهاست به بازی نیافریدیم. ما جز بر اساس حق آسمان و زمین را نیافریدیم، ولی اکثر مشرکان نمی دانند.

* هدف هستی جز حق نیست، اگر هدف از خلقتِ چیزی را درک نکردیم، مشکل در فهم و محدود بودن علم ماست. «الا بالحقّ»

ص:۵۲

* علم واقعی، پی بردن به حقانیت و حکمت کارهای الهی است. «الا بالحقّ... لا یعلمون»

توضیح: «لعب» کار بی هدف، بی برنامه و بی نتیجه است، مثل بازی های کودکانه. قرآن می گوید: (آیا هیچ فکر کرده‌اید که) اگر شما بمیرید و خاک شوید، همان طور که اولش خاک بودید، دراین میان(دنیا) چه می کنید؟! تلاش جهت بدست آوردن نان و نان خوردن برای کار کردن و مجدداً کار کردن برای خوردن. انسان هفتاد سال این زندگی تکراری را ادامه می دهد و بعد چه می شود؟ بعد هم پوچ می شود و می میرد و بعد از مرگ هم که خبری نیست. اگر ما بمیریم و خاک شویم، کار خدا کاری است که یک کوزه گر مست هم انجام نمی دهد، یک کوزه گر مست حاضر نیست کوزه ای که ساخته است را بشکند، مثل کار بعضی از بچه ها که بادکنک می خرند و آن را باد می کنند و دو مرتبه بادش را خالی می کنند و خدای حکیم هرگز چنین کاری انجام نمی دهد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا من بخورم و رفاه و مسکن و آزادی داشته باشم. به خورشید بگوییم: بتاب! اقیانوس بخار شو و بخار ابر شو. ابر باران شو. جاذبه زمین باران را پایین بکش. درخت مواد غذایی را از زمین بالا بکش. من می خورم، خوب بعد از آن چه؟ هیچ! یعنی ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه برای انسان است و انسان به سوی هیچ است. این جهان بینی مادی است. کسی که خدا را کنار گذاشت، تفسیرش از هستی این‌گونه خواهد بود!

یک وقت کسی از من پرسید «چرا خدا ما را خلق کرد؟» من همین طور نگاهش کردم، گفت: آقای قرائتی با شما هستم! خدا برای چی ما را خلق کرد؟ باز نگاهش کردم! مجدداً گفت. من به سکوتم ادامه دادم. آن شخص ناراحت شد. من گفتم: برای همین آفرید! شما می گویی آقای قرائتی تو که می توانی، چرا جواب

نمی دهی؟! اگر کسی بتواند کار خوبی بکند و انجام ندهد، بخیل است. خدا می تواند از عدم به وجود بیاورد و اگر این کار را نکند، بخل ورزیده است. خدا می تواند از خاک سیب زمینی و گندم برویاند و از گندم اسپرم و نطفه درست کند و از نطفه، انسان. اگر خدا خلق نمی کرد، بخیل بود. همان طور که اگر یک مهندس بتواند از معدن، آهن استخراج کند و آهن تصفیه کند و ذوب کند و قطعه سازی کند و ماشین بسازد و انجام ندهد، این بخل است. کسی که می تواند دست یک نیازمند را بگیرد و این کار را نکند، ظالم است. اگر یک بچه ی با استعداد رفوزه شود، او را سرزنش می کنند؛ اما کسی از یک درخت را مؤاخذه نمی کند که چرا درس نخوانده است.

برای بررسی هدف دنیا باید به چند اصل توجه کنیم:

اصل اول: هدف هر چیز بیرون از او است؛ نمی شود چیزی هدفش در خودش باشد. مانند: ماشینی که حرکت می کند، هدفش در خود ماشین نیست؛ بلکه هدفش بیرون است و هندوانه که آفریده شده، هدف هندوانه در هندوانه نیست؛ بلکه هدفش رفع عطش انسان است. ما در دنیا، هدف دنیا را در خود دنیا می خواهیم. در این صورت است که به مشکل برمی... خوریم. در نتیجه هدف دنیا هم باید بیرون از دنیا باشد. همان طور که ما هدف هر چیزی را در بیرون جستجو می کنیم، باید هدف دنیا را نیز در بیرون آن پیدا کنیم.

همچنان‌که امیرالمؤمنین می فرماید: «الدُّنْیا خُلِقَتْ لِغَیْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا».(۱)

یعنی آفرینش دنیا برای غیر دنیاست. پس هدف دنیا مال نیست؛ چون مال جزو خود دنیاست. اگر هدف زندگی مال بود، باید آدم هایی که به پول رسیده اند، دیگر مسأله ای نداشته باشند؛ اما می دانیم آدم های بسیار پول دار هم مشکل دارند. اگر

۱- . نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳.

هدف دنیا مقام باشد، باید کسی که به مقام رسید، مشکل نداشته باشد و ما می بینیم که همه مشکلات دارند. پس هدف در دنیا نیست.

اصل‌دوم: حالا که هدف هر چیزی بیرون از خود او است. برای شناخت هدف باید به بیرون فکر کنیم و برای شناخت، باید بیرون را بنگریم و تفکر کنیم. ماهی اگر خواست بفهمد آب چیست، باید بیاید بیرون از آب تا بفهمد.

اصل‌سوم: دنیا نمی تواند هدف باشد، اصلاً دنیا ارزشش بخاطر ما است، «سَخَّر لَکُمْ، خَلَقَ لَکُمْ، مَتَاعٌ لَکُمْ»، یعنی ابر و باد و مه و خورشید و فلک برای انسان است، پس انسان اصل است.

اصل‌چهارم: بیش از ظرفیت خود توقع نداشته باشیم. گاهی وقت ها هدف ها عالی است؛ منتها ما ظرف مان نمی کشد. فرض کنید که در جنگلی میلیون ها درخت هست، هر درختی هزاران برگ دارد، روی یک برگش یک کرم کوچک تکان می خورد. این کرم بگوید که هدف از آفرینش چیست؟

اصل‌پنجم: مسأله دیگر این که از وسائل درونی موجود در یک چیز می توان هدف آن را کشف کرد. مثلاً از وسایل موجود در بخش های مختلف یک خانه می توان هدف آنجا را فهمید، در جایی که ظرف و اجاق و... گذاشته شده، می توان فهمید که هدف از به وجود آوردن این مکان پختن غذا است.

همان طور که در بازدید از خانه از چیزهایی که در اتاق هست، هدف از اتاق را کشف می کنیم، از چیزهایی که در انسان هست نیز هدف از خلقت انسان را کشف می کنیم. اگر انسان به خودش و امکاناتش نگاه کند، متوجه می شود که چیست و برای چه آفریده شده است. در انسان علاوه برخوردن و خوابیدن، استعدادهای دیگری هم هست که اگر هدف تنها زندگی مادی بود، این همه

استعداد لازم نبود. در انسان غیر از مسائل مادی نیازهای معنوی هم هست. عشق، عاطفه، فطرت، نیازهای روحی و روانی هم وجود دارد.

اگر در انسان فقط شهوت بود، این درست بود که انسان برای لذت است، اگر انسان فقط شکم بود، می توان فهمید که انسان برای خوردن است؛ اما وقتی که در وجود استعدادها و گرایش های متعدد انسان تأمل می کنیم، درمی یابیم که انسان موجودی جامع است.

اصل‌ششم: تمایل انسان به بی نهایت است و امور محدود او را راضی نمی کند، دنیا محدود است. حتی کره ی زمین را که تسخیر کند، می خواهد ماه را بگیرد، انسان وجودش بی نهایت طلب است، پس این که انسان وجودش بی نهایت طلب است از این هم می توانیم بفهمیم که هدف انسان بی نهایت است و محدود نیست.

اصل‌هفتم: اگر هدف مادیات باشد، خسارت کرده ایم. مثلاً انسان درس می خواند برای مدرک، مدرک برای استخدام، استخدام برای زندگی، زندگی برای چی؟ هیچی! اگر این باشد، سرانجام زندگی پوچ می شود. هدف اگر مادیات باشد، این گونه خواهد بود.

اصل‌هشتم: برای کشف هدف باید از صاحب هستی سؤال کرد. اصولاً هر صانعی و سازنده ای، هدف ساخت خودش را بهتر می داند. در مورد هر کالا و محصولی باید از سازنده اش پرسید. یک ساعت ساز وقتی ساعت می سازد، باید از او هدف ساعت را پرسید.

اگر یک قطعه زمین را به یک کشاورز بدهند، می گوید: برای کاشتن خوب است، اگر به فوتبالیست بدهند، می گوید: چمن کاری شود، برای بازی مناسب است. اگر به بی خانه داده شود، می گوید: برای خانه ساختن.

ص:۵۶

درباره هـدف آفرینش انسان، اگر از فرویـد بپرسـیم، هـدف چیست؟ می گویـد: شـهوت و اگراز مارکس بپرسـیم، می گویـد: اقتصاد. وقتی از مکتب های شرقی و غربی پرسیده شود که هدف آفرینش چیست، هرکدام نظری می دهند.

یک عـده که همه کور بودنـد، دور فیل را گرفتند، وقتی خواسـتند او را توصـیف کنند، یکی دست مالید به پاهای فیل، گفت: فیل سـتون است، یکی دست مالید به گوشـش، گفت: فیل بادبزن است، یکی دست مالید به شـکمش، گفت: فیل شـکل تخت است. فیـل همه اینهـا را دارد؛ امـا هیـچ کـدام از اینها به تنهایی فیل نیست. انسان شـهوت دارد؛ ولی انسان فقط شـهوت نیست. انسان شـکم دارد؛ اما انسان فقط شـکم نیست. نمی شود از مارکس و انگلس پرسـید؛ چون این ها عینک های خاصی گذاشته انـد و همه چیز را با همان عینک می بیننـد؛ اما خداونـد بهتر از همه آنها می دانـد که انسان برای چیست و برای فهم این سؤال باید به قرآن مراجعه کرد.

۲. اهداف آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

۲-۱. عبادت

« وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ». (ذاریات/ ۵۶)

و جن و انس را نیافریدم، مگر برای آن که مرا عبادت کنند.

* امام حسـین صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: خداوند مردم را نیافرید، مگر برای معرفت و شناخت و چون او را شناختند، او را عبادت کنند و هر که او را عبادت کند، از بندگی غیر او بی نیاز می شود.

* در قرآن، تمام آفرینش بر اساس حق است و هیـچ آفریـده ای باطل نیست و انسان نیز برای هدفی متعالی آفریده شده که راه رسیدن به آن عبادت خدا است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » البته عبادت معنای عام دارد و به هر کار

نیکی که بـا هـدف الهی انجـام شـود، عبـادت گفته می شود. اگر گفته شود: «عبـادت به جز خـدمت خلق نیست»، غلـط است. همچنین است اگر گفته شود: «عبادت فقط نماز نیست» هم غلط است. عبادت هم نماز است. هم خدمت به خلق. هم کار است و هم تفکر و تربیت. همه این هـا عبـادت است. عبـادت شامـل خـدمت به خلق و نمـاز و جبهه و اختراع و... است. عبادت یک مجموعه است؛ عبادت یعنی کاری که جهت خدایی دارد.

* اهمیت عبـادت این است که اگر عبـادت نبود، خـدا انسـان را خلق نمی کرد و اگر انسان خلق نمی شـد، خـدا هستی را خلق نمی کرد. هستی برای انسان است. مثل این که تمام آجر و سیمان و آهن و گـچ و تخته و بخاری و پنکه و مدرسه و دانشـگاه و... برای شاگرد است. شاگرد هم برای تحصـیل است. اگر درس نبود، شاگرد هم اینجا نمی آمـد. اگر شاگرد اینجا نمی آمد، مدرسه هم ساخته نمی شد. این جهان هستی مدرسه ای برای این شاگرد است.

* انسان قلباً، فطرتاً، ذاتاً، ماهیتاً می خواهـد که چیزی را بپرسـتد. انسان می خواهد عشق بورزد. انسان می خواهد سـتایش کند. انبیا آمدنـد و گفتند: حالا که می خواهید سـتایش کنید، سـتایش خدا را کنید؛ یعنی آمدند به ما خط بدهند. «لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَه الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِه».

امیرالمؤمنین می فرمایـد: انبیا آمدنـد برای این که بگویند: از این طرف برو.(1) باران می بارد، توان شـما این است که نهر آب هدر نرود. حالا که آب می رود، بگذار یک جایی برود و به زمینی سرازیر شود که کشت هم بشود.

* عبادت کردن بشر و الهی شدن مردم مهم است، نه عبادت خداوند. «لیعبدون» (نفرمود: «لأعبد» تا من عبادت شوم.)

ص:۵۸

۱- . نهج‌البلاغه؛ خطبه۱۴۷.

* انسان در معرض غفلت و نسیان است و باید پیوسته هدفش را به او تذکّر داد. «و ذکّر... ما خلقت الجنّ و الانس...»

سؤال: اگر هدف از آفرینش بشر عبادت است، پس چرا این هدف بطور کامل تحقق نیافته است؟

جواب: بارها خداوند در قرآن فرموده؛ اگر می خواستیم، همه را به اجبار هدایت کرده، به بندگی خود در می آوردیم؛ اما خداوند بشر را آزاد آفرید، تا آگاهانه و آزادانه عبادت کند.

سؤال: آیا خداوند به عبادت ما نیاز دارد؟

جواب: قرآن بارها می فرماید: خداوند از هر جهت غنی است، نه تنها از انسان؛ بلکه از همه هستی بی‌نیاز است. اگر به ما دستور دادند که منزل خود را رو به آفتاب بسازیم، نباید کسی گمان کند که خورشید به خانه ما نیاز دارد، این ما هستیم که به نور و انرژی آن محتاجیم. عبادت انسان، هدف آفرینش انسان است، نه هدف آفریننده. او نیازی به عبادت ما ندارد، اگر همه مردم زمین کافر شوند او بی نیاز است: «ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فانّ الله لغنی...» با این که عبادت خدا بر ما واجب است؛ چون خالق و رازق و مربی انسان است؛ ولی باز هم در برابرادای تکلیف، پاداش می دهد و این نهایت لطف اوست.

سؤال: چرا خدا را عبادت کنیم؟

جواب: در چند جای قرآن پاسخ این پرسش چنین آمده است:

- چون خداوند خالق و مربی شماست. «اعبدوا ربّکم الّذی خلقکم»

- چون تأمین کننده رزق و روزی و امنیت شماست. « فَلْيَعْبُدُوا رَ بَّ هَ-ذَٰا الْبَيْتِ . الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ »

- چون معبودی جز او نیست. «لا اله الاّ أنا فاعبُدنی»

ص:۵۹

آنچه انسان را وادار به عبادت می کند، اموری است، از جمله:

- توجه به نعمت های او که خالق و رازق و مربی است.

- توجه به فقر و نیاز خویش.

- توجه به آثار و برکات عبادت.

- توجه به آثارترک عبادت.

- توجه به این که همه هستی، مطیع او و در حال تسبیح او هستند، چرا ما عضو ناهماهنگ هستی باشیم.

- توجه به این که عشق و پرستش، در روح انسان است و به چه کسی برتر از او عشق بورزیم.

۲-۲. رحمت

« إِلَّا مَنْ رَ حِمَ رَ بُّکَ وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَ بِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ ». (هود/ ۱۱۹)

مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید و فرمان پروردگارت صادر شده که دوزخ را از جن و انس پر خواهد کرد.

توضیح: فلسفه ی خلقت بشر، پذیرش و دریافت رحمت الهی است. «و لذلک خلقهم» چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: خدا انسان را آفرید تا کارهایی انجام دهد و مستحق رحمت شود. مثل این که کسی می خواهد پولی را به کارمندش که نیازمند است، بدهد و به او می گوید: دو ساعت اضافه‌کار بمان یا مثلاً پنج شنبه و جمعه هم بیا، «لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»؛ اما با این تفاوت که معمولاً ما که می خواهیم کاری کنیم یا می خواهیم سودی را جلب کنیم یا می خواهیم شری را دفع و رفع کنیم یا ... معمولاً هدف های ما اینهاست. خداوند نه سود می خواهد نه ضرر به خدا می رسد. پس هدف خدا چیزی جز لطف نیست. یک شعر از قدیم یاد ما داده اند:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

۲-۳. آزمایش

«الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ».

او مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما کار بهتری انجام می دهید و اوست عزتمند و آمرزنده. (ملک/ ۲)

« أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ ». (عنکبوت/ ۲)

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟

توضیح: خداوند می فرماید: خیال می کنید که ما شما را آفریده ایم و همین که بگویید ما مسلمانیم کافیست؟ باید امتحان شوید، دنیا خوابگاه و عشرتکده و میخانه نیست؛ دنیا میدان رشد است وشما باید در میان ناگواریها و تضادها عبور کنید تا رشد کنید. اگر این سختی ها و ناگواریها نبود، ما رشدی نداشتیم؛ درسختی‌ها است که آدم درگیر می شود و رشد پیدا می کند؛ باید سختی و تاریکی باشد تا اختراع برق در انسان شکوفا شود، باید ناگواری های بیماری باشد تا رشد علم داروسازی در ما شکوفا شود؛ هر پیش آمد و سختی که برای انسان پیش آمده، استعداد انسان را شکوفا کرده، همه ما باید امتحان شویم. در قرآن حدود بیست مرتبه آمده که ما همه شما را آزمایش می کنیم.

* کار «حَسَن» و نیک چه شرایطی دارد؟ کار نیک، کاری است که از نظر هدف، زمان، مکان، ضرورت، تداوم، ابزار مورد استفاده، همکاران، استقامت در کار، استحکام، نظم، آینده نگری در عمل، اولویت های مورد نیاز، نشاط، اعتدال، دقت، سرعت، مورد سنجش و برنامه ریزی قرار گرفته باشد و به دور از آفت های عجب، حبط، ریا انجام پذیرد.

* امـام صـادق صـلی الله علیه و آله وسـلم ذیـل آیه فرمود: مراد عمـل زیـاد و فراوان نیست؛ بلکه بهترین عمـل مراد است و آن عملی است که همراه با خشیت الهی و نیت صادق و نیکوکاری باشد.

* آفریـده هـا همـه هدفمندنـد و هیـچ چیز، عبث آفریـده نشـده است و خداونـد انسـان را برای تکامـل انتخـابی آفریـده است. «لیبلوکم»

* جوهره انسان در لابلای گرفتاری ها و تلخ و شیرینی ها معلوم می شود. «خلق الموت والحیاه لیبلوکم»

* ملاک عمل، کیفیت است نه کمیّت. «أحسن عملاً» (نه «اکثر عملاً») به خوب بودن کار، قانع نباشـیم، بایـد بهترین کار انجام شود. «احسن عملاً»

* آزمایش الهی همیشگی و برای همه است. «لیبلوکم» (فعل مضارع نشانه استمرار است)

* از شکست در آزمایش های الهی مأیوس نشوید که او بخشنده است. «الغفور»

* «آزمایش» انسان به عنوان هـدف آفرینش معرفی شـده است. در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسـبت داده شده است، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است.

* در بسـیاری موارد امتحان الهی از همان ناحیه ای است که افراد روی آن حساسـیت دارند. قرآن به داسـتان یعقوب اشاره می کند که نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف وسیله آزمایش او شد.

* لازم نیست همه مردم بـا همه وسائل آزمایش شونـد؛ بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشـد، چرا که تناسب با روحیه و وضع فردی و اجتماعی مردم شرط است.

ص:۶۲

* ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی برآید؛ در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت رفوزه شود و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبندش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام هم دردی برمی آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه؟

سؤال: مگر هر آزمایشی برای سنجش افراد نیست و اگر خدا همه چیز را می داند، پس چرا انسان را آزمایش می کند؟

جواب: آزمایش بندگان توسط خداوند برای دانستن و آگاهی خداوند نیست؛ زیرا او همه چیز را از قبل می داند؛ بلکه برای آن است که با اعمالی که انجام می‌دهیم، جایگاه خویش را بشناسیم. «لیبلوکم ایّکم احسن عملاً» (مثل استادی که معلومات شاگردش را می داند؛ ولی او را امتحان می کند تا استحقاق نمره شاگرد جلوه کند) خدا همه چیز را درباره بندگانش می داند؛ اما بنا نیست خدا روی دانستن و علم خودش مزد بدهد. مگر شما نمی دانید که این آقا لحاف‌دوزی بلد است، آیا تا ندوزد پولش می دهید؟ می دانم لحاف‌دوز است؛ اما تا ندوزد پولش را نمی دهم. می دانیم ساخت و ساز بلد است، تا نسازد پول به او نمی دهیم. همین طور که شما بر اساس دانش و علمت، پول به لحافدوز نمی دهی، خدا هم براساس دانستنش مزد به کسی نمی دهد. درنهج البلاغه داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: خدا می داند، می داند، می داند؛ اما اجر بر اساس دانستن نیست. بر اساس عمل است.

ص:۶۳

۲-۳-۱. همگانی بودن آزمایش خداوند

گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی آسان و بالطبع نتایج آنها نیز با هم فرق دارد؛ اما آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسان اشاره کرده و درآیات مکرری از عباراتی مانند: «لَنَبْلُوَنَّكُم» (قطعاً شما را آزمایش می کنیم) «وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (بدون تردید کسانی را که پیش از ایشان بودند، آزمودیم) استفاده می کند تا حتمی بودن آزمایش را به همه انسان ها یادآوری کند. در این آزمایشگاه همه انسان ها حتی پیامبران نیز آزمایش می شوند؛ بلکه آزمایشات آنها بسیار دشوارتر از بقیه انسان هاست:

« وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ ». (بقره/ ۱۲۴)

خداوند ابراهیم را امتحان کرد.

* ازموارد امتحان خداوند از ابراهیم، دستور ذبح فرزندش اسماعیل بود؛ دست کشیدن از فرزند، از سخت ترین آزمایش های الهی بود که درجه ایمان و اخلاص ابراهیم را دراین امتحان روشن نمود و خداوند در این آیه از آن با عنوان آزمایش آشکار یاد کرده است:

« فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ . وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ». (صافات/ ۱۰۳ و۱۰۴)

پس چون هر دو تسلیم (فرمان ما) شدند و ابراهیم، گونه ی فرزند را بر خاک نهاد (تا ذبحش کند)، او را ندا دادیم که ای ابراهیم!

« قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ». (صافات/ ۱۰۵)

حقّاً که رؤیایت را تحقق بخشیدی (و امر ما را اطاعت کردی)، همانا ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم (و نیت عمل خیر آنان را به جای عمل قبول می کنیم).

« إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ». (صافات/ ۱۰۶)

همانا این همان آزمایش آشکار بود.

* ابراهیم علیه السلام در هر آزمایشی که موفق می شد، به مقام بالاتری می رسید: در مرحله نخستین، عبداللّه شد. سپس به مقام نبی اللهی رسید و پس از آن رسول اللّه و خلیل اللّه شد و در نهایت زمانی که در همه امتحانات الهی موفق شد، به مقام امامت و رهبری مردم منصوب گردید.

در مورد سایر انبیا نیز بحث آزمایش مطرح شده است:

«... وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَ بَّهُ وَخَرَّ رَ اكِعًا وَأَنَابَ ». (ص/ ۲۴)

و داود متوجه شد که ما او را (با این صحنه و طرح نزاع) آزمایش کردیم، پس (از قضاوت خود قبل از شنیدن سخن طرف مقابل پشیمان شد و) از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه و انابه کرد.

« وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْ سِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ». (ص/ ۳۴)

و به راستی ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم، پس به درگاه خدا انابه و توبه کرد.

۲-۳-۲. طرق آزمایش

خداوند متعال، همه ی انسان ها را بدون استثنا آزمایش می کند و آزمایش و امتحان همه یکسان نیست؛ وسایل آزمایش الهی نیز تمام حوادث تلخ و شیرین زندگی انسان را در برمی گیرد. قرآن کریم نمونه های مختلفی از امتحانات الهی را بیان می دارد تا ما با شیوه آزمون الهی آشنا شویم:

آزمایش به وسیله جان و مال

« وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَ اتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِ ينَ ». (بقره/ ۱۵۵)

و قطعاً شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات، آزمایش می کنیم و صابران (در این حوادث و بلاها را) بشارت بده.

* در آیه فوق نمونه هـایی از اموری که انسـان با آنها امتحان می شود، بیان شـده، از قبیل: ترس، گرسـنگی، زیان های مالی و مرگ... ولی وسائـل آزمـایش خداونـد منحصـر به این هـا نیست؛ بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسـیله امتحان آمـده است.

آزمایش به وسیله مال و فرزند

« وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَهٌ وَأَنَّ اللَّ-هَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ». (انفال/ ۲۸)

و بدانید که اموال و فرزندانتان آزمایشـی (برای شـما) هستند و البته نزد خداوند (برای کسانی که از عهده ی آزمایش برآیند)، پاداشی بزرگ است.

* عامل بسیاری از لغزش های انسان و ریشه ی بسیاری از گناهان علاقه به مال و فرزند است. پس اینها عامل امتحان و لغزشند؛ قرآن با تعبیرات مختلفی به فتنه بودن مال و فرزند و دل نبسـتن به آنها و امکان انحراف به واسـطه ی آنها هشدار داده است، از جمله:

الف) امکان شرکت شیطان در مال و فرزند انسان. «شارکهم فی الاموال و الاولاد»

ب) افزون خواهی در مال و فرزند و آثار منفی آن. «تکاثر فی الاموال و الاولاد»

ج) بازدارندگی فرزند و مال از یاد خدا. «لا تلهکهم أموالکم و لا أولادکم عن ذکر الله»

د) نجات بخش نبودن اموال و اولاد در قیامت. «لن تغنی عنهم أموالهم و لا أولادهم»

مال سـبب آزمایش است؛ زیرا بایـد از راه حلال بـدست آیـد و بایـد به مصـرف حلال برسد و باید حقوق واجب آن پرداخت شود و شکر آن ادا شود.

فرزند، سـبب آزمایش است؛ زیرا والدین باید درانتخاب همسـر، درپرداخت مهریه حلال به همسر، درتغذیه فرزند، درمحبت و نظارت بر تعلیم و تربیت، درازدواج، در اشتغال، درگرایش های گوناگون او کمال دقت را داشته باشند که عبور از تمام

این مراحل امتحانی سخت است؛ البته اگر والدین وظیفه خود را به خوبی انجام دهند واز عهده آزمایش برآیند، در تمام کارهای خوب فرزند شریک خواهند بود.

* در آیه نکاتی به چشم می خورد که نشان می دهد، آزمایش مال و فرزند بسیار سخت و جدی و سربلند شدن در آن بسیار مهم است.

اولاً؛ آیه با جمله ی هشدار «و اعلموا» آغاز شده است.

ثانیاً؛ کلمه ی «انّما» نشان می دهد که آزمایش با مال و فرزند حتمی است.

ثالثاً؛ خود مال و فرزند فتنه شمرده شده اند، نه آن که وسیله آزمایش و فتنه باشند.

آزمایش به وسیله نعمت ها

* امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست؛ بلکه گاه خدا بندگانش را با فراوانی نعمت و کامیابی ها آزمایش می کند، چنان‌که قرآن می فرماید: « وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ». (انبیاء/ ۳۵) ما شما را به وسیله بدی ها و خوبی ها امتحان می کنیم.

* ازاین رو دربینش قرآنی نعمت های الهی وسیله ی بندگی و آزمایش‌اند، نه کامیابی و لذت جویی. آزمایش الهی، گاهی با نعمت است و گاهی با بلا؛ ولی مسلم است که آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است. همان طور که در این آیه، «شر» مقدم بر «خیر» ذکر شده است.

آزمایش به وسیله احکام و دستورات دینی

«... وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّ سُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ...». (بقره/ ۱۴۳)

... و ما آن قبله ای را که قبلًا بر آن بودی برنگرداندیم، مگر برای آن که افرادی را که از پیامبر پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند، بازشناسیم.

* این آیه به دستور تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، اشاره می کند و این تغییر حکم را وسیله ای برای امتحان مردم می داند.

ص:۶۷

از نمونه های آزمایش مردم؛ ماجرای نهی بنی اسرائیل از ماهی گیری در روز شنبه است که قرآن از آن به عنوان آزمایش یاد کرده است:

«وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

و (ای پیامبر!) از آنان درباره ی (مردم) آن آبادی که کنار دریا بود، سؤال کن! آن گاه که (به قانون) در روز شنبه تجاوز می کردند، هنگامی که روز تعطیل (شنبه)، ماهی ها (به روی آب در) کناره های دریا نزد آنان می آمدند، و(لی) روزی که تعطیل نبودند، ماهیان آشکار نمی شدند. ما این گونه آنان را بخاطر تجاوز و فسقشان آزمایش می کردیم. (اعراف/ ۱۶۳)

* خداوند، گرچه ماهی را برای استفاده ی مردم آفریده است؛ ولی درایام هفته، روز شنبه، صید ماهی را به عنوان امتحان منع فرمود، ماهی روز شنبه با روزهای دیگر از نظر مواد پروتئینی فرقی ندارد. همچنین گاهی آزمایش الهی، در صحنه هایی است که تمایلات انسان به اوج می رسد، چنان‌که در این آیه منع از صید و آزمایش در حالی است که ماهی ها بیشتر خود را نشان می دهند.

آزمایش به وسیله فرستادن انبیا

« وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ». و همانا ما قبل از این، کفّار قوم فرعون را آزمودیم و پیامبرِ با کرامتی به سراغشان آمد. (دخان/ ۱۷)

* بر اساس این آیه آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود، چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی لجاجت می کنند.

« وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا . أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا...». (فرقان/ ۷ و ۸)

(کفار) گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده است تا همراه او بیم دهنده باشد (و ادعای او را

تأیید کند)؟ یا (چرا) به او گنجی عطا نشده، یا چرا برای او باغی نیست تا از (محصولات) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: اگر خداوند می خواست هنگام مبعوث شدن پیامبران، درهای گنج ها و معادن طلا و باغ های سرسبز و خرم را به روی آنان بگشاید، چنین می کرد؛ ولی اگر این کار را می کرد مسأله ی آزمایش مردم از میان می رفت و همه ی آنان به عشق مال و رفاه، گرد انبیا جمع می شدند و نیت ها خالص نبود.

آزمایش مردم به وسیله یکدیگر

اشاره

« وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَ-ؤُلَاءِ مَنَّ اللَّ-هُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّ-هُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِ ينَ ». (انعام/ ۵۳)

واین گونه بعضی از مردم را به وسیله ی بعضی دیگر آزمایش کردیم، تا (از روی استهزا) بگویند: آیا ایناننـد آنهایی که خداوند، از میان ما بر آنها منّت نهاده است؟ آیا خداوند به حال شاکران داناتر نیست؟

* ممکن است منظور از آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر این باشد که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند و... آزمونی هستند، برای اقویا و افراد سالم و تندرست و به عکس افراد تندرست و قوی، آزمونی هستند، برای افراد ضعیف و ناتوان که آیا گروه دوم صبر می کند و راضی به رضای خدا هستند یا برثروت ثروتمند حسد می ورزد؟ آیا گروه اول شکر می کنند و وظیفه و تعهد

انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه؟ لذا تفاوت های اجتماعی، گاهی وسیله ی آزمایش و شکوفا شدن خصلت ها و رشد آنهاست.

ص:۶۹

۲-۳-۳. توصیه هایی برای آزمایش‌های سخت

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّـهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّـهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ». (تغابن/ ۱۱)

هیچ مصیبتی، جز با اذن خداوند به کسی نرسد و هر کس به خداوند ایمان آورد، خداوند قلب او را (به صبر و شکیبایی) هدایت کند و خداوند به همه چیز آگاه است.

* انسان مؤمن، چون به علم و حکمت و رحمت خداوند ایمان دارد، می داند که بدون دلیل و حکمت و عدالت، به کسی مصیبتی نمی رسد و هر مصیبتی یا نتیجه عمل خود انسان است «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» و یا اسباب آزمایش و امتحانی است برای رشد و کمال او. «فاخذناهم بالبأساء و الضرّاء لعلّهم یتضرعون»

نمونه هدایت قلب که مایه آرامش مؤمنان مصیبت زده می شود، در سوره بقره آمده است: «الّذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انّا لله و انّا الیه راجعون . اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون» کسانی که هنگام برخورد با مصیبت می گویند: ما برای خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم، آنان علاوه بر دریافت صلوات و رحمت الهی، هدایت یافتگان واقعی هستند.

* خداوند، به مؤمنان مصیبت زده، راه علاج و درمان و تحمل و صبر را الهام می کند. «و من یؤمن بالله یهد قلبه»

« لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ... ». (حدید/ ۲۳)

تا بر آنچه از دست دادید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده شد، (سرمستانه) شادمانی نکنید... .

* ازاین آیه می فهمیم که نعمت ها امانت الهی است که به شما سپرده شده است، به مواهب الهی پشت پا نزنید و از آنها بهره بگیرید؛ ولی اسیر آن نشده و آن را هدف و مقصد خود ندانید.

ص:۷۰

تمام حوادث تلخ و شیرین، همچون پله هایی از سنگ های سیاه و سفید، برای بالا رفتن و به کمال رسیدن است بدون توجه به رنگِ پله ها، باید به سرعت از آنها گذشت. کارمند بانک، یک روز مسئول گرفتن پول از مردم و روز دیگر مسئول پرداخت است. نه روز اول خود را می بازد و نه روز دوم خوشحالی می کند؛ زیرا می داند که او کارمندی امین بیش نیست. خداوند با مقرر کردن حوادث و فراز و نشیب ها، می خواهد روح انسان را به قدری بالا ببرد که تلخی ها و شیرینی ها در آن أثر نکند، چنان که حضرت زینب سلام الله علیها بعد از حوادث کربلا فرمود: من به جز زیبایی چیزی ندیدم، «و ما رأیتُ الا جمیلا» و امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم در گودال قتلگاه و در آخرین لحظات زندگی اش فرمود: خداوندا! راضی هستم به حکم تو و بردبارم بر بلا و امتحان تو، «رضاً بقضائک، صبراً علی بلائک» و امام علی علیه السلام اشتیاق و انس خود را به شهادت از انس کودک به سینه مادر بیشتر می داند. «و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه»

* اگر حوادث را بر اساس علم و حکمت خدا بدانیم نه اتفاقی و بی دلیل و اگر حکمت بروز حوادث را بدانیم، حسد نمی ورزیم، حرص نمی زنیم، دشمنی نمی کنیم و عصبانی نمی شویم؛ زیرا می دانیم که صحنه ها حکیمانه طراحی شده است. اگر بدانیم عطای نعمت، مسئولیت و وظیفه به دنبال می آورد، از داشتن آن شاد نمی شویم و اگر بدانیم نعمتی که از ما گرفته می... شود، در این دنیا ما را رشد می‌دهد و در قیامت خداوند جبران می‌کند، از فوت شده ها غمناک نمی شویم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «تمام زهد در دو کلمه قرآن است، سپس این آیه را تلاوت کرده و فرمودند: و آنچه از دست دادید، تأسف نخورید و بر آنچه به شما داده می شود، دلخوش نباشید و کسی که چنین باشد، زاهدی جامع الاطراف است».

ص:۷۱

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِی الْأَرْ ضِ وَلَا فِی أَنْفُسِكَمْ إِلَّا فِی کِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَ أَهَا إِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللَّ-هِ یَسِیرٌ». (حدید/ ۲۲)

هیچ مصیبتی در زمین و نه در جسم و جانتان به شما نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در لوحی ثبت است، همانا این امر بر خداوند آسان است.

* در حدیث می خوانیم: بلاها برای ظالم وسیله ادب و هشدار است؛ ولی برای مؤمنان وسیله آزمایش و رشد و برای انبیا وسیله دریافت درجات و برای اولیای خدا وسیله ی دریافت کرامت است. «البلاء للظالم أدب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجه و للاولیاء کرامه»

* حوادث طبیعی همچون سیل و زلزله که موجب تخریب منازل و مزارع «مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْ ضِ » و یا جراحات و مرگ و میر «فی أنفسکم» می شود، بر اساس نظام از پیش پایه گذاری شده الهی است، نه اموری تصادفی که از تحت قدرت خداوند خارج باشد. « إِلَّا فِی کِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَ أَهَا »

* البته برخی از مصیبت ها بخاطر عملکرد خود انسان است.

« وَمَا أَصَابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَیَعْفُو عَنْ کَثِیرٍ ». (شوری/ ۳۰)

و آنچه از مصیبت به شما رسد پس بخاطر دست آورد خودتان است و او از بسیاری (گناهانتان) در می گذرد.

سؤال: اگر مصیبت ها بخاطر عملکرد خود انسان است، پس مصائب اولیای خداوند چه توجیهی دارد؟

جواب: برنامه ها و سنت های الهی متعدد است، یکی از سنت ها الهی چشاندن مزه تلخ عمل انسان گناهکار به او است که درآیه آمده است؛ ولی یکی دیگر از سنت های الهی رشد مردم در لابلای حوادث و آزمایش های پی‌درپی است، لذا حوادث تلخ که برای معصومین رخ می دهد برای رشد معنوی و دریافت درجه و الگو بودن آنان برای دیگران است. در حدیث می خوانیم: «البلاء للظالم ادب و

للمؤمن امتحان و للاولیاء درجه» حوادث تلخ برای ظالم وسیله ادب و برای مؤمن وسیله آزمایش و برای اولیای الهی وسیله قرب بیشتر است.

۲-۴. آگاهی از علم و قدرت خداوند

« اللَّـهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّـهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا ». (طلاق/ ۱۲)

خداست آن که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن ها (بیافرید) فرمان الهی میان آن ها نازل می شود تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

* در این آیه، آفرینش آسمان ها و زمین و تدبیر امور آنها برای آگاهی انسان به علم و قدرت الهی و معرفت و رشد توحیدی او مطرح شده است. «لتعلموا...» در نتیجه هدف آفرینش در این آیه آگاهی انسان از علم و قدرت خداوند است.

فلسفه ی آفرینش انسان، در آیات قرآن با عناوین مختلفی مطرح شده است؛ عبادت، آزمایش، برخورداری از رحمت الهی، آگاهی از علم و قدرت خداوند. در ظاهر به نظر می رسد که فلسفه ی آفرینش انسان، سه عنوان متفاوت یعنی: عبادت، آزمایش و رحمت است؛ اما با کمی دقت متوجه می شویم که هر سه موضوع دارای یک نقطه ی مشترک هستند و آن تکامل روحی و معنوی انسان

است، یعنی هدف از آفرینش هستی، تکامل است و تکامل در گرو عبادت و أثر عبادت، رسیدن به تقوا و نهایت تقوا، رستگاری است.

در جمع بندی این آیات به این نتیجه می رسیم که هدف اصلی، بندگی خداوند است؛ لیکن عبادت نیازمند معرفت است که در جمله «لتعلموا» بیان شده است و در عبادت که همان پذیرفتن راه الهی و رها کردن راه های غیر الهی است، انسان آزمایش می شود که در جمله «لیبکوکم» آمده است.

ص:۷۳

۳. سعادت و رستگاری انسان

در قرآن کریم به موضوع سعادت انسان اشاره شده است و در موارد متعددی کلمه ی «فلاح» (رستگاری) به کار رفته است؛ برترین و آخرین هدف تمام برنامه های اسلام، فلاح و رستگاری است. در بسیاری از آیات قرآن از تقوا سخن رفته است و هدف از احکام دین هم رسیدن به تقوا است: «لعلّکم تتّقون» و آخرین هدف تقوا نیز فلاح است: «و اتّقوا الله لعلّکم تفلحون» مهم ترین و آخرین هدف دین اسلام در اولین شعار آن که از زبان پیامبر به مردم گفته می شد؛ آمده است: «قولوا لا اله الاّ الله تفلحوا» به یگانگی خداوند ایمان آورید و «لا اله الاّ الله » بگویید تا رستگار شوید. هر شبانه روز، در اذان و اقامه ی نمازهای یومیه جمله ی «حَیّ علی الفَلاح» را بیست بار بر زبان می آوریم و هدف نهایی را با فریاد رسا اعلام می کنیم، تا راه را گم نکنیم.

اما این که سعادت و رستگاری انسان در چیست و از نظر قرآن کریم چه کسانی رستگارند؟ آیاتی اعمالی را به عنوان راه رسیدن به رستگاری بیان کرده وکسانی را به عنوان سعادتمند معرفی کرده است:

مؤمنان

« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ». (مؤمنون/ ۱)

قطعاً مؤمنان رستگار شدند.

در آیات بعدی برای مؤمنان صفاتی را ذکر می کند؛ از جمله خشوع در نماز، رویگردانی از لغو و بیهودگی، پرداخت زکات و پای عهد و امانت بودن.

ص:۷۴

حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّ سُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِی يَجِـدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْـدَهُمْ فِی التَّوْرَ اهِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُ هُمْ بِالْمَعْرُ وفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِـلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَـاتِ وَيُحَرِّ مُ عَلَيْهِمُ الْخَبَـائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْـرَ هُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُ وهُ وَنَصَـرُ وهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (اعراف/ ۱۵۷)

(رحمت الهی، شامل کسانی است که علاوه بر ایمان، زکات و تقوا) از رسول و پیامبر درس نخوانده ای پیروی می کننـد که (نام و نشانه های او را) نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند. (پیامبری که) آنان را به نیکی فرمان می دهد و از زشتی باز می دارد و آنچه را پاکیزه و پسندیده است، برایشان حلال می کند و پلیدی ها را بر ایشان حرام می کند و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده برمی دارد (و آزادشان می کند). پس آنان که به او ایمان آورده و او را گرامی داشته و یاری کنند و از (قرآن) نوری که همراه او نازل شده است، پیروی کنند، آنان همان رستگارانند.

تسلیم بودن در برابرخدا

« إِنَّمَـا كَـانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّـهِ وَرَ سُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَـمِعْنَا وَأَطَعْنَـا وَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (نور/ ۵۱)

(ولی) چون مؤمنان را به خـدا وپیامبرش فراخواننـد، تا میانشان داوری کنـد، سـخنشان جز این نیست که می گوینـد: شـنیدیم و اطاعت کردیم، اینان همان رستگارانند.

ص:۷۵

خشنودی خداوند

« فَآتِ ذَا الْقُرْ بَیٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَٰلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِ یدُونَ وَجْهَ اللَّـهِ وَأُولَـٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (روم/ ۳۸)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را ادا کن. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدا هستند بهتر است و آنان همان رستگارانند.

کسانی که میزانِ سنگینی دارند

« وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَـٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (اعراف/ ۸)

و در آن روز (قیامت) سنجش (اعمال بر پایه ی) حق است. پس هر کس کارهای سنجش شده اش سنگین باشد، پس آنان همان رستگارانند.

سعادت انسان در گرو اعمال صالح اوست و توقع رستگاری و پاداش بدون عمل بیهوده است.

عبادت کنندگان و نیکوکاران

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْ کَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَ بَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ». (حج/ ۷۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

سعادت و رستگاری انسان در انجام دادن چند عمل است:

الف) برنامه های ثابت؛ مانند: رکوع و سجود و عبادت های دیگر.

ب) برنامه های متغیر و تابع زمان و مکان که در هر زمان کار خیر مصداق خاصی دارد.

همچنین از این آیه استفاده می شود که فلاح و رستگاری، آخرین مرحله ی تکامل است که بعد از انجام عبادات و کارهای خیر باید امیدوار بود. دیگر این که حتی

با رکوع و سجود و تعبد و کار خیر، رستگاری خود را قطعی ندانیم؛ زیرا آفاتی چون غرور و حبط عمل در کار است.

حزب اللّه

« أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّـهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (مجادله/ ۲۲)

حزب خدا رستگارند.

در دو آیه از قرآن به «حزب الله » اشاره شده و در یک آیه اشاره به «حزب شیطان» شده است. در دو موردی که از حزب خدا سخن می گوید، روی مسأله «حب فی الله و بغض فی الله» و ولایت اولیای حق تکیه کرده است، در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی با دشمنان خدا تکیه می کند، بنابراین خط حزب‌اللّه همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است. در مقابل هنگام توصیف حزب شیطان که در همین سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه های آنها را نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد.

یاد خدا و نعمت های او

« وَاذْكُرُ وا اللَّ-هَ كَثِيرً ا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (انفال/ ۴۵)

خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

«... فَاذْكُرُ وا آلَاءَ اللَّ-هِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (اعراف/ ۶۹)

پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید.

یاد نعمت های الهی، رمز رستگاری است. زیرا یاد نعمت ها عشق و محبت می آورد و محبت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری را به دنبال دارد.

تقوا و پرهیزکاری

« فَاتَّقُوا اللَّ-هَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (مائده/ ۱۰۰)

ای خردمندان! تقوا پیشه کنید تا رستگار شوید.

تزکیه نفس

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ». (اعلی/ ۱۴)

به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید.

تزکیه آن است که فکر از عقاید فاسد ونفس از اخلاق فاسد واعضا از رفتار فاسد پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان

است. در مکتب انبیا، رستگاران پاکان هستند: « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی » ولی درمکتب طاغوتیان، رستگاران پیروز شدگانند حال به هر طریقی که باشد فرقی نمی‌کند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود، رستگار است. «قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلی»

مصلحان و آمران به معروف

« وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُ ونَ بِالْمَعْرُ وفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَأُولَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (آل عمران/ ۱۰۴)

و از میان شما باید گروهی باشند که (دیگران را) به خیر دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنها همان رستگارانند.

جهاد در راه خدا

« وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ». (مائده/ ۳۵)

در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید.

توبه به سوی خدا

« وَتُوبُوا إِلَی اللَّ-هِ جَمِیعًا أَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ». (نور/ ۳۱)

ای اهل ایمان! همگی توبه کنید تا رستگار شوید.

« فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَی أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ ». (قصص/ ۶۷)

اما هر کس (در این دنیا) توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته ای انجام دهد، پس امید است که از رستگاران باشد.

دوری از بخل

« وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (حشر/ ۹)

کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند.

اجتناب از پلیدی ها

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِ جْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (مائده/ ۹۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! همانا شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه، پلید و از کارهای شیطان است، پس از آنها بپرهیزید، تا رستگار شوید.

بر اساس این آیه اعمال انسان و دوری از حرام خواری، در سعادت و رستگاری او مؤثر است.

در ابتدای سوره بقره نیز مؤمنانی که صفات پنجگانه را در خود جمع کرده اند، به عنوان رستگار معرفی شده اند:

« ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارَ يْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَ زَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَ ةِ هُمْ يُوقِنُونَ . أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَ بِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (بقره/ ۲- ۵)

این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمت ها و مواهبی که به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند. آنها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند، و به رستاخیز یقین دارند. آنان را خداوند هدایت کرده و آنها رستگارانند.

در حقیقت هدایت مؤمنان و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر «به مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به همین حقیقت است. تعبیر «عَلی هُدیً مِنْ

رَبِّهِمْ» اشاره به این است که هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا کلمه «علی» معمولاً در جایی به کار می رود که مفهوم تسلط و علوّ و استیلا را می رساند) همچنین تعبیر به «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه

رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند.

بر اساس این آیه پاداش اهل تقوا که به غیب ایمان دارند و اهل نماز و انفاق و یقین به آخرت هستند، رستگاری و فلاح است. رستگاری، بلندترین قله سعادت است؛ زیرا خداوند هستی را برای بشر و بشر را برای عبادت و عبادت را برای رسیدن به تقوا و تقوا را برای رسیدن به فلاح و رستگاری قرار داده است.

همچنین قرآن به کسانی اشاره می کند که رستگار نخواهند شد؛ از جمله:

- کافران. «لا یفلح الکافرون»

- ستمگران. «لا یفلح الظالمون»

- گنهکاران. «لا یفلح المجرمون»

- جادوگران. «لا یفلح الساحرون»

- آنها که به خداوند دروغ می بندند. «انّ الّذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون»

از مجموعه آیات مربوط به رستگاری انسان، می توان چنین نتیجه گرفت که از نظر قرآن کریم رستگاری انسان دریک کلام عبارت است از «ایمان به خدا و عبودیت او» و درآیات متعدد، اموری به عنوان لوازم و ملزومات ایمان به خدا مطرح شده اند؛ مانند: تسلیم بودن در برابرخدا، پیروی از قرآن، در خط ولایت پیامبر و جانشینان او بودن، کسب خشنودی خدا به وسیله عمل خالصانه، تزکیه

نفس، عبادت، نیکوکاری، تقوا، خشوع در نماز، رویگردانی از لغو، عفت، پای‌بند بودن به عهد و امانت، جهاد، توبه، دوری از بخل، اجتناب از پلیدی ها.

همچنین در برخی آیات به نتایج عبودیت خداوند اشاره شده است؛ مانند سنگینی اعمال نیکو در آخرت که موجبات سعادت جاودان را برای انسان فراهم می کند.

فصل سوم: جایگاه انسان در نظام آفرینش

اشاره

ص:۸۱

فصل سوم:

جایگاه انسان در نظام آفرینش

بـا مراجعه به قرآن کریم، آیـاتی که به جایگـاه انسـان در نظـام آفرینش دلالـت می کنـد و بیان گر منزلت انسان و نسـبت او با جهان می‌باشد را به چند دسته می توان تقسیم کرد.

۱. جانشین خداوند در زمین

« وَإِذْ قَالَ رَ بُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْ ضِ خَلِیفَهً...». (بقره/ ۳۰)

و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم.

* گرچه همه ی انسان ها، استعداد خلیفه خدا شدن را دارند؛ اما همه به این مقام نمی‌رسند؛ چون برخی از آنها با رفتار خود به انـدازه ای سـقوط می کننـد که از حیوان هم پست تر می شونـد. چنـان که قرآن می فرمایـد: «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» قرارگاه این خلیفه، زمین است؛ ولی لیاقت او تا «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» می باشد. اگر گفته شود، این باغ میوه می دهد، معنایش این نیست که همه میوه هایش قابل خوردن است.

* انسان، جانشین دائمی خداوند در زمین است. «جاعِلٌ»

ص:۸۲

* انسان می تواند، اشرف مخلوقات و لایق مقام خلیفه اللهی باشد. «جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً »

سؤال: خدایی که دائماً حاضر و ناظر و قیوم است چه نیازی به جانشین و خلیفه دارد؟

جواب: اولاً؛ جانشینی انسان نه بخاطر نیاز و عجز خداوند است؛ بلکه بخاطر کرامت و فضیلت انسان است، یعنی تواین قدر عزیز هستی که لیاقت جانشینی من را داری. مانند افرادی که منزلت و جایگاه و مقامی دارند که آنها را به عنوان مشاور برمی گزینند.

ثانیاً؛ نظام آفرینش بر اساس واسطه هاست، یعنی با این که خداوند بدون واسطه قادر بر انجام هر کاری است؛ ولی برای اجرای امور، واسطه هایی را قرار داده که نمونه هایی را بیان می کنیم:

– با این که مدبر اصلی اوست: «الله الّذی... یدبّر» لیکن فرشتگان را مدبر هستی قرار داده است. «فالمدبّرات أمراً»

– با این که شفا بدست اوست؛ «فهویشفین» اما درعسل شفا قرار داده است. «فیه شفاء»

– با این که علم غیب مخصوص اوست؛ «انّما الغیب للّه» لیکن بخشی از آن را برای بعضی از بندگان صالحش ظاهر می کند. «الاّ مَن ارتضی من رسول»

پس انسان می تواند جانشین خداوند شود و اطاعت از او، همچون اطاعت از خداوند باشد. «من یطع الرّسول فقد أطاع الله » و بیعت با او نیز به منزله ی بیعت با خداوند باشد. «انّ الّذین یبایعونک... انّما یبایعون الله» و محبت به او مثل محبت خدا باشد. «من احبّکم فقد احبّ

ص:۸۳

سؤال: آیا این خلافت ویژه حضرت آدم است یا آن که به انسان های دیگر نیز منتقل می شود؟

جواب: آیه شریفه نه تنها دلالتی بر انحصاری بودن خلافت در حضرت آدم ندارد؛ بلکه با اعتراض ملائکه به خدا درباره خون ریزی و فساد او متوجه می شویم که مقصود منحصر در آدم علیه السلام نیست؛ البته مسلم است که منظور از این آیه خلافت بالفعل همه انسان ها نیست؛ چرا که مقام خلافتی که فرشتگان لایق آن نبودند؛ به طریق اولی به انسان های فاسد و خون ریز نمی رسد و این مقام ویژه آدم علیه السلام و برخی از فرزندان اوست که علم به همه اسما را دارا هستند. کسانی چون انبیا و ائمه معصومین (علیهم السلام) که در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «رضیکم خلفاء فی ارضه» و تا پایان خلقت انسان، خلیفه خدا بر زمین وجود خواهد داشت.

به این ترتیب انسان جانشین دائمی خدا در زمین قرار داده شد. گرچه زمینه و شأن و استعداد خلیفه خدا شدن در فطرت همه ی انسان ها وجود دارد؛ اما همه انسانها به مقام «خلیفه اللهی» نیستند.

۲. انسان برتر از سایر مخلوقات

« وَلَقَدْ كَرَّ مْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَ زَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ». (إسراء/ ۷۰)

و همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب ها) حمل کردیم و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

* کرامت، گاهی کرامت معنوی و اکتسابی است، مثل کرامتی که اهل تقوا کسب می‌کنند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ» و گاهی کرامت در آفرینش(تکوینی)

ص:۸۴

است،

نظیر «أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» که در خلقت انسان آمده است. مراد از «کَرَّمْنا» در این آیه، احتمالا وجه دوم باشد. کرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم و مسجود فرشتگان واقع شدن.

* انسان برتر از فرشته است، زیرا:

الف) انسان مسجود فرشتگان است.

ب) فرشته عقل محض است و شهوت ندارد و از این روارزش کمالی او به اندازه ارزش کمال انسان نیست. هر که عقلش بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج) در شب معراج، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: تو امام جماعت باش تا به تو اقتدا کنم؛ زیرا خداوند شما را بر ما برتری داده است.

* با آن که خداوند بشر را بر همه ی موجودات؛ حتی فرشتگان برتری داد، «فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا» ولی انتخاب بد و عمل ناپسند انسان، او را به پست ترین درجه «أَسْفَلَ سافِلِینَ» و به مرتبه ی حیوانات و پست تر از آن پایین می آورد. «کَمَثَلِ الْحِمارِ»، «کَمَثَلِ الْکَلْبِ»، «کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ» ...

* در آیه، برای انسان هم کرامت مطرح است، هم فضیلت. «کَرَّمْنا، فَضَّلْناهُمْ» شاید تفاوت این دو، عبارت باشد از:

الف) کرامت، امتیازی است که در دیگران نیست؛ اما فضیلت امتیازی است که در دیگران نیز هست.

ب) کرامت اشاره به نعمت های خدادادی در وجود انسان است، بدون تلاش؛ ولی فضیلت اشاره به نعمت هایی است که با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهی بدست آمده است.

ج) کرامت مربوط به نعمت های مادی است؛ ولی فضیلت مربوط به نعمت های معنوی است.

* نه تنها حضرت آدم، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است. «کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ»

* تفاوت انسان با جانداران دیگر و برتری او، بسیار زیاد است. «لَقَدْ کَرَّمْنا ... فَضَّلْناهُمْ ... تَفْضِیلًا» (کلمه تفضیلاً به معنای فضیلت بسیار مهم است و خداوند آفرینش و کمال و رزق انسان را به خود نسبت داده است)

* زمینه های رشد و کمال انسان از سوی خداست. «کَرَّمْنا، حَمَلْناهُمْ، رَزَقْناهُمْ، فَضَّلْناهُمْ، خَلَقْنا»

توضیح: دلیل برتری انسان بر سایر موجودات برخورداری از قدرت شناخت و انتخاب است. خیلی از انسان ها اصول دینشان سه تاست، خوراک، پوشاک و مسکن. اگر انسان تنها این باشد، ما امتیازی برحیوان نداریم! چون حیوان هم همین خوراک و پوشاک و مسکن را دارد.

امتیازاتی هم حیوان دارد که ما نداریم؛ یعنی حیوان راحت تر می خورد. سرخ کردن و پوست کندن و مسمومیت غذایی هم ندارد. لباسش هم دوخت و اتو نمی خواهد. مسکنش هم صف سیمان و پروانه ساخت نمی خواهد. شرافت ما به خوراک و پوشاک و مسکن نیست.

انسان بخاطرداشتن قدرت شناخت و انتخاب، انسان است. اگر کسی آگاهانه پا روی انتخاب و شناخت صحیح گذاشت با این که فهمید، گفت: نمی فهمم. با این

که می داند راه حق کدام است؛ ولی لج کرد. از حیوان پست تر است؛ چون امتیاز انسانیش را از دست داده است. شخصی الاغی داشت و شکستنی بار الاغ کرده بود و می رفت، کسی به او رسید و با چماغی که دستش بود، زد به یک طرف

خورجین. گفت: اینها چیست؟ گفت: اگر یکی دیگر هم آن طرفش بزنی، هیچی! اگر ارزش انسان به این است که انسان شناخت دارد و انتخاب صحیح دارد، در صورتی که او شناختش را نادیده گرفت یا نشناخت، یا شناخت و لج کرد، یا نفهمید که انتخاب کند و یا فهمید و نرفت و پا روی فهم و تشخیص خویش گذاشت، امتیاز انسانیت را از خودش سلب کرده است.

۳. انسان امانت دار الهی

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ». (احزاب/ ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.

* بین حمل و تحمیل فرق است. انسان امانت الهی را پذیرفت و آن را حمل کرد، نه آن که بر او تحمیل شده باشد.

* شاید این آیه واقعیت هایی را در مورد انسان بیان می کند که هنوز عقل بشر به آن نرسیده است؛ اما آنچه از ظواهر آیه فهمیده می شود این است که خداوند ویژگی ها و امتیازات خاصی به بشر داده که هیچ یک از موجودات در آسمان و زمین آن را ندارند و این امتیازات امانت الهی است و برای انسان مسئولیت آور است؛ اما بسیاری از انسان ها در این امانت خیانت کرده، در مسیر خلاف خواست خداوند بهره می برند.

* آنچه انسان پذیرفت؛ ولی آسمان و زمین نپذیرفتند، چیزی غیر از قنوت و تسبیح و سجده بود؛ زیرا تسبیح و قنوت را زمین و آسمان ها به راحتی پذیرفته اند. «وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، «كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ»

* عقل و اراده که بایـد در مسـیر شـناخت حق و انتخاب آن به کار رود تا مایه ی رشـد و کمال بشـر شود، در راههای باطل به کار گرفته شده و منجر به گسترش ظلم و ستم گشته است، تا آنجا که رفتار بشر جاهلانه و نابخردانه شمرده می شود.

* انسان برتر از آسـمان ها و زمین است. انسان، امین خـدا در هستی است. « إِنَّا عَرَ ضْـنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ... فَأَبَیْنَ ... وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ»

* نعمت های الهی به انسان (عقل، اراده، فطرت، هـدایت پیامبران و ...) امانت الهی است. در امانت خیانت نکنیم که از بزرگ ترین ظلم ها است. « إِنَّا عَرَ ضْنَا الْأَمَانَهَ... ظَلُوماً»

۴. آفرینش هستی برای انسان

در قرآن کریم آیـاتی وجود دارد که آفرینش تمام هستی را برای انسان در راسـتای بهره گیری او می دانـد و این موضوع را با عبارات صریحی چون «لکم= برای شـما»، «خلق لکم= برای شـما آفرید»، «جعل لکم = برای شما قرار داد» و «سخر لکم= برای شما مسخر نمود»، «أنشأ لکم= برای شما به وجود آورد) اظهار کرده است:

« هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْأَرْ ضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَیٰ إِلَی السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ». (بقره/ ۲۹)

اوست آن کس که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفریده، سپس به آفرینش آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان، استوار نمود و او بر هر چیزی آگاه است.

« وَسَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْ ضِ جَمِیعًا مِنْهُ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُ ونَ ». (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه در آسـمان هـا و آنچه در زمین است، همه از اوست که برای شـما رام نمود، همانا در این تسـخیر برای کسانی که فکر کنند، قطعاً نشانه هایی است.

علاوه بر تصریح خداوند به آفرینش هستی برای انسان، در آیات متعددی از قرآن

پس از ذکر موردی نعمت ها، بلافاصله تأکید می کند که اینها برای انسان آفریده شده است:

زمین و راه های آن

« الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْ ضَ مَهْدًا وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَ جْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّی». (طه/ ۵۳)

خدایی که زمین را برای شما بستر آسایش قرار داد و راه هایی را در آن برای شما ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد، پس به واسطه ی آن، انواع زوج های گوناگون گیاهان را (از خاک) بیرون آوردیم.

« وَمَا ذَرَ أَ لَکُمْ فِی الْأَرْ ضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُ ونَ ». (نحل/ ۱۳) و (همچنین) آنچه را در زمین با رنگ های گوناگون برای شما پدید آورد. البتّه در این آفریده ها برای پندگیران عبرت و نشانه ای روشن است.

آسمان و رزق پاکیزه

« اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْ ضَ قَرَ ارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَ کُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَ کُمْ وَرَ زَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ ذَٰلِکُمُ اللَّهُ رَ بُّکُمْ فَتَبَارَ کَ اللَّهُ رَ بُّ الْعَالَمِینَ ». (غافر/ ۶۴)

خداوند کسی است که زمین را محل استقرار شما و آسمان را سر پناه قرار داد و شما را نقش‌بندی کرد، پس صورت های شما را نیکو نمود و از پاکیزه ها به شما روزی داد، این است خدایی که پروردگار شماست، پس پر برکت و بلند مرتبه است خدایی که پروردگار جهانیان است.

شب و روز، ماه و خورشید و ستارگان

« وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَ اتٌ بِأَمْرِ هِ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ ». (نحل/ ۱۲)

و خداوند شب و روز و خورشـید و ماه را در خدمت و بهره دهی شـما قرار داد و سـتارگان به فرمان او تسخیر شده اند البته در این امر برای گروهی که تعقل می کنند، نشانه هایی قطعی (از عظمت و قدرت و حکمت و رأفت) اوست.

مراد از تسـخیرِ خورشـید و ماه در این آیه بهره گیری انسان از آنهاست؛ یعنی خداوند آنها را در خدمتِ بشر و رشد و کمال او قرار داده است.

دریا و منافع آن

« اللَّـهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِ یَ الْفُلْکُ فِیهِ بِأَمْرِ هِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُ ونَ ». (جاثیه/ ۱۲)

خداوند کسـی است که دریا را برای شما رام کرد تا به فرمان او کشتی ها در آن جریان پیدا کنند و تا از فضل او جستجو کنید و شاید شکرگزاری کنید.

باغها و درختان میوه

« فَأَنْشَأْنَا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَأَعْنَابٍ لَکُمْ فِیهَا فَوَاکِهُ کَثِیرَ ةٌ وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ ».

پس به وسـیله ی آن (آب) برای شـما بـاغ هـایی از خرمـا و انگور پدیـد آوردیم که در آن باغ ها برای شـما میوه های فراوانی است و از آنها می خورید. (مؤمنون/ ۱۹)

حیوانات

اشاره

« وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَکُمْ فِیهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ ». (نحل/ ۵)

و چهارپایان را آفرید که برای شما در آنها وسیله گرمی و بهره هایی است و از (گوشت و شیر) آنها می خورید.

* کـل آفرینش، هدفـدار است. کارهای خداونـد، حکیمانه و در راسـتای بهره گیری انسان است و آفرینش با این همه عظمت برای فراهم کردن زمینه رشـد انسان آفریـده شـده است و همه این منافع مادی، بایـد مقـدمه حرکت انسان به سوی خـدا باشـد؛ چنـانچه قرآن کریم این مفهوم را با بیان های مختلف اظهار می دارد؛ ماننـد برخی آیات بالا که در آن پس از ذکر نعمت های الهی در پایان آیه می فرماید: «...

لعلّکم تشکرون؛ شاید شکرگزاری کنید». خدا همه این پدیده ها را برای انسان مسخر نمود تا انسان نیز با اختیار خود مسخر پروردگارش باشد. (کلمه ی «لعلّ» به معنای شاید، نشانه تردید خداوند نیست؛ بلکه نشانه اختیار انسان است که می تواند شاکر باشد و یا ناسپاس)

۵. آیاتی که انسان را جدای از سایر مخلوقات قرار می دهد

« اقْرَ أْ بِاسْمِ رَ بِّکَ الَّذِی خَلَقَ . خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ». (علق/ ۱و۲)

بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (او که) انسان را از خون بسته آفرید.

* خداوند آفرینش همه هستی را در یک طرف «الّذی خلق» و آفرینش انسان در یک طرف دیگر «خلق الانسان من علق» قرار داده است و این بیانگر این است که جایگاه انسان در ردیف بقیه مخلوقات نیست.

« وَفِی الْأَرْ ضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ . وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُ ونَ ». (ذاریات/ ۲۰و۲۱)

و در زمین برای اهل یقین، نشانه هایی است. و در (آفرینش) خودتان (نیز نشانه هایی از قدرت، عظمت و حکمت الهی است.) پس چرا (به چشم بصیرت) نمی نگرید؟

* وجود انسان به قدری با عظمت است که خدا آن را هم ردیف کره زمین قرار داده است و در یک آیه از نشانه ها در زمین سخن می گوید: «فی الارض...» و در آیه بعد نشانه های موجود در انسان را مطرح می نماید: «فی أنفسکم» و همه این ها

نشان گر برتری انسان در نظام خلقت است و در تعالیم قرآنی شأن انسان بسیار بالاتر از آن است که هم ردیف سایر مخلوقات پنداشته شود.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّـهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضَ بِالْحَقِّ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ». (ابراهیم/ ۱۹)

آیا ندیدی که خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید؟ اگر بخواهد شما را می برد و آفریده ای جدید (به جای شما) می آورد.

* جهان بدون انسان باطل است؛ چرا که حتی اگر انسان های کنونی از بین بروند؛ انسان های دیگری جایگزین می شوند تا آفرینش آسمان ها و زمین بیهوده نباشد.

ص:۹۲

فصل چهارم: رابطه خدا با انسان

اشاره

ص:۹۳

فصل چهارم:

رابطه خدا با انسان

۱. خداوند و اداره شئون انسان (ربوبیت)

«رب» به معنای پروردگار و تـدبیر کننـده است و خداونـد علاوه بر این که تنها خالق و مالک هستی است، تنها مدبّر و پرورنده جهان و انسان است. رب کسی است که اختیار کامل مربوب خود را دارد و می تواند هر گونه که بخواهد در آن تصرف کند.

ربوبیت الهی اقتضا می کند که:

اولاًـ؛ همه موجودات از جمله انسـان، لحظه به لحظه، هستی خود را از او دریافت می کننـد و نه از خود هستی دارد و نه از چیز دیگری می تواند هستی بگیرد.

ثانیاً؛ او کمال بخش موجودات است و هر موجودی کمالات شایسته خود را از وی می یابد. این همان ربوبیت تکوینی خداوند است که بر اساس آن انسان از راه اراده و اختیار خویش کامل شود. به همین جهت خداوند به انسان هم نیروی تشخیص خوب و بد و هم گرایش به هر یک از خوبی ها و بدی ها را عطا کرده است و از آنجا که عقل آدمی به تنهایی برای فهم همه خوبی ها و بدی ها کافی نیست؛ خداوند احکام و قوانینی مقرر کرده است تا توسط آنها انسان به کمال

واقعی خویش دست پیدا کند که همان ربوبیت تشریعی خداوند است که از ربوبیت تکوینی او جدا نیست. خداوند هم انسان را با راهنمایی انبیا تربیت می کند، (تربیت تشریعی) و هم انسان و نباتات و حیوانات را رشد و پرورش می دهد. (تربیت تکوینی)

ربوبیت تنها برای خدا است واعتقاداتی که دیگران برای ستارگان و بت ها و افرادی همچون فرعون و عالمان یهود و نصارا قائل بودند، منفور و مطرود است.

« اتَّخَذُوا أَحْبَارَ هُمْ وَرُ هْبَانَهُمْ أَرْ بَابًا مِنْ دُونِ اللَّ–هِ...». (توبه/ ۳۱)

(اهل کتاب،) دانشمندان و راهبانِ خود و مسیح فرزند مریم را به جای خداوند به خدایی گرفتند...

ربوبیت الهی اقتضا می کند که خداوند همه شئون انسان را از ابتدا تا انتها اداره کند؛ لذا خداوند در جاهای متعددی در قرآن کریم به این مطلب اشاره می کند.

« مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَ هُ . ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَ هُ . ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَ هُ . ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ».

از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت. سپس راه را برای او آسان ساخت. بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود. سپس هر زمان بخواهد او را زنده می کند. (عبس/ ۱۹-۲۲)

* این آیه می فرماید: انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیرخداوند است و تمام امور انسان منسوب به اوست. مراحل آفرینش، مرگ و دوباره برانگیخته شدن انسان را به طور مستقیم به خدا نسبت می دهد و علاوه بر مراحل اصلی زندگی انسان، آیات دیگری نیز وجود دارد که حتی تدبیر امور جزیی انسان و نیازهای مادی و معنوی انسان از آغاز تا پایان زندگی را به خدا نسبت می دهد.

«الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ يَهْدِينِ . وَالَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی وَيَسْقِينِ . وَإِذَا مَرِ ضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ . وَالَّذِی يُمِيتُنِی ثُمَّ يُحْيِينِ . وَالَّذِی أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی يَوْمَ الدِّينِ».(شعراء/ ۷۸-۸۲)

همان پروردگاری که مرا آفرید و همو راهنماییم می کند. او که م–را (هنگام گرس–نگی)

طعام می دهد و (هنگام تشنگی) سیرابم می نماید و هر گاه بیمار شوم، همو مرا شفا می بخشد. او کسی است که مرا می میراند، سپس زنده ام می کند. او کسی است که امید دارم روز جزا خطاهای مرا ببخشد.

* آب و نان و دارو وسیله است، سیراب شدن و تأثیر امور به اراده اوست.(او سبب‌ساز و سبب‌سوز است) از سیاق آیات «یَهدین . یَسقین . یَشفین . یُحیین»

متوجه می شویم که همه کاره ی هستی خداست و این یکی از مراتب توحید است. (توحید افعالی) هر کجا زمینه شرک وجود دارد، شرک زدایی لازم است. (در نعمت هدایت، اطعام و شفا، سه بار ضمیر «هو» به کار رفته است؛ ولی در خلقت و مرگ و حیات، به کار نرفته، شاید به این خاطراست که در ذهن همه انسانها خلقت و مرگ دست خداوند است و جای هیچ شک و شبهه و شرک نیست؛ ولی هدایت و اطعام و شفا به دارو، پزشک و غذا نسبت داده می شود، لذا قرآن در اینگونه امورضمیر «هو» به کار برده است)

« قُلِ اللَّـهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ». (آل‌عمران/ ۲۶)

بگو: خداوندا! تو صاحب فرمان و سلطنتی به هر کس (طبق مصلحت و حکمت خود) بخواهی حکومت می دهی و از هر کس بخواهی حکومت را می گیری و هر که را بخواهی عزت می بخشی و هر که را بخواهی ذلیل می نمایی، همه خیرها تنها بدست توست. همانا تو بر هر چیز توانایی.

« الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِ ینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّـهِ جَمِیعًا ». (نساء/ ۱۳۹)

آنان که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و دوست خود می گیرند آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ همانا عزت به تمامی از آن خداست.

* نه تنها مواهب مادی از الطاف خداوند است؛ بلکه توفیقات و صفات معنوی نیز از جانب خداوند است؛ مانند عزت که تنها بدست خداست؛ چون

سرچشـمه ی عزت، یا علم است یا قـدرت و دیگران از علم و قدرت بی بهره اند. در مناجات شـعبانیه می خوانیم: «الهی بیدک لابید غیرک زیادتی و نقصی» خداوندا! زیادی وکاستی من تنها در دست توست؛ البته منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه ایـن نیسـت که بـدون حسـاب و بی دلیـل چیزی را به کسـی می بخشـد و یـا از او می گیرد؛ بلکه مشـیت او از روی حکمت و مصـلحت است. گاه حکومت ها بخاطر شایستگی ها است و گاه حکومت ظالمان هماهنگ با ناشایستگی و خواست خود امت ها است. چنانچه می فرماید.

« مَا یَفْتَحِ اللَّ-هُ لِلنَّاسِ مِنْ رَ حْمَهٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلَا مُرْ سِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ». (فاطر/ ۲)

هر رحمـتی را کـه خداونــد (بـه روی) مردم بگشایـد، بازدارنـده ای برای آن نیسـت و هر چـه را خـدا دریـغ دارد، پس غیر او فرستنده ای برای آن نیست و اوست عزیز و حکیم.

اگرخداونـد نعمتی را عطا و یا از نعمتی جلوگیری کنـد، هیـچ کس و هیـچ‌چیز نمی تواند در اراده خداوند تغییری ایجاد کند و درپایان آیه صفت حکیم خداوند بیان شده است؛ یعنی دادن ها و گرفتن های خداوند، همراه با حکمت است.

* از دیگر شئون ربوبیت خداوند حفاظت از انسان است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

« قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّ حْمَ-ٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِکْرِ رَ بِّهِمْ مُعْرِ ضُونَ ».

بگو کیست که شـما را در شب و روز از (عـذاب) خـدای رحمـان نگاه می دارد؟! امّا (باز) آنان از یاد پروردگارشان روی می گردانند. (انبیاء/ ۴۲)

* ازاین آیه می‌فهمیم که:

اولاً؛ انسان دائماً نیاز به حفاظت و حمایت الهی دارد.

ثانیاً؛ بدون خواست خداوند، هیچ قدرتی نمی تواند انسان را از خطرات حفظ کنند.

ثالثاً؛ حفاظت خداوند، دائمی و نسبت به همه انسانها؛ حتی کفار است. از حفاظت آسمان ها تا رام بودن حیوانات، تا دفاع در برابر میکروب هایی که وارد بدن می شود، صدها نوع حفاظت در هر لحظه برای انسان وجود دارد.

۲. ولایت و سرپرستی خداوند

«ولی» یکی از اسمای حسنای خداوند است و به معنای «سرپرست و تدبیرکننده امور» است.

تنها ولیّ و سرپرست انسان

« وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْ ضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّ‍ـهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ».

و شما نمی‌توانید (خدا) را در زمین به عجز آورید (و از سلطه او خارج شوید) و برای شما از غیر خداوند هیچ سرپرست و یاوری نیست. (شوری/ ۳۱)

«اللَّ‍ـهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِ جُهُمْ مِنَ الظُّلُمَ‍ـاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُ وا أَوْلِيَ‍ـاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِ جُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَ‍ـٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (بقره/ ۲۵۷)

خداوند دوست و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی ها(ی گوناگون) بیرون و به سوی نور می برد. لکن سرپرستان کفّار، طاغوت ها هستند که آنان را از نور به تاریکی ها سوق می دهند، آنها اهل آتشند و همانان همواره در آن خواهند بود.

* در آیه الکرسی می خوانیم که او مالک همه چیز است؛ «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ...» و همچنین نسبت او به مؤمنان، نسبت خاص و ولایی است. « وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا »

* مؤمنان یک سرپرست دارند و آن خداست و کافران سرپرستان متعدد دارند که طاغوت ها باشند و پذیرش یک سرپرست آسان تر است. درباره مؤمنان می فرماید:

«اللهُ وَلِيُّ» اما درباره ی کفار می فرماید: « أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ » یوسف علیه السلام نیز در دعوت کفار به همین معنا استدلال کرد: «أَأَرْ بَ‍ابٌ مُتَفَرِّ قُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّ‍ـهُ الْوَاحِ‍دُ الْقَهَّارُ » (یوسف/ ۳۹) آیا صاحبان متعدد و پراکنده بهترند یا خدای یگانه و قدرتمند؟!

* آیه قبل فرمود: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» این آیه نمونه ای از رشد و غیّ را بیان می کند که ولایت خداوند، رشد و ولایت طاغوت انحراف است. «اللهُ وَلِيُّ ... أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* راه مستقیم و حق یکی است؛ ولی راههای انحرافی متعدد. قرآن درباره راه حق کلمه ی نور را به کار می برد، ولی از راههای انحرافی و کج، به ظلمات و تاریکی ها تعبیر می کند. «النور، الظلمات»

* هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت ها بر او ولایت می کنند. «اللهُ وَلِيُّ ... أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوت است. «اللهُ وَلِيُّ ... أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* توجه به عاقبت طاغوت پذیری، انسان را به حق پذیری سوق می دهد. «أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ»

* گوشه ای از سیمای کسانی که ولایت خدا را پذیرفته اند:

- آن که ولایت خدا را پذیرفت، کارهایش رنگ خدایی پیدا می کند. «صِبْغَةَ اللهِ»

- برای خود رهبرالهی برمی گزینند. «إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً»

- راهش روشن، آینده اش معلوم و به کارهایش دلگرم است. «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ»، «إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، «لانُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

- در جنگ ها و سختی ها به یاری خدا چشم دوخته و از قدرت های غیر خدایی نمی هراسد.«فَزادَهُمْ إِيماناً»

- از مرگ نمی ترسد و کشته شدن در تحت ولایت الهی را سعادت می داند. امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انّی لااری الموت الّا السعاده».

ص:۹۹

- تنهایی در زندگی برای او تلخ و ناگوار نیست؛ چون می داند او زیر نظر خداوند است. «ان اللّه مَعَنا»

- از انفاق و خیرکردن مال خویش نگران نیست؛ چون مال خود را به ولی خود می سپارد. «یُقْرِضُ اللّه قَرْضاً حَسَناً»

- تبلیغات منفی در او بی أثر است؛ چون دل به وعده های حتمی الهی سپرده است: «وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ»

- غیر از خدا همه چیز در نظر او کوچک است. امام علی علیه السلام فرمود: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر مادونه فی أعینهم ...».

- از قوانین و دستورات متعدد متحیر نمی شود؛ چون او تنها قانون خدا را پذیرفته و فقط به آن می اندیشد. اگر صدها راه درآمد برایش باز شود، تنها با معیار الهی آن راهی را انتخاب می کند که خداوند معین کرده است. «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّه »

« إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّ-هُ وَلِیُّهُمَا وَعَلَی اللَّ-هِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ».

آن گاه که دو گروه از شما بر آن شدند که (در جنگ) سستی کنند، اما خداوند ولیّ آنان بود (و به آنان کمک کرد که از این فکر باز گردند،) پس مؤمنان تنها به خدا توکّل کنند. (آل عمران/ ۱۲۲)

* اگر انسان تحت ولایت خدا نباشد، سست می شود. «أَنْ تَفْشَلا وَ اللّهُ وَلِیُّهُما»

* خداوند مؤمنان را به حال خود رها نمی کند و در مواقع حساس دست آنان را می گیرد. «وَ اللّهُ وَلِیُّهُما»

« بَلِ اللَّ-هُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرِ ینَ ». (آل عمران/ ۱۵۰)

بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاوران است.

* ولایت و اطاعت، در خداوند منحصر است. «بَلِ اللّهُ مَوْلاکُمْ»

* ولی گرفتن خداوند، سبب پیروزی شماست. « مَوْلَاکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرِ ینَ »

ص:۱۰۰

« وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكَمْ وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ نَصِيرًا ». (نساء/ ۴۵)

و خداوند به دشمنان شما داناتر است و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد.

* با وعده های الهی، نباید از توطئه ها و دشمنی ها ترسید. « وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ وَلِيًّا »

« وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّـهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ». (مائده/ ۵۶)

و هرکس که خدا و پیامبرش و چنان مؤمنانی را ولی خود بگیرد (از حزب خداست) همانا حزب خدا پیروز است.

* این آیه که لزوم پذیرش ولایت خدا و رسول و امامان را بیان می کند، می فهمانند که مراد از «وَلِيُّكُمُ» در آیه ی قبل، سرپرست و حاکم است نه دوست و یاور، چون تعبیر «حزب الله » و غالب بودن آنان، اشاره به نظام قدرتمند و حکومت دارد.

* حزب اللّه، کسانی هستند که فقط ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشند. «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللهَ ... فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ »

* پیروزی با کسانی است که ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را بپذیرند. «وَ مَنْ يَتَوَلَ ... هُمُ الْغالِبُونَ» چون خداوند غالب است، «وَ اللهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ»، وابستگان به او هم غالبند. « حِزْبَ اللَّـهِ هُمُ الْغَالِبُونَ »

«قُلْ أَغَيْرَ اللَّـهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ».(أنعام/ ۱۴)

بگو: آیا غیر از خدا را سرپرست خود بگیرم؟ در حالی که او آفریدگار آسمان ها و زمین است، او همه را طعام می دهد، ولی کسی به او طعام نمی دهد.

* انسان به دلیل نیازها و محدودیت ها به طور فطری به سراغ سرپرست و پناهگاه می رود؛ لیکن بحث اصلی آن است که به سراغ چه کسی برویم. « قُلْ أَغَيْرَ اللَّـهِ أَتَّخِذُ...»

ص:۱۰۱

* چون خداونـد هم خالق بشـراست و هم رازق و نیازهایش را برطرف می کند، به همین دلیل انسان باید نسـبت به خدا تعبد و ولایت پذیری داشته باشد. «فاطِرِ ... وَ هُوَ یُطْعِمُ ... إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»

« لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَ بِّهِمْ وَهُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ». (أنعام/ ۱۲۷)

سرای سـلامت نزد پرردگارشان، تنها برای آنان است و او به پاداش اعمالی که انجام می دادند، سـرپرست و پشتیبان و دوسـت آنان است.

* رسیدن به ولایت الهی، در سایه ی عمل و تلاش انسان است. « وَهُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ »

« اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَ بِّکُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُ ونَ ».

آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شـما نازل شـده، پیروی کنیـد و از سرپرسـتانی جز او پیروی نکنیـد. چه انـدک پند می پذیرید! (أعراف/ ۳)

* نتیجه ی پیروی از وحی، پذیرفتن ولایت الهی است. « وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ »

* اطـاعت و پیروی از دیگران، در حقیقت پـذیرش ولایت آنهاست. « وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ » با آن که می توانست بگویـد: «لا تتّبعوا من دونی احدا»

* کسی که ولایتِ خدای یکتا را نپذیرد، «رَبِّکُمْ» باید چندین «ولیّ» را از خود راضی کند. «أَوْلِیاءَ»

« إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّـهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ ». (أعراف/ ۱۹۶)

همانـا ولی و سـرپرست مـن، خـدایی اسـت کـه این کتـاب آسـمانی را نـازل کرده است و او همه ی صالحـان را سـرپرستی (و هدایت) می کند.

* نزول کتاب آسمانی، پرتوی از ولایت الهی است. « وَلِیِّیَ ... نَزَّلَ»

* مشـکلات انسان، یا نداشـتن برنامه است ویا نداشـتن سـرپرست و مؤمن هیچ یک از این دو مشکل را ندارد. «نَزَّلَ الْکِتابَ ... یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ »

* ولایت الهی نسبت به اولیای صالح همیشگی و عمومی است. « یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ » و کافر، از مدار حمایت ها وامدادهای الهی محروم است. «وَأَنَّ الْکافِرِینَ لامَوْلی لَهُمْ»

« وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّ-هَ مَوْلَاکُمْ نِعْمَ الْمَوْلَیٰ وَنِعْمَ النَّصِیرُ ». (أنفال/ ۴۰)

و اگر(باز هم) سرپیچی کرده و روی بگردانند، بدانید که خداوند، مولی و سرپرست شماست، چه خوش مولایی و چه نیکو یاوری است.

* خداوند، بهترین مولاست؛ چون نه ما را به دیگری می سپارد، نه ما را فراموش می کند، نه ما را برای نیاز خودش می خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می سازد. « نِعْمَ الْمَوْلَیٰ »

* یاری خداوند، برتر از هر یاوری است. «نِعْمَ النَّصِیرُ »

ممنوعیت پذیرش ولایت غیرخدا

« لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِ ینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ...». (آل عمران/ ۲۸)

نباید اهل ایمان، بجای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود برگزینند

* پذیرش ولایت کفار از سوی مؤمنان، ممنوع است. « لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِ ینَ أَوْلِیَاءَ » (اگر مسلمانان جهان تنها به این یک آیه عمل می کردند الآن وضع کشورهای اسلامی این چنین نبود.)

« وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّ سُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَیٰ وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّیٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِیرًا ». (نساء/ ۱۱۵)

و هرکس پس از آن که هدایت برایش آشکار شد با پیامبر مخالفت کند و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، او را بدان سوی که روی کرده بگردانیم و او را به دوزخ افکنیم که سرانجام بدی است.

* نتیجه ی مخالفت با رسول خدا و امت اسلامی، تحت ولایت غیر خدا در آمدن و سقوط در جهنم است. «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی»

ص:۱۰۳

« ...وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّ–هِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَ انًا مُبِينًا ». (نساء/ ۱۱۹)

و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست و سرپرست خود بگیرد، بی گمان زیان کرده است، زیانی آشکار.

* اطاعت از شیطان در حقیقت پذیرش ولایت اوست. «يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا»

* تنها خداوند شایسته ولایت بر انسان است. « وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّ–هِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَ انًا مُبِينًا »

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَ ىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُ هُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّ–هَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ». (مائده/ ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور نگیرید، (زیرا) بعضی از آنان یار و یاور بعض دیگرند و هر کس از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهد، پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

* ذکر یهود و نصارا در آیه، از باب نمونه است، وگرنه شکی نیست که ولایت هیچ کافری را هم نباید پذیرفت.

«... إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ » (أعراف/ ۲۷)

ما شیاطین را دوستان و سرپرستان کسانی که ایمان نمی آورند قرار دادیم.

* سلطه ی شیطان، بخاطر اعمال خود انسان است. « أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ »

* سنت خداوند آن است که شیطان بر کافران و منکران حاکم شود. « إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ »

* ایمان به خداوند، مانع ولایت و حاکمیت شیطان بر انسان می شود. « أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ »

« مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّ–هِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ». مَثَلِ کسانی که غیرخدا را سرپرست خود

برگزیدند، همانند مَثَل عنکبوت است که (برای خود) خانه ای ساخته؛ و البتّه سست ترین خانه ها خانه ی عنکبوت است اگر می دانستند. (عنکبوت/ ۴۱)

* ولایت الهی، بنیانی مرصوص و بنایی آهنین دارد، «کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ» اما ولایت غیر خدا، بسیار سست است. «أَوْهَنَ الْبُیُوتِ»

ولایت انبیا و امامان در طول ولایت خدا است

اشاره

«... الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیرًا ». (نساء/ ۷۵)

... آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستمگرند بیرون بر و از جانب خود رهبر و سرپرستی برای ما قرار ده و از سوی خودت، یاوری برای ما تعیین فرما.

* سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد. «مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا»

«وَمُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَاهِ وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ». (عیسی فرمود:) من تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من است و (آمده ام) تا برخی از چیزهایی که بر شما (به عنوان تنبیه) حرام شده بود برایتان حلال کنم. (آل عمران/ ۵۰)

* همان گونه که انبیا دارای ولایت تکوینی هستند و قدرت تصرف در هستی را دارند؛ «أَخْلُقُ لَکُمْ» صاحب ولایت تشریعی نیز هستند و قانون وضع می کنند. «لِأُحِلَّ لَکُمْ ...»

« إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ ». (مائده/ ۵۵)

ولیّ و سرپرست شما، تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

* در شأن نزول آیه آمده است: سائلی وارد مسجد شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. حضرت علی علیه السلام در حالی که به نماز مشغول

بود، در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل بخشید. در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد و شیعه و سنّی در این شأن نزول، توافق دارند.

عمّار یاسر می گوید: پس از انفاق انگشتر در نماز و نزول آیه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَن کنتُ مولاه فعلیّ مولاه».

* کلمه ی «ولی» در این آیه، به معنای دوست و یاور نیست، چون دوستی و یاری مربوط به همه مسلمانان است، نه آنان که در حال رکوع انفاق می کنند.

* امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «منظور از الَّذِینَ آمَنُوا...، علی علیه السلام واولاد او)علیهم‌السلام(تا روز قیامت هستند. پس هرکس از اولاد او به جایگاه امامت رسید، مثل اوست، آنان در حال رکوع صدقه می دهند. مرحوم فیض کاشانی در کتاب نوادر، حدیثی را نقل می کند که بر اساس آن سایر امامان معصوم نیز در حال نماز و رکوع به فقرا صدقه داده اند که این عمل با جمع بودن کلمات «یُقِیمُونَ، یُؤْتُونَ، راکِعُونَ» سازگارتر است».

* ولایت فقیه در راستای ولایت امام معصوم است. درمقبوله ی عمربن حنظله از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم: «به آن کس که حدیث ما را روایت کند و درحلال وحرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد، بنگرید. پس به حکومت او راضی باشید که من او را بر شما حاکم قرار دادم. فانّی قد جعلته علیکم حاکماً ....»

* ازاین که به جای «اولیائکم»، «ولیّکم» آمده، ممکن است استفاده شود که روح ولایت پیامبر و علی۸ شعاع ولایت الهی است. «وَلِیُّکُمُ»

* هرگونه ولایت، حکومت و سرپرستیی که از طریق خدا و رسول و امام نباشد، باطل است. «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ ...» («إِنَّما» علامت حصر است)

* ولایت ها در طول یکدیگرند، نه در عرض یکدیگر. ولایت بر مردم، ابتدا از آنِ خداوند است، سپس پیامبر و آنگاه امام. « إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّ-هُ وَرَ سُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا...».

ص:۱۰۶

۳. خداوند و تسلط بر اراده انسان (قاهریت)

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ». (انعام/ ۱۸)

اوست که بر بندگان خود قاهر و مسلط است و اوست حکیم آگاه.

کلمه ی «قهر»، به آن نوع غلبه ای گفته می شود که مقهور، ذلیلِ قاهر باشد.

* از دیگران هراسی نداشته باشیم که قدرت خدا فوق همه ی قدرت هاست. «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»

* قدرت و قهاریت خدا، همراه با حکمت و علم اوست. «الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» در حالات فرعون می خوانیم که: به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن فرزندان می گوید: «وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ» ما برآنها کاملاً مسلطیم؛ یعنی این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود، دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتنا به حقوق دیگران می گرفت؛ ولی خداوند حکیم و خبیر با آن قدرت قاهره، منزه تر از آن است که کمترین ستم و خلافی درباره کوچکترین بندگان روا دارد.

* نفع و ضرر رساندن خداوند، بر اساس حکمت و آگاهی اوست. «یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ ... یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ ... وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ»

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ». (انعام/ ۶۱)

و تنها اوست که قهر و اقتدارش مافوق بندگان است و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا آن که چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (فرشتگان) جان او را بازگیرند و در کار خود، هیچ کوتاهی نکنند.

* گرفتن روح در شب و برگرداندن آن در روز، یکی از نمونه های قاهر بودن خدا بر انسان است.

* خداوند، قدرت و سلطه ی کامل برجهان دارد و اگر ما را آزاد گذاشته، بخاطر مهلتی است که از روی لطف به انسان‌ها داده است. «و هو القاهر...»

ص:۱۰۷

* تسلط خدا بر بندگان چنان است که کسی را تاب مقاومت نیست. « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ »

۴. علم خداوند به مقدرات انسان

« قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّـهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ».

بگو: هرگز جز آنچه خداوند برای ما مقرر کرده است، به ما نخواهد رسید. او مولای ماست و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند. (توبه/ ۵۱)

* از این آیه و آیات دیگر برمی آید که مقدرات انسان، از پیش توسط خداوند نوشته شده است و او تقدیر همه انسان ها را از پیش می داند. البته شک نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است، بدست خود ما است و آیات قرآن نیز این موضوع را بیان می کند: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى». (نجم/ ۳۹) انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد؛ ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر تنها حکمران است و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود، مقدر شده است وانجام پذیرخواهد بود.

برخلاف کسانی که می گویند خداوند تنها به کلیات علم دارد، او به همه چیز دانا و از همه ی جزئیات هستی آگاه است؛ قرآن کریم در این باره می فرماید:

« وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ».

و گنجینه های غیب، تنها نزد خداست و جز او کسی آن را نمی داند و آنچه را در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی از درخت نمی افتد، جز آن که او می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین ثبت است. (انعام/ ۵۹)

۵. خداوند و هدایت انسان

هدایت انسان از جانب خداوند از جمله موضوعات مهمی است که در قرآن تأکید زیادی برآن شده است و یکی از موارد مهم رابطه خداوند با انسان است؛ آنچه درباره هدایت انسان در قرآن ذکر شده را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

اول: هدایت از جانب خداوند، امری حتمی است:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى». (لیل/ ۱۲) مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است.

* از این آیه استفاده می شود که هدایت انسان از اموری است که خداوند بر اساس حکمتش آن را بر خود واجب کرده و راه را بیان نموده و آنها را به آن راه هدایت می کند؛ هم از طریق تکوینی (فطرت و عقل) و هم از طریق تشریع (کتاب و سنت) که در این زمینه آنچه لازم بوده، از جانب خداوند گفته شده و حق آن ادا گردیده است. از این رو مخلوقات از جمله انسان بدون هدایت آفریده و رها نشده اند.

دوم: هدایت انسان تنها بدست خداست:

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا».

و هر که را خدا هدایت کند، پس همو هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد، هرگز یاورانی جز خدا برای آنان نخواهی یافت و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) کور و کر و لال محشور می کنیم و جایگاهشان دوزخ است که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم. (اسراء/ ۹۷)

* آیات بسیاری در قرآن کریم دلالت بر این دارند که هدایت بشر تنها بدست خداست و هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می خواهد. خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی دهد، مگر آنکه انسان خود زمینه ی آن را

فراهم کرده باشد، مانند آیه ی «یضّل الله الظالمین» خداوند «ستمگران» را گمراه می کند و آیه «و ما یضلّ به الا الفاسقین» خداوند جز «فاسقان» را گمراه نمی کند.

سوم: هدایت خداوند به نور تشبیه شده است:

«اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ مَثَلُ نُورِ هِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّ يٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَ ةٍ مُبَارَ كَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْ قِيَّةٍ وَلَا غَرْ بِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِ هِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِ بُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ». (نور/ ۳۵)

خداوند، نور آسمان ها و زمین است. مَثَل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد. آن چراغ در میان حبابی شیشه ای و آن شیشه همچون ستاره ای تابان و درخشان، چراغ از روغن درخت پربرکت زیتونی برافروخته شده که نه شرقی است و نه غربی. (روغنش به قدری صاف و شفّاف است) که بدون تماس آتش نزدیک است (شعله ور شود و) روشنی دهد. نوری است بر فراز نور دیگر. هر کس را خداوند بخواهد به نور خویش هدایت می کند و خداوند برای مردم مَثَل ها می زند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

* «نور» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی اشیای دیگر می شود.

* در فرهنگ اسلام اموری به عنوان «نور» معرفی شده است: قرآن، علم، عقل، ایمان، هدایت، اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم (علیهم السلام).

* « اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ» یعنی: خداوند هدایت کننده ی آسمان و زمین است؛ در میان تمام اقوالی که برای «نور» گفته شده است، از قبیل روشنگر، زینت‌بخش و هادی، معنای هدایت بهتر به نظر می آید، چون هدایت آفرینش، در آیات دیگر نیز آمده است. «أَعْطى كُلَّ شَيْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى» و جمله ی «نُورٌ عَلى نُورٍ» به معنای هدایت های دایمی و پی‌درپی است و در پایان آیه نیز می فرماید: «يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ»

* در این آیه خداوند به نور تشبیه شده است. با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگی های زیر است:

۱. نور، لطیف ترین موجود در جهان ماده و سرچشمه زیبایی ها و لطافت ها است.

۲. نور، بالا ـ ترین سرعت را در جهان ماده دارد و با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند در یک چشم بر هم زدن (یعنی کمتر از یک ثانیه) کره زمین را هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافت های فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت نور می سنجند و واحد سنجش آنها سال نوری است، یعنی مسافتی که نور در یک سال می پیماید.

۳. نور، وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات است و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم «ظاهر» است و هم «مظهر»، (ظاهر کننده غیر)

۴. نور آفتاب که مهم ترین نور در دنیای انسان است، پرورش دهنده گلها و گیاهان؛ بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است.

۵. تمام انرژی های موجود در محیط (به جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد، حرکت بادها، ریزش باران و جریان نهرها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود.

سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد، همان نور آفتاب است؛ حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است.

۶. نور آفتاب نابود کننده انواع میکروب ها و موجودات موذی است و اگر تابش این نور پر برکت نبود، کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند.

ص:۱۱۱

خلاصه هر چه در این پدیـده عجیب عالم، یعنی نور می نگریم و دقیق تر می شویم، آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشـکارتر می شود؛ امّا عجیب است که بشـر با این همه پیشـرفت علمی از شـناخت حقیقت نور که یک امر مادی است، عاجز مانده و آن وقت در پی‌شناخت ذات و حقیقت خداست و چه بسا این نیز یکی از وجوه تشبیه خدا به نور باشد.

حال اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسـی انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیری برتر است) آیا جز از واژه «نور» از واژه دیگری می توان اسـتفاده کرد؟ همان خدایی که پدید آورنده تمام هستی است، روشـنی بخش عالم است، همه موجودات به برکت او زنـده اند و همه مخلوقات بر سـرخوان نعمت او هسـتند که اگر لحظه ای لطف خود را از آنها باز گیرد، همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.

* موجودات به هر نسبت که با او ارتباط دارند به همان اندازه نورانیت کسب می کنند:

– قرآن نور است؛ چون کلام اوست.

– اسلام نور است؛ چون آئین او است.

– پیامبران نورند؛ چون فرستادگان اویند.

– امامان انوار الهی هستند؛ چون حافظان آئین او بعد از پیامبراند.

– ایمان نور است؛ چون رمز پیوند با او است.

– علم نور است؛ چون سبب آشنایی با او است.

ص:۱۱۲

«کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِ جَ النَّاسَ مِنَ الظَّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَ بِّهِمْ إِلَیٰ صِرَ اطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ». (ابراهیم/ ۱)

(این) کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها(ی شرک و جهل) به سوی نور (ایمان) خارج کنی، به سوی راه خداوند عزیز حمید.

* خارج کردن مردم از ظلمات به نور، در قرآن بارها تکرار شده است؛

– گاهی به خدا نسبت داده شده. «الله ولی الّذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النّور»

– گاهی به پیامبران نسبت داده شده. «أن اخرج قومک من الظلمات الی النّور»

– و گاهی به کتاب نسبت داده شده است. « کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِ جَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ »

* تشبیه کفر و تفرقه و جهل و شرک و شک به «ظلمات» بخاطر آن است که انسان در آن حالت ها متحیر است، مثل زمانی که در تاریکی به سر می برد. نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد است همان‌گونه که همه ی این ها در کتاب آسمانی و راه خدا موجود است.

نکته دیگری که از آیات مربوط به نور و ظلمت می توان استفاده کرد، این است که واژه «نور» در همه آنها مفرد و واژه «ظلمت» به صورت جمع (ظلمات) آمده است؛ در نتیجه معلوم می‌شود که ظلمت ها بسیارند؛ اما نور یکی است. چرا که حق یکی است، ولی باطل بسیار.

چهارم: هدایت الهی همگانی است:

« قَالَ رَ بُّنَا الَّذِی أَعْطَیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَیٰ». (طه/ ۵۰)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش خاص آن را عطا کرده و آن گاه (آن را به راه کمال) هدایت فرمود.

ص:۱۱۳

* از این آیه استفاده می شود که همه ی موجودات، مشمول هدایت الهی هستند. تمام قوانین حاکم بر هستی و غرایز موجود در انسان ها و حیوانات، از هدایت الهی است و خداوند هم می آفریند و هم با هدایت تکوینی اداره می کند. هدایت برای همه انسان هاست و حتی پیامبران نیز از هدایت خداوند بی نیاز نیستند؛ چنان چه حضرت ابراهیم می فرماید:

« وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَ بِّی سَیَهْدِینِ ». (صافات/ ۹۹)

و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، او مرا راهنمایی خواهد کرد.

و نیز موسی و هارون مشمول هدایت الهی شدند:

« وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُ ونَ ». (صافات/ ۱۱۴)

و به راستی ما بر موسی و هارون منّت نهادیم

« وَهَدَیْنَاهُمَا الصِّرَ اطَ الْمُسْتَقِیمَ ». (صافات/ ۱۱۸)

و آن دو را به راه راست هدایت کردیم.

پنجم: همیشگی است و خداوند در همه دوران های بشر از هدایت انسان غافل نبوده؛ تا جایی که اولین انسان، پیامبر بوده تا بشر هیچ گاه بدون هدایت نماند.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَ اهِیمَ وَآلَ عِمْرَ انَ عَلَى الْعَالَمِینَ».(آل عمران/ ۳۳)

به راستی که خدا، آدم ونوح وخاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

و جریان ارسال پیامبران برای بشر در طول تاریخ همواره ادامه داشته است:

«إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَیْنَا إِلَىٰ إِبْرَ اهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِیسَىٰ وَأَیُّوبَ وَیُونُسَ وَهَارُ ونَ وَسُلَیْمَانَ وَ آتَیْنَا دَاوُودَ زَبُورً ا ». (نساء/ ۱۶۳)

(ای پیامبر!) ما به تو وحی کردیم، آن گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و (همچنین) به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط (- فرزندان یعقوب)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود «زبور» دادیم.

« وَرُ سُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُ سُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ...».(نساء/ ۱۶۴)

و به پیـامبرانی که پیش از این داسـتان آنـان را برایت بـاز گفته ایم و پیـامبرانی که مـاجرای آنان را برای تو نگفته ایم نیز وحی کردیم ...

ششم: هدایت تشـریعی خداوند در مورد انسان جبری نیست و علی رغم این که از جانب خداوند حتمی است؛ ولی پذیرش آن از طرف انسان اجباری نیست و در گرو اراده خود انسان است؛ چنان که می فرماید:

« وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَیٰ عَلَى الْهُدَیٰ... ». (فصلت/ ۱۷)

واما قوم ثمود، آنان را هدایت کردیم، ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.

* مشیت و خواستِ خداوند این‌گونه است که هدایتِ همه ی مردم را می‌خواهد، لذا پیامبران و کتب آسـمانی را فرسـتاده؛ اما از طرف دیگر خواسته است که مردم بر اساس اراده و اختیار خود، راه را انتخاب کنند، نه آن که مجبور به پذیرش دین باشند، لـذا مشیت و اراده ی الهی بر آزاد گذاشـتن انسـان هـاست و وجـود مشـرکان، نشـانه ای از این آزادی است. «و لـو شـاء الله ما أشرکوا» و همچنین می فرماید:

« قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّ حْمَ-ٰنُ مَدًّا حَتَّیٰ إِذَا رَ أَوْا مَا يُوعَدُونَ... ».

بگو: هرکه در گمراهی است، خداونـد رحمان (طبق سـنت خود) مدتی به او مهلت و مدد می دهد، تا زمانی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند. (مریم/ ۷۵)

* سنت خداوند بر این است که زمینه ی حرکت و رشد را برای همه ی انسان ها فراهم کند و این انسان است که اگر گمراهی را برگزید، خداوند مدتی به او مهلت می دهد، «مَن کان فی الضلاله فليَمدد» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت،

خداوند بر هدایتش می افزاید. «و یزیدالله الّذین اهتدوا هدیً». قرآن کریم در این باره تشبیه زیبایی دارد:

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُ جُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَ بِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لَا يَخْرُ جُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّ فُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُ ونَ ». (اعراف/ ۵۸)

ص:۱۱۵

و سرزمین پاک (و آماده)، گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید؛ اما زمینی که خبیث (و شوره زار) است، جز محصولی اندک و بی فایده بیرون نمی دهد. ما این چنین آیات خویش را برای گروه شکرگزار، گونه گون بیان می کنیم.

هفتم: هدایت خدا دارای مراحل و درجاتی است:

«وَ یَزِیدُ اللهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدًی وَ الْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَ خَیْرٌ مَرَدًّا». (مریم/ ۷۶)

کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و نیکی های ماندگار، ثوابش نزد پروردگارت بهتر و خوش فرجام تر است.

* همان طور که گمراهان، درگمراهی بیشتری قرار می گیرند. این آیه می فرماید: هدایت یافتگان نیز در هدایت و نورانیت بیشتری قرار می گیرند. از این آیه متوجه می شویم که هدایت، مراحل و درجاتی دارد.

« وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًی وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ». (محمد/ ۱۷)

و کسانی که هدایت یافته اند، خداوند هدایتشان را بیافزاید و روح پرهیزگاری به آنان عطا کند.

* از این آیه علاوه بر این که هدایت، دارای مراحل و مراتب است؛ می توان فهمید که پذیرش هدایت از طرف انسان، زمینه ساز فزونی هدایت از طرف خداوند است و یک گام از طرف انسان، چند گام از طرف خداوند را به دنبال دارد. («اهتدوا» از طرف انسان، «زادهم... و آتاهم» از طرف خدا)

هشتم: هدایت به نفع انسان است:

« مَنِ اهْتَدَیٰ فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَیٰ وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّیٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ». (اسراء/ ۱۵)

هر کس هدایت یافت، پس همانا به سود خویش هدایت یافته است و هر کس گمراه شد، تنها به زیان خویش گمراه شده است و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش

نمی کشد و ما هرگز عذاب کننده نبوده ایم، مگر آن که پیامبری بفرستیم. (و اتمام حجت کنیم)

به همین دلیل قرآن کریم از کسانی که بخاطر ایمان آوردنشان بر پیامبر منت گذاشتند؛ انتقاد می کند:

« يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ». (حجرات/ ۱۷)

آنان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می گویید.

* خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منت بر مردم شمرده است و این نشان می دهد که مهم ترین نعمت ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حق می باشد.

نهم: هدایت الهی مستمر و در همه مراحل زندگی است. چنانچه می فرماید:

« الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ ». (شعراء/ ۷۸)

همان پروردگاری که مرا آفرید و همو راهنماییم می کند.

* آفریدن یک بار است؛ ولی هدایت در هر لحظه و همیشگی. («خلقنی» به صورت ماضی و«یهدین» به صورت مضارع واستمرار آمده است) و نیز می فرماید:

* « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَ بُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِ ی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِيمِ ». (یونس/ ۹)

به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را بخاطر ایمانشان هدایت می کند و در باغ های پرنعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است، اقامت دارند.

* از این آیه و آیات دیگر استفاده می شود که هدایت الهی، جریانی مداوم است و خداوند هر لحظه بر هدایت مؤمنان می افزاید و آنان را از پرتگاه ها حفظ می کند و در بن بستِ دنیا راهی به رویشان باز می کند: «یجعل له مَخرجاً»، راه را برایشان نمایان می کند: «نوراً یمشی به»، گره از کارشان می گشاید: «اصلح بالهم»، همه جا کفایتشان می کند: «فهو حسبه» و در قیامت هم به بهشت رهنمونشان می کند: «یسعی نورهم بین ایدیهم»

لذا گرچه مؤمن هدایت یافته است؛ ولی همواره نیازمند هدایت الهی است. همه ی این هدایت ها از مفهوم کلیِ «یهدیهم» بر می آید که شامل همه ی این موارد می‌شود.

* انسان بدون هدایت و تربیت:

- مغزش: «لا یَعْقِلُونَ». (بقره/ ۱۷۱)

- چشمش: «لا یُبْصِرُونَ». (بقره/ ۱۷)

- گوشش: «وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها». (اعراف/ ۱۷۹)

- قلبش: « کَالْحِجَارَ ةِ ». (بقره/ ۷۴)

- شکمش: «وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ». (محمد/ ۱۲)

- علمش: «کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً». (جمعه/ ۱۱)

- کارش: «کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی». (علق/ ۶) «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ» (عصر/ ۲)

- امیدش: «یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُون». (قصص/ ۷۹)

دلخوشی اش: «فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْم». (غافر/ ۸۳) «وَفَرِ حُوا بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا ». (رعد/ ۲۶) «فَرِحُوا بِما أُوتُوا». (انعام/ ۴۴)

ص:۱۱۸

۶. خداوند و رازقیت

مقدر کردن روزی برای همه موجودات

« وَمَا مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْ ضِ إِلَّا عَلَی اللَّ–هِ رِ زْقُهَا...». (هود/ ۶)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، مگر آن که روزی او بر خداست... .

* رزق یعنی چیزی که حیات موجود زنـده یا اصل هستی آن را تأمین می‌کنـد. موجود زنـده، حق تغذیه دارد و به همین خاطر خداونـد این حق را بر خود واجب کرده است؛ البته این تقدیر الهی منافاتی با تلاش انسان ندارد؛ چنان چه می فرماید: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ». (جمعه/ ۱۰) و از فضل الهی طلب کنید.

* در فرهنگ قرآن، مالِ دنیا، فضل الهی است و خداوند دستور می دهد که انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش کند و در آیه بعد بر نقش رازقیت خدا تأکید می کند: «وَ اللهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ». (جمعه/ ۱۱) و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

* خداوند علاوه بر سنت روزی رسانی، سنت دیگری دارد به نام سنت اجرای امور از طریق اسباب و وسایل، لذا مراد آیه آن نیست که گوشه ای بنشینیم و منتظر نزول مائده آسمانی باشیم؛ بلکه منظور آن است که هم کار و تلاش داشته باشیم و هم آنچه را بدست می آوریم، رزقی از جانب خدا بدانیم.

سؤال: اگر خداوند برای همه روزی مقدر کرده است، چرا این همه گرسنه وجود دارد؟

جواب: در سوره ی ابراهیم آیات ۳۲ تا ۳۴ خداوند می فرماید: ما باران فرستادیم و میوه ها رویاندیم تا رزق شما باشد. کشتی ها، نهرها، خورشید و ماه و شب و روز را مسخر شما کردیم و هر چه خواستید دادیم و اگربخواهید نعمت های الهی را بشمارید، نمی توانید:

« وَآتَاکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّ-هِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ ». (ابراهیم/ ۳۴)

و (خداوند) از هر آنچه که از او خواستید (و نیاز داشتید) به شما داده است، و اگر (بخواهید) نعمت خدا را بشمارید، نمی توانید آنها را به دقت شماره کنید. همانا انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است.

عوامل تولید در اختیار انسان است. (آب، خاک و نور خورشید ...) و خداوند هم منابع رزق را در اختیار ما قرار داده و هم عقل و وسیله ی استخراج، اکتشاف و تحصیل آن را به ما عطا کرده است واگر نارسایی و کمبودی وجود دارد، بخاطر، تنبلی مدیریت های ناقص و توزیع های ناعادلانه و اسراف و تبذیرها و کارهای ظالمانه است. چنانچه در پایان می فرماید: «وَآتاکُمْ مِنْ کُلِّ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ»

* قرآن کریم می فرماید؛ روزی انسان منحصراً بدست خداست و سایر امور تنها وسیله هستند:

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ يَبْسُطُ الرِّ زْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ».

کلیدهای آسمان ها و زمین برای اوست، برای هر که بخواهد رزق را توسعه می دهد و یا تنگ می گیرد، همانا او به هر چیز آگاه است (و توسعه و تضییق او بر اساس علم و حکمت است). (شوری/ ۱۲)

* «مقالید» جمع «مِقلید» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد، می تواند رزق را کم و زیاد کند. کلیدهای هستی گاهی عوامل مادی است که واسطه فیض می شوند، نظیر باران که وسیله زنده شدن خاک و زمین می گردد، «فاحیی به الارض» گاهی نیز اسمای الهی است که نمونه آن را در دعای سمات می خوانیم: «اسئلک باسمک الّذی اذا دُعیت به علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرّحمه انفتحت...» خداوندا! تو را به آن اسمی می خوانم که اگر بردرهای بسته ی آسمان ها خوانده شود، با رحمت تو گشوده می شود.

* در حالی که رزق در دست خداست؛ اما انسان ها عمدتاً از این حقیقت غافل اند و روزی را از جانب اسباب و وسایل می دانند:

« قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ ».

بگو: همانا پروردگار من برای هر که بخواهد روزی را گشایش می دهد یا تنگ می گرداند، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (چرا که عامل رزق را واسطه ها، تدبیرها و کار خود می دانند و از خداوند غافلند) (سبأ/ ۳۶)

* قرآن کلیدهای توسعه رزق را به ما آموخته و می فرماید:

- تلاش: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ » و از فضل الهی طلب کنید.

- حرکت: « رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ » الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

- شکر: «لئن شکرتم لازیدنّکم» اگر شکر کنید، شما را (روزی) بیشتر می‌دهد.

- استغفار: «استغفروا ربّکم... یرسل السماء علیکم مدراراً» از پروردگارتان استغفار کنید، او برای شما باران می فرستد.

- تقوا: «و مَن یتّق الله یجعل له مَخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب» هر که نسبت به خدا پروا داشته باشد، او را از بن بست نجات داده و از راهی که محاسبه نمی کند، روزی می دهد.

مفهوم مقدر شدن روزی

در آیات متعددی آسمان منشاء رزق انسان دانسته شده است؛ از جمله این آیه:

« وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ». (ذاریات/ ۲۲)

روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود.

* این که قرآن می فرماید: روزی شما در آسمان است، چند معنا می تواند داشته باشد:

الف) مراد باران باشد که از آسمان نازل می شود و همچنین نور و ابر و باد و...

ص:۱۲۱

ب) تقدیر امور زمینیان در آسمان هاست.

ج) رزق ابدی که بهشت است، در آسمان هاست.

د) تحقق وعده های الهی (نزول رحمت یا عذاب) از سمت آسمان است.

رزق مادی و رزق معنوی

از آنجایی که خداوند روزی را برای همه مخلوقات مقدر کرده است و مخلوقات نیز اعم از مادی و معنوی هستند؛ رزق نیز شامل رزق مادی ومعنوی می شود.

در رزق مادی انسان با موجودات دیگری مانند حیوانات مشترک است و قرآن در مواردی که از برخی نعمت های مادی سخن به میان می آورد، می فرماید: ما این نعمت ها را آفریدیم تا هم شما و هم دام هایتان از آن برخوردار شوید: «متاعاً لکم و لانعامکم». اما رزق معنوی مخصوص انسان و مجردات است، لذا رزق همیشه مادی نیست؛ چرا که در دعا می خوانیم: «الّلهم ارزقنی توفیق الطاعه و بُعد المعصیه» خداوندا! توفیق بندگی خودت و دوری از گناه را روزی من کن. یا در زیارت

عاشورا می خوانیم: «اللهم ارزقنی شفاعه الحسین» خدایا! شفاعت امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم را روزی من بفرما. بدیهی است که توفیق بندگی و شفاعت امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم امور مادی نیستند؛ بلکه دراز معنویات زندگی انسان به شمار می روند.

تفاوت انسان در رزق

اشاره

گرچه سعی و تلاش و دانش بشری، شرط لازم برای کسب رزق و روزی است؛ ولی شرط کافی و علت نهایی نیست. خداوند در آیات متعددی کم و زیاد شدن روزی انسان را به خود نسبت می دهد:

« وَاللَّـهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّ زْقِ... ». (نحل/ ۷۱)

و خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است.

ص:۱۲۲

« اللَّ–هُ يَبْسُطُ الرِّ زْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِ حُوا بِالْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَ هِ إِلَّا مَتَاعٌ ». (رعد/ ۲۶)

خداوند برای هر که بخواهد روزی را گسترش می دهد و (یا) تنگ می گرداند و (مردم) به زندگی دنیا دل خوشند، در حالی که زندگی دنیا در (برابر زندگی) آخرت جز یک کامیابی (موقت و اندک) نیست.

* یکی از برنامه های حکیمانه الهی تفاوت در رزق است، زیرا:

- اگر همه مردم یکسان و یکنواخت بهره می برند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی شد، مثلاً: سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع و...، زمانی معنی پیدا می کند که تفاوت هایی در میان انسان ها باشد.

- زندگی اجتماعی نیازهای انسان را برطرف و جبران می‌کند و در میان آنان دارا و ندار وجود دارد، لذا انسان‌ها در بوته آزمایش که قرار می‌گیرند، هر کدام یکی ازصفات خویش را به نمایش می‌گذارند. در بعضی سخاوت و ایثار و در بعضی دیگر صبر و قناعت شکوفا می‌شود؛ در صورت مساوی بودن معیشت و زندگی،

این صفات شکوفا نمی شود، اگر کسی نعمتی داشت و دیگری کمتر یا آن نعمت را نداشت، صفت تعاون و سخاوت از طرف دارنده نعمت و صفت قناعت و عفت و صبر از سوی فاقد آن نعمت شکوفا می شود.

- به هر فرد و قبیله و منطقه ای، سهمی و چیزی از ارزاق داده می شود که در مناطق دیگر نیست یا کم است و چیز دیگری داده نمی شود، تا برای جبران کمبود، مسئله مشارکت، رقابت، تجارت، حرکت و ابتکار راه افتد و هیچ فرد و قبیله ای، خود را از هر جهت بی نیاز نبیند و دست به طغیان نزند.

- گرچه در این آیه، توسعه و تنگی رزق به خدا نسبت داده شده، اما بدیهی است که کارهای خداوند حکیم، از روی مصلحت و حکمت صادر می شود. کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست و همه این امور از روی حکمت است.

ص:۱۲۳

در برخی آیات و روایات، بعضی علل و حکمت های آن بیان شده، از جمله:

- گاهی کمبودها جنبه کیفری دارد، چنان که قرآن می فرمایـد: «فبظلم من الّـذین هادوا حرّمنا» بخاطر ظلمی که یهود کردنـد، بخشـی از خوردنی ها را بر آنان حرام کردیم. وجود گناه در زندگی افراد که باعث تغییراتی در رزق آنها می گردد. در دعای کمیـل می خوانیم: «اللهم اغفرلی الـذنوب التی تغیّر النّعم» خداونـدا! ببخشـای بر من آن گناهـانی که نعمت ها را دگرگون می سازد.

- گاهی تفاوت در رزق و روزی بخاطر آزمایش افراد است، «و لنبلونّکم بشـی ء ... و نقص من الاموال...» ما هر آینه شـما را با نقص اموال امتحان می کنیم. حضـرت علی علیه السـلام می فرماید: «قَدّر الأرزاق فکثّرها و قلّلها و قسّـمها علی الضـیق و السّـعه فعدل فیها لیبتلی مَن اراد بمیسورها و معسورها و لیختبر بذلک الشّـکر و الصبر مِن غنیّها و فقیرها» خداوند، روزی مردم را با کم و زیـاد کردن، تقـدیر کرد تا هر که را بخواهـد در تنگناها و گشایش ها بیازمایـد و غنی و فقیر را با شـکر و صبری که از خود بروز می دهد، امتحان و گزینش کند.

- در روایات می خوانیم: گاهی خداونـد رزق افراد تیزهوش را تنگ و رزق افراد کم هوش را زیاد قرار می دهد تا ثابت کند، همه ی چیزها با زرنگی نیست!

- گـاهی محروم شـدن به جهت محروم کردن دیگران از حقوق آنهاست، نظیر داسـتان باغی که در آتش سوخت که سوره ی قلم به آن اشـاره فرموده است و گـاهی هم بی توجهی به یتیمـان بـاعث تنگی روزی است. «کلاـ بـل لاتکرمون الیتیم» مهم آن است که مـا نه از بسط رزق، یاغی شویم و همه چیز را از یاد ببریم و نه به هنگام قبض آن، از همه چیز ناامیـد و مأیوس گردیم که نظام الهی، نظامی است حکیمانه و بر پایه آزمایش، نه بر اساس شانس و بخت و اقبال.

ص:۱۲۴

- گاهی جنبه تربیتی دارد: «فاخذناهم بالبأساء... لعلّهم یتضرّعون» ما برای تضرع و برگشت آنان به سوی خداوند، آنها را از طریق ناگواری ها گوشمالی می دهیم.

- گاهی نتیجه برخورد نادرست انسان با طبیعت است، همچون تخریب جنگل ها، آلوده ساختن آب رودخانه ها و به هم زدن تعادل محیط زیست که در طول زمان، مشکلات بسیاری از جمله قحطی را به دنبال می آورد.

- دادن و گرفتن نعمت، نشانه ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) توسعه یا تنگی رزق نشانه ی مهر یا قهر الهی نیست؛ زیرا قرآن می فرماید: «فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انّما یرید الله لیعذّبهم بها» سرمایه و فرزند کفار سبب شگفتی تو نشود؛ زیرا که خداوند اراده کرده، آنان را با همین امکانات در همین دنیا عذاب کند.

- برنامه ها و سنت های الهی متعدد و دارای مراحلی است. همان‌گونه که کنترل رزق برای جلوگیری از فساد یک سنت عمومی است، توسعه رزق و مهلت دادن به مرفهان نیز یک سنت است و برای آزمایش به کار می رود. پس قانون عمومی و کلی، کنترل رزق است؛ ولی گاهی برای آزمایش مردم توسعه ای داده می شود.

همان‌گونه که عطاهای الهی لطف است، گاهی محرومیت ها نیز لطف است. رزق بدست او و سبب تربیت و تکامل انسان است. کم یا زیاد کردن روزی افراد به وسیله ی خداوند، عالمانه و حکیمانه و بر اساس معیارهای پیدا و ناپیداست. در حدیث می خوانیم: مصلحت بعضی بندگان خدا، گسترش روزی است و اگر در تنگنای معیشت قرار گیرند، فاسد می شوند و بر عکسِ این گروه، صلاح گروهی دیگر در تنگنا بودن است که اگر در توسعه واقع شوند، به فساد کشیده می شوند.

- البته گاهی کمبود رزق به دلیل تن‌پروری انسان است که حساب جداگانه دارد.

ص:۱۲۵

* سنت روزی رسانی توسط خداوند دائمی است و شامل همه مراحل حیات انسان می شود. هم در دنیا روزی می دهد: «خلقکم ثمّ رزقکم» هم در برزخ روزی می دهد: «بل احیاءٌ عند ربّهم یرزقون» هم در قیامت روزی می دهد. «یرزقون فیها بغیر حساب»

۷. خداوند و مالکیت جهان و انسان

« وَتَبَارَ كَ الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ وَمَا بَيْنَهُمَا...». (زخرف/ ۸۵)

پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالك و حاکم آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، می باشد.

قرآن مالکیت همه هستی از جمله انسان را تنها از آن خدا می داند و از سایر موجودات، مانند: بت ها، سلب مسئولیت می کند:

« قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّ ةٍ فِى السَّمَاوَاتِ وَلَا فِى الْأَرْ ضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْ كٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ». (سبأ/ ۲۲)

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالك نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.

۸. مسئول بودن انسان در برابر خدا

مسئولیتِ پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام می دهد، بارها در قرآن مطرح شده است و انسان در قبال کارهایش مسئول و متعهد است. از جمله:

« فَوَرَ بِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ». (حجر/ ۹۲و۹۳)

پس به پروردگارت سوگند ما از همه آنان (در قیامت) بازخواست خواهیم کرد . از آنچه انجام می داده اند.

و یا در جایی دیگر می خوانیم:

ص:۱۲۶

« وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ». (صافات/ ۲۴)

آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند.

* به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد. از این آیات متوجه می شویم که انسان در برابر خداوند مسئول بوده و در این دنیا رها نشده است؛ اما متقابلاً خداوند، مالک حقیقی و مطلق هستی است و مالک برای تصرف در محکومش، مورد مؤاخذه واقع نمی شود؛ چرا که کسی می تواند سؤال کند که طلبی و یا حقی داشته باشد و هیچ کس از خداوند طلبی و یا حقی ندارد و کسی می تواند از خداوند بازخواست کند که مافوق او و برتر از او باشد و چنین موجودی نیست.

« لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ». (انبياء/ ۲۳)

او (خداوند) از آنچه انجام می دهد، سؤال نمی شود، اما آنها (مردم، در انجام کارهایشان) مورد بازخواست قرار می گیرند.

۹. حرکت انسان به سوی خدا

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ». (انشقاق/ ۶)

هان، ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید.

* در باره «ملاقات پروردگار» چند احتمال وجود دارد: ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است، باشد یا ملاقات جزا و پاداش او یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می دهد که این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت و زمانی به پایان می رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.

* «الانسان» شامل همه انسان‌ها می شود؛ بنابراین خداونـد نیروهای لازم را برای حرکت مسـتمر الهی در وجود انسان آفریـده و تکیه برعنوان «رب» (پروردگار) اشاره به این که این سعی و تلاش جزیی از برنامه تکامل و تربیت انسان است.

۱۰. نیازمندی انسان و بی نیازی خدا

صریح ترین آیه ای که به این اصل مهم اشاره می کند، آیه شریفه زیر است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَ اءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ». (فاطر/ ۱۵)

ای مردم! این شمایید که به خدا نیاز دارید و (تنها) خداوند، بی نیاز و ستوده است.

* دعـوت خـدا از مردم، نشـانه ی نیـاز او به مردم نیست. همـان‌گـونه که اگر گفـتیم: مردم خـانه هـای خـود را رو به خورشـید بسازند، این دعوت نشانه ی نیاز خورشید به انسان نیست؛ بلکه نشانه ی نیاز ما به نور است. چنان‌چه می فرماید:

« ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُ سُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُ وا وَتَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللهُ وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ». (تغابن/ ۶)

این (کیفر) بخاطر آن است که پیامبرانشان همراه با دلایل روشن (و معجزات) به سراغ آنها آمده بودند و آنان (به جای پذیرش و ایمان به آنها) گفتنـد: آیا انسانی (مثل خودمان) ما را هدایت کند؟ از این رو کفر ورزیدند و (به پیامبران و دسـتورات الهی) پشت کردند و خداوند (از ایمان آنان) بی نیاز است و خداوند بی نیاز و ستوده است.

* «اسـتغنی» از ریشه «غنی» به معنـای بی نیازی است. این امر برای خداونـد به جا و به حق است. « واسـتغنی اللّه و اللّه غنیّ » اما برای انسانی که سر تا پا نیاز است، بدترین صفت، بی نیاز پنداشتن خویش است، چنان که قرآن در سه مورد به آن اشاره کرده است:

- «امّا من استغنی . فانت له تصدی» آیا کسی که خود را مستغنی می پندارد، تو متصدی او می شوی؟

- «امّا من بخل و استغنی . و کذّب بالحُسنی . فسنیسّره للعسری» اما کسی که بخل ورزد و بی نیازی جوید و پاداش برتر الهی را تکذیب کند، به زودی او را در دشواری قرار می دهیم.

- «انّ الانسان لیطغی . أن راهُ استغنی» انسانی که خود را بی نیاز پندارد، دست به طغیان خواهد زد.

۱۱. بندگی و عبودیت انسان

انسان بایـد به حکم عقل، بندگی خداوند را بپذیرد. ما انسان ها عاشق کمال و نیازمند رشد و تربیت هستیم و خداوند نیز جامع تمـام کمالاـت است. اگر به مهر و محبت نیازمنـدیم؛ او رحمـان و رحیم است و اگر از آینـده دور نگرانیم، او صاحب اختیار و مالـک آن روز است؛ پس چرا به سوی دیگران برویم؟! عقـل حکم می کنـد تنها بایـد او را پرستیـد و از او کمک خواست. نه بنـده هـوی و هـوس خود بود و نه بنـده زر و زور دیگران. لـذا فلسـفه عبـادت، ربوبیت خداونـد است؛ چنـانکه قرآن کریم می فرماید:

« إِنَّ اللَّـهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَـٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ ». (آل‌عمران/ ۵۱)

به راستی که خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که این راه مستقیم است.

بندگان شایسته خدا و فرشتگان هرگز از عبودیت خداوند سرپیچی نکردند:

« لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْدًا لِلهِ وَلَا الْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعًا ». (نساء/ ۱۷۲)

و هرگز مسیح از این که بنده خدا باشد، استنکاف ندارد و فرشتگان مقرب نیز (سرپیچی ندارند) و هر کس از بندگی خداوند سرپیچی کند و تکبر ورزد، پس (بداند که) بزودی همه را به نزد خود محشور می کند.

ص:۱۲۹

۱۲. یاری خواستن انسان از خدا و توکل به او

یاری خواستن و پناه بردن به خداوند در سختی ها و مشکلات از موارد مهم نیازمندی انسان است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاهِ إِنَّ اللَّ-هَ مَعَ الصَّابِرِ ينَ ». (بقره/ ۱۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر حوادث سخت زندگی) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است.

* اصولاً انسانِ محدود، در میان مشکلات متعدد و حوادث ناگوار، اگر متصل به قدرت نامحدود نباشد، متلاشی و منکوب می شود و انسانِ مرتبط با خداوند، در حوادث و سختی ها، خود را نمی بازد و حوادث برای او، بزرگ نیست.

« قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ».

بگو: اگر می دانید (بگویید) فرمانروایی همه ی موجودات بدست کیست؟ او که (به همه) پناه می دهد، ولی کس در برابر او پناه ندارد. (مؤمنون/ ۸۸)

* اولیای خدا، به خدا پناه می برند و نتیجه می گیرند:

– موسی از شر فتنه های فرعون به خدا پناه برد: « وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَ بِّي وَرَ بِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ». (غافر/ ۲۷) و موسی گفت: من به پروردگار خود

و پروردگار شما از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم.

– مادر مریم می گوید: « وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّ يَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّ جِيمِ ». (آل عمران/ ۳۶)

من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می دهم.

– در این آیه یوسف به خدا پناه می برد، «قال معاذ اللّه» و خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دستور پناهندگی به خودش را می دهد. «قل اعوذ بربّ...»

* واژه ی «توکّل» و مشتّقاتش هفتاد بار در قرآن آمده است. توکّل به معنای تکیه کردن بر خدا و وکیل گرفتن او در کارها است.

ص:۱۳۰

« وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیرًا ».

و بر (خدای) زنده ای که هرگز نمی میرد توکّل کن و به ستایش او تسبیح گوی همین بس که او به گناهان بندگانش آگاهی دقیق دارد. (فرقان/ ۵۸)

دعوت به پرستش خدا و دوری از توجه به دیگران و تنها او را مؤثر دانستن، بارها در قرآن تذکر داده شده است. از جمله این که خدا می فرماید، اگر انسان، تنها از من درخواست کند، من حتماً او را پاسخ می دهم.

«وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ ». (بقره/ ۱۸۶)

و هر گاه بندگانم از تو درباره من پرسند (بگو:) همانا من نزدیکم دعای نیایشگر را آن گاه که مرا می خواند، پاسخ می گویم. پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، باشد که به رشد رسند.

اما اگر به سراغ دیگران رفت و از آنها حاجت خواست، بداند آنها نمی شنوند و اگر هم بشنوند، اجابت نمی کنند:

« إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَلَا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ ». (فاطر/ ۱۴)

اگر آن (بت)ها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند پاسخی به شما ندهند و روز قیامت شرک شما را انکار خواهند کرد و هیچ کس مانند (خداوند) خبیر، تو را (به حقیقت کارها) آگاه نکند.

* انسان در زندگی پرحادثه دنیا، نیازمند پناهگاهی مطمئن است، انبیا پناهگاه واقعی را به او معرفی می کنند، «له دعوه الحق» اما کمک های دیگران (طاغوت ها) یا برای استحمار است یا استثمار یا برای تبلیغات و حفظ موقعیت خود است ویا... در واقع آنچه برای آنها مطرح نیست، انسان است.

۱۳. یاد خدا و آرامش انسان

« الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ». (رعد/ ۲۸)

(هدایت شدگان) کسانی هستند که ایمان آورده و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دل ها آرام می گیرد.

* انسان، بی نهایت طلب است و کمال مطلق می خواهد؛ ولی چون هر چیزی غیر از خداوند محدود است و وجود عارضی دارد، دل را آرام نمی گرداند. در مقابل کسانی که با یاد خدا آرامش می یابند، عده ای هم به متاع قلیل دنیا راضی می شوند. «رضوا بالحیاه الدنیا و اطمأنوا بها»

« أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » ممکن است به این معنا باشد که به واسطه ذکر و یادی که خدا از شما می کند، دل هایتان آرام می گیرد، یعنی اگر بدانیم خداوند ما را یاد می کند و ما در محضر او هستیم، دل هایمان آرامش می یابد. چنان‌که

حضرت نوح به واسطه کلام الهی «اصنع الفلک باعیننا» آرام گرفت و امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام شهادت علی اصغرش با عبارت «هیّن علیّ انّه بعین الله » این آرامش را ابراز فرمود و یا در دعای عرفه آمده است: «یا ذاکر الذاکرین»

* یاد خدا مایه آرامش است؛ فراموش کردن خدا موجب هلاکت و نابودی است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَ-ئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».(حشر/ ۱۹)

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند.

* غفلت، خطرناک ترین آفت انسان است. قرآن می فرماید: گروهی از مردم، از چهارپایان بدترند؛ زیرا غافلند، «أولئک کالانعام بل هم أضل أولئک هم الغافلون» کسی که خدا را فراموش می کند، فردی بی راهه، بی پناه، بی هدف و بی قانون، غرق در شهوات می شود و تمام هدف ها و عملکردش سلیقه ای و مطابق تمایلات و هوس های خودش می شود و این بزرگ ترین خطر برای انسان است.

ص:۱۳۲

- کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می رسد.

- کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی بیند و دست به هر کاری می زند.

- کسی که رسولان الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می رود و فاسد می شود.

- کسی که قانونِ او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می رود و سر درگم می شود.

- کسی که راه او را فراموش کند، درمیان صدها راه دیگر گیج شده و به بی راهه می رود.

- کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می گیرند.

- کسی که نعمت های خدا را فراموش کند، تملّق دیگران را می گوید.

- کسی که خدا را فراموش کند، اهداف حکیمانه ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقت را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می دهد.

* بررسی تفاوت نقش خداوند با غیر خدا در زندگی بشر

الف) نقش خدا در زندگی انسان،

- آفریدگار انسان است. «خلق الانسان»،

- پروردگار او و همه جهانیان است. «ربّ العالمین»،

- او را بسیار دوست دارد. «بالنّاس لرؤف»،

- دعای او را می شنود. «سمیع الدعاء»،

- فریادرس اوست. «یجیب المضطر»،

- او را به خوبی راهنمایی می کند. «الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»،

ص:۱۳۳

- او را حمایت و سرپرستی می کند. «و هو یتولّی الصّالحین»،

- او را رشد و تکامل می دهد. «یهدی الی الرّشد»،

- به او آرامش و اطمینان می دهد. «ألا بذکر الله تطمئنّ القلوب»،

- به او آموزش می دهد. «الّذی علّم بالقلم»،

- به او وسعت و فزونی می دهد. «لئن شکرتم لازیدنّکم»،

- بیماریش را شفا می دهد. «و اذا مرضت فهو یشفین»،

- امید آینده ی اوست. «والّذی أطمع أن یغفرلی خطیئتی یوم الدین»،

ب) نقش غیر خدا در زندگی انسان؛

- قدرتی در آفرینش ندارد. «لن یخلقوا ذُباباً»،

- از خواسته های انسان بی خبراست. «و هم عن دعائهم غافلون»،

- دعای او را نمی شنوند. «لایسمعوا دعائکم»،

- توان پاسخگویی ندارد. «یدعوا من دون الله من لایستجیب له»،

- دشمن انسان است. «کانوا لهم اعداء»،

- در برابر حوادث ناتوان است. «لایملکون کشف الضرّ عنکم»،

- نه قدرت نفع رسانی دارد و نه توان جلوگیری از ضرر. «ما لایضرّهم و لاینفعهم»،

با این حال چگونه ممکن است یک انسان آگاه او را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاص دیگر برود؟ اما با این که مرگ و حیات و گذشته و حال و آینده انسان بدست خداوند است؛ ولی باز انسان سرکشی و ناسپاسی می کند.

ص:۱۳۴

فصل پنجم: انسان و سایر مخلوقات

اشاره

ص:۱۳۵

فصل پنجم:

انسان و سایر مخلوقات

۱. جمادات، نباتات و حیوانات

قرآن می فرماید: تمام هستی اعم از جمادات و گیاهان و حیوانات برای انسان آفریده شده اند.

* موجودات نیز مرحله ای از شعور را دارا هستند؛ چرا که:

اولاً؛ در قرآن درباره آنها لفظ «مَن» به کار رفته است (حرف «مَن» برای موجودات دارای عقل و شعور به کار برده می شود):

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ طَوْعًا وَكَرْ هًا وَإِلَيْهِ يُرْ جَعُونَ ». (آل‌عمران/ ۸۳)

در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است، خواه ناخواه فقط تسلیم اوست و به سوی او بازگردانده می شوند.

ثانیاً؛ در برابر خدا خوف و خشیت دارند:

«... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّ-هِ...». (بقره/ ۷۴)

... و بعضی از سنگ ها از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد... .

ثالثاً؛ همواره در حال تسبیح خداوند هستند:

« سَبَّحَ لِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ... ». (حدید/ ۱)

آنچه در آسمان ها و زمین است، برای خداوند تسبیح گویند.

* درباره تسبیح موجودات هستی، به چند نکته بایستی توجه شود:

الف) قرآن، تسبیح موجودات را آگاهانه و از روی علم و شعور می داند: «کلٌّ قد علم صلاته و تسبیحه»

ب) هرکسی نمی تواند تسبیح سایر موجودات را درک کند: «و لکن لاتفقهون تسبیحهم»

ج) تسبیح موجودات، گوناگون است. امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم از امیرالمؤمنین نقل فرمود که مرغان در هر صبحگاه خدا را تسبیح نموده و قوت روز خود را مسئلت می کنند.

* بعضی گفته اند: مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است، نه تشریعی، یعنی همه ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می کنند؛ زیرا آفرینش هرموجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزه بودن او از هرگونه جهل و لغو و عجز است؛ پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند؛ بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است؛ اما به نظر می رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد؛ زیرا اگر آفرینشِ حکیمانه موجودات، نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می فهمیم؛ در حالی که در آیه ای دیگر می فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی فهمید. «لاتفقهون تسبیحهم»

- مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می کند؛ آیا آفرینش نیز تکوینی خدا را تسبیح می گوید، اگر اینگونه است، پس چرا خداوند می فرماید: «کلّ قد علم صلاته و تسبیحه» (موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند) ما می گوییم که: این امر از روی درک و شعور است، نه تکوینی و ناآگاهانه.

در نتیجه، تمام موجودات هستی، نوعی شعور دارند و طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغولند؛ ولی گوش ما صدای آنها را نمی شنود. این نظر با ظاهر آیات سازگارتر است. نطق داشتن اجسام محال نیست؛ چون در قیامت تحقق می یابد،

«اَنطق کلّ شـیء» حتی سنگ هم علم و خشیت دارد و از خوف خدا از کوه سقوط می کند، «و اِنّ منها لما یَهبط من خشیه الله» حضـرت سـلیمان سـخن مورچه را می فهمید و منطق الطیر می دانست. هدهد انحراف مردم را تشخیص می داد که نزد سلیمان آمـد و گزارش داد. خداونـد کوه ها را مخاطب قرار داده: «یا جبال اوّبی معه» (ای کوه ها! همراه با داود نیایش کنید) در قرآن علاوه بر این موارد از تسبیحِ دیگر موجودات نیز سخن به میان آمده است.

* تسبیح گویی حیوانات و موجودات، در روایات هم آمده است، از جمله:

- به چهره ی حیوانات سیلی نزنید که تسبیح خدا می گویند.

- هرگاه صید تسبیح نگوید، شکارِ صیاد می شود.

- هیچ درختی قطع نمی شود، مگر به خاطر اینکه تسبیح را ترک کرده است.

- سنگریزه در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به نبوت او گواهی داد.

- زنبور عسل تسبیح می گوید.

- صدای گنجشک ها تسبیح آنهاست. همه ی این روایات، گویای تسبیح واقعی است، نه زبان حال.

رابعاً؛ همه کارهای آنها بر اساس راهی است که خداونـد پیش رویشان گذاشـته است و با هـدایت الهی است. چنانچه خداوند درباره زنبور عسل می فرماید:

« ثُمَّ كُلِى مِنْ كُلِّ الثَّمَرَ اتِ فَاسْلُكِى سُبُلَ رَ بِّكِ ذُلُلًا يَخْرُ جُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَ ابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُ ونَ ». (نحل/ ۶۹)

سپس از همه میوه ها بخور، پس راههای پروردگارت را خاضعانه طی کن. از

شکم های آنها نوشـیدنی رنگارنگ بیرون می آیـد که در آن شـفای مردم است، البتّه در این (زندگی زنبور) برای کسانی که فکر می کنند، قطعاً عبرتی است.

۲. فرشتگان

قرآن کریم درباره ی فرشتگان مطالبی دارد که می توان آنها را اینگونه بیان کرد:

۲-۱. ویژگی های فرشتگان

فرشتگان، موجودات گرامی و نیکوکار

« عِبَادٌ مُکْرَ مُونَ ». (انبیاء/ ۲۶)

(فرشتگان) بندگانی گرامی هستند.

(برخلاف باور نادرست کافران که آنها را فرزندان خدا می دانستند)

فرشتگان تسلیم محض هستند

«وَلِلهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْ ضِ مِنْ دَابَّهٍ وَالْمَلَائِکَهُ وَهُمْ لَایَسْتَکْبِرُ ونَ».

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از جنبده و فرشتگان، تنها برای خداوند سجده می کنند و تکبر و سرپیچی نمی کنند. (نحل/ ۴۹)

* فرشتگان، اطاعت مطلق از خداوند دارند و هر چه را مأمور شوند، انجام می دهند و هرگز نافرمانی ندارند. اطاعت آنان آگاهانه است و در اطاعت، گزینش نمی کنند؛ بلکه هر کاری که به آنان محول شود، انجام می دهند.

«یَخَافُونَ رَ بَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُ ونَ ». (نحل/ ۵۰)

و از پروردگارشان که حاکم و محیط بر آنهاست، می ترسند و آنچه را فرمان داده شده اند، انجام می دهند.

* ترس ما از خدا، بخاطر گناهانمان است؛ اما ترس فرشتگان از خدا ناشی از مقام و عظمت پروردگار است.

« لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ هِ یَعْمَلُونَ ». (انبیاء/ ۲۷)

(فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می کنند.

* تسلیم فرمان خدا بودن، رمز کرامت بندگان است. «مکرمون - لایسبقون» کسانی مورد کرامت واقع می شوند که نه در قول و نه در عمل، از دستور خدا پیشی

نگیرند و به این دلیل خداوند از فرشتگان با عنوان بندگان گرامی خود یاد کرده است. «بل عباد مکرمون . لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون»

فرشتگان درجات متفاوت دارند

« وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ».

(فرشتگان گویند:) و هیچ کس از ما نیست مگر آن که برای او (مرتبه و) جایگاهی معیّن است و این ما هستیم که (برای اطاعت فرمان خداوند) صف کشیده ایم و این ماییم که تسبیح گوی (خداوند) هستیم. (صافات/ ۱۶۴- ۱۶۶)

* این آیه بیان می کند که فرشتگان هر کدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی کنند و در دنیای فرشتگان، برای هر یک، مقام و منزلت و مسئولیت خاص و سلسله مراتب وجود دارد. خداوند، همان گونه که بعضی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، از میان فرشتگان نیز بعضی را برگزیده است. « اللهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُ سُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّ-هَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ ». (حج/ ۷۵) خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی برمی انگیزد، همانا خداوند شنوا و بیناست.

* هم مقام فرشتگان تفاوت دارد و هم مسئولیت آنان. مقام بعضی مانند جبرئیل و میکائیل و عزرائیل از سایرین برتر است. قدرت تمام فرشتگان نیز یکسان نیست و ظرفیت های متفاوتی دارند. بعضی فرمانبرند و بعضی فرمانده؛ ولی همه معصوم و امین هستند. «مطاع ثَمَّ امین»

ص:۱۴۰

منظور از بال فرشتگان

« الْحَمْدُ لِلَّ–هِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَهِ رُ سُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَّثْنَیٰ وَثُلَاثَ وَرُ بَاعَ...». (فاطر/ ۱)

ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار آسمان ها و زمین است؛ فرشتگان را که دارای بال های (قدرت) دوتادوتا و سه‌تاسه‌تا و چهارتاچهارتا هستند، رسولانی قرار داد.

* «اجنحه» به معنی بال پرندگان است و از آنجا که بال وسیله‌ی نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است، گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از «وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی» به کار می رود؛ مثلاً گفته می شود: «فلانی بال و پرش ریخته»، کنایه از این که نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید، در موارد دیگر نیز در قرآن تعبیراتی مانند: «عرش» و «کرسی» و «لوح» و «قلم» دیده می شود که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است، نه جسم مادی.

منظور از این آیه، وجود سلسله مراتب قدرت در فرشتگان و وجود تفاوت در نقش و قدرت آنها است.

در همه حال تسبیح گوی خدا هستند

آیات بالا اشاره می کند که فرشتگان برای اطاعت فرمان خداوند، گوش به فرمان هستند و در حال تسبیح خداوند. از پیامبر اکرم نقل شده است: در تمام آسمان ها حتی به اندازه یک وجب مکانی وجود ندارد، مگر این که در آنجا فرشته ای است که نماز می خواند و تسبیح خدا می گوید؛ سپس این آیات را قرائت فرمود: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ . و انّا لَنحنُ المسبّحون». (صافات / ۱۶۵ و ۱۶۶)

* از امتیازات فرشتگان، عبادت دائمی آنهاست.

«وَلَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا یَسْـتَکْبِرُ ونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِـرُ ونَ . یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُ ونَ». (انبیاء/ ۱۹و۲۰)

و برای اوست هر که در آسـمان ها و زمین است و کسانی که نزد او هسـتند (فرشتگان) از (برای) عبادت او تکبّر نمی ورزند و خسته و درمانده نمی شوند.

آنان شـبانه‌روز بی‌آن که سـستی ورزند، خدا را به پاکی می ستایند و اگر انسان ها از عبادت خدا کوتاهی کنند، آنها هرگز از عبادت کوتاهی نمی کنند:

« فَإِنِ اسْتَکْبَرُ وا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَ بِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا یَسْأَمُونَ ».

و اگر (گروهی از مردم از عبادت خداونـد) تکبر ورزیدنـد، پس (باکی نیست زیرا) کسانی (از فرشـتگان) که نزد پروردگارت هستند، شب و روز برای او تسبیح می گویند و خسته نمی شوند. (فصلت/ ۳۸)

* از جمله « یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ » استفاده می شود که فرشتگان خواب ندارند. چنانچه در خطبه ی اول نهج البلاغه درباره ی ملائکه آمده است: «لایغشاهم نوم العیون و لاسـهو العقول و لافتره الابدان و لاغفله النسیان» یعنی خواب، فراموشی، خستگی و غفلت در ملائکه نیست.

امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: فرشتگان، اهل خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی نیستند. «انّ الملائکه لا یأکلون و لا یشربون و لاینکحون»

فرشتگان، کارگزاران و مأموران انجام فرامین خداوند

اشاره

* تـدبیر این عالم از سوی پروردگار(به حکم این که عالم، عالم اسـباب است) بر عهـده فرشـتگان گذارده شده است. درسـت است که مـا تحقق اموردنیـا را با عوامل و علت های طبیعی مشاهـده می کنیم؛ اما فراسوی آن کارها با تأثیر فرشـتگان و به اذن الهی است که تدبیر امور را بر عهده دارند.

ص:۱۴۲

* در قرآن برای هر دسته از فرشتگان مأموریت و نقش خاصی تعیین شده است و با همان مأموریت نام گذاری شده اند: «النّازعات»، «الصّافات»، «الزّاجرات»، «النّاشرات»، «الفارقات»، «المدبّرات».

* فرشتگان، لشگر الهی هستند و تعدادشان را جز خداوند، هیچ کس نمی داند. «و ما یعلم جنود ربّک الّا هو» و اگر گاهی سخن از تعداد به ظاهر اندک آنان مطرح است، نظیر آیه «علیها تسعه عشر» که می فرماید: مأموران دوزخ نوزده نفرند، دلایل دیگری دارد، نه آن که بخاطر نداشتن نیرو باشد.

* پیامبر اسلام فرمود: آفرینش فرشتگان، همه از نور است. «انّ الله عزّوجل خلق الملائکه من النور» و خداوند هیچ موجودی را به اندازه فرشتگان نیافریده است. «ما من شی ء مما خلق الله اکثر من الملائکه»

سؤال: به چه دلیل خداوند فرشتگان را مأمور انجام امور اداره هستی قرار داده است؛ مگر خود به تنهایی نمی تواند هستی را تدبیر کند؟

جواب: در جواب این سؤال باید گفت: مگر فرشتگان خودشان جزیی از عالم هستی و مخلوق نیستند و مگر نه این است که خدا وجود ملائکه را نیز تدبیر می کند؟ پس آفرینش ملائکه به این معنی نیست که خدا برای تدبیر عالم نیاز به کمک دارد. انجام امور با واسطه فرشتگان، مانند استفاده انسان از وسایل نیست؛ بلکه خداوند خود به آنها وجود می دهد و ضامن استمرار بقای آنهاست. خداوند، بی نیاز مطلق است و به هیچ یاوری در اداره امور جهان ندارد و اگر اموری را به دیگران می سپارد، مانند واگذاری تدبیر به فرشتگان، از روی عجز و ناتوانی نیست؛ بلکه از روی حکمت و در مسیر تربیت و رشد انسان است.

ص:۱۴۳

۲-۲. فرشتگان و انسان

ایمان به فرشتگان

* انسان مؤمن باید به ملائکه خداوند نیز ایمان بیاورد؛ «کلّ آمن بالله و ملائکته» و انکار آنان در کنار انکار خداوند آمده است. «و من یکفر بالله و ملائکته».

* نقل شده است؛ وقتی پیامبر اسلام به مدینه آمد، روزی ابن صوریا (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهودیان فدک، نزد پیامبر آمده، سؤالاتی پرسید. حضرت همه ی سؤالات را پاسخ داد، هر نشانه ای که خواست، بیان کرد. آخرین سؤالش این بود که نام فرشته وحی تو چیست؟ حضرت فرمود: جبرئیل. او گفت: اگر میکائیل بود ما به تو ایمان می آوردیم، چون جبرئیل، دستورات مشکلی مثل جهاد می آورد؛ ولی دستورات میکائیل ساده و راحت است. قرآن در پاسخ این بهانه جویی ها چنین می گوید: به آنها بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او بفرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است و در آیه بعد می فرماید:

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّـهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُ سُلِهِ وَجِبْرِ يلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّـهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِ ينَ ».

هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و بداند که) خداوند دشمن کافران است. (بقره/ ۹۸)

برتری انسان بر فرشتگان

با توجه به آیات آفرینش آدم و ماجرای فرشتگان، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است، زیرا:

الف) انسان، مسجود فرشتگان است.

ب) فرشته، عقل محض است و شهوت ندارد و از این رو کمالش به ارزش کمال انسان نیست. هر که عقلش را بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ص:۱۴۴

ج) در شب معراج، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: تو امام باش تا به تو اقتدا کنم؛ زیرا خداوند شما را بر ما برتری داده است.

د) یک جهت دیگر برتری انسان بر فرشتگان، بخاطر ظرفیت فراگیری علم است که خداوند در سرشت انسان قرار داده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَ ضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَـؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».(بقره/ ۳۱)

و خدا همه اسما (حقائق واسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آن ها را به فرشتگان عرضه داشت وفرمود: اگر راست می گویید، از اسامی این ها به من خبر دهید؟

ارتباط فرشتگان با انسان

قرآن کریم می فرماید: فرشتگان، در همه احوال دنیا و آخرت (برزخ و قیامت) با انسان ارتباط دارند، گاهی بر او درود و صلوات می فرستند، «یصلی علیکم و ملائکته» گاهی برای او استغفار و طلب بخشش می کنند، «و یستغفرون للذین آمنوا» و زمانی هم برای او دست به دعا برمی دارند، «ربّنا و ادخلهم جنّات عدن» در هنگام مرگ و شروع عالم برزخ نیز با شعار و تلقین «الاتخافوا و لاتحزنوا» و با جمله «سلام علیکم» جان آنها را می گیرند. «الّذین تتوفّاهم الملائکه طیّبین یقولون سلام علیکم» و در آخرت نیز از هر سو بر آنان سلام می کنند.

در این جا به برخی از این آیات اشاره می شود:

حفاظت از انسان و ثبت اعمال او

فرشتگان هم از جان و اعمال انسان‌ها حفاظت می‌کنند «ان علیکم لحافظین یرسل علیکم حفظه» وهم از ایمان و فکر آنها در برابر انحرافات و وساوس شیطانی؛ زیرا «یحفظونه» هم شامل روح می شود و هم شامل جسم. چنان که می فرماید:

« لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّـهِ...». (رعد/ ۱۱)

برای انسان فرشتگانی است که پی درپی او را از پیش رو و از پشت سر از فرمان خداوند حفاظت می کنند.

« إِنْ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ». (طارق/ ۴)

هیچ کس نیست مگر آن که بر او نگهبانی است.

و در جای دیگر می خوانیم:

« وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . كِرَ امًا كَاتِبِينَ . يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ». (انفطار/ ۱۰– ۱۲)

بر شما نگهبانانی گماشته شده که بزرگوارانه، بدون کینه و سوء ظنّ، کارهای شما را می نویسند و آنچه انجام می دهید، می دانند.

* منظور از «حافظین» در اینجا فرشتگانی هستند که مأمور حفظ ونگهداری اعمال انسان ها اعم از نیک و بد هستند که از آنها تعبیر به «رقیب و عتید» شده است:

« مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَ قِيبٌ عَتِيدٌ ». (ق/ ۱۸)

انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند، مگر این که نزد او فرشته ای است مراقب و آماده برای انجام مأموریت.

درآیه قبل می فرماید:

« إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ». (ق/ ۱۷)

بخاطر بیاورید، هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند، اعمال شما را تلقی و ثبت می کنند.

دعا و استغفار برای مؤمنان و لعن کفار

« الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْ شَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَ بِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُ ونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَ بَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَ حْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ». (غافر/ ۷)

کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند وآنان که اطراف آن هستند، پروردگارشان را با سپاس و ستایش تسبیح کرده (و به پاکی یاد می کنند) و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آورده اند (از خداوند) آمرزش می خواهند (و می گویند:) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی کرده اند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن.

* بر اساس این آیه، فرشتگان حامل عرش به انسان درود می فرستند و امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم در صحیفه ی سجادیه به گروه هایی از فرشتگان دعا و درود می فرستد. همچنین ملائکه در برابر افکار و اعمال زشت انسان نیز واکنش نشان می دهند و بر کافران لعنت می فرستند.

«أُولَـئِکَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّـهِ وَالْمَلَائِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ».(آل‌عمران/ ۸۷)

آنان (که با آن همه دلایل روشن و سابقه ی ایمان، مرتدّ شدند) کیفرشان آن است که لعنت خدا و فرشتگان و عموم مردم بر آنان باشد.

یاری رساندن به مؤمنان

* فرشتگان در زندگی انسان ها تأثیرگذار و مؤثرند. در قرآن بارها نزول فرشتگان امدادگر برای یاری مؤمنان مطرح شده است. از جمله در جنگ بدر:

« إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَهِ مُرْدِفِينَ ».

(به یاد آورید) زمانی که (درجنگ بدر) از پروردگارتان فریادرسی می طلبیدید، پس او دعا و خواسته ی شما را اجابت کرد (و فرمود:) من یاری دهنده شما با فرستادن هزار فرشته ی پیاپی هستم. (انفال/ ۹)

* یاری مستقیم فرشتگان از مؤمنان از مسائلی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است؛ مانند آیه فوق که فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه ی مؤمنان نازل شدند؛ چنانچه در آیه بعد می فرماید:

« وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ». (انفال/ ۱۰)

و خداوند، آن (پیروزی و نزول فرشتگان) را جز برای بشارت و این که دل هایتان با

آنان آرامش یابد قرار نداد و نصرت و پیروزی، جز از سوی خدا نیست، (به قدرت

خود و امداد فرشته هم تکیه نکنید) همانا خداوند، شکست ناپذیر حکیم است.

* در هستی دو نـوع القـا وجـود دارد: یکـی القـای آرامـش است که از سـوی

ص:۱۴۷

فرشتگان صورت می گیرد:

« إِذْ يُوحِي رَ بُّکَ إِلَى الْمَلَائِکَهِ أَنِّي مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ کَفَرُ وا الرُّ عْبَ ... ». (انفال/ ١٢)

خداوند به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس شما مؤمنان را پایدار و ثابت قدم سازید، من در دل کفار وحشت خواهم افکند....

خداوند حتی هنگام جان دادن هم فرشتگان را می فرستد تا با القای حق، مؤمن را از وسوسه های شیطان حفظ کند.

دیگری هم القای ترس و وحشت است که از سوی شیطان انجام می شود:

« إِنَّمَا ذَلِکُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ...». (آل عمران/ ١٧٥)

سخنان شیطان در هوادارانش تأثیر گذارده و آنان را می ترساند.

قبض روح

قرآن کریم در موارد متعددی به موضوع قبض روح انسان بدست فرشتگان اشاره می کند:

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ...». (نساء/ ٩٧)

همانا کسانی که فرشتگان، جانشان را می گیرند... .

* قرآن به فرشتگانی که مأمور گرفتن جان انسان ها هستند، سوگند یاد می کند:(١)

«وَ النَّازِعَاتِ غَرْ قًا . وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا . وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا . فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا . فَالْمُدَبِّرَ اتِ أَمْرً ا ». (نازعات/ ١- ٥)

سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام

فرمان الهی) به سرعت شناورند. و(در انجام مأموریّت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند.

١- . سوگند خداوند به فرشتگان، هم نشانه اهمیت و جایگاه فرشتگان در نظام هستی است و هم اهمیت امری که برایش سوگند یاد شده است.

* «نازعـات» و «ناشـطات» دو وصف برای طـایفه ای از فرشـتگان است. «نزع» به معنـای جـدا کردن بـا کنـدن و کشـیدن است. «نشط» به معنای گشودن گره است. «ناشط» به کسی گویند که کاری را با رغبت انجام می دهد.

به فرموده امام علی علیه السـلام فرشـتگان با آرامی و رفاقت جان مؤمنین را می گیرنـد: «یقبضون ارواح المؤمنین یسـلّونها سـلًا رفیقاً»

* ازآیات استفاده می شود که:

اولاً؛ هر دسته از فرشتگان مأمور کاری مخصوص اند و با این که تدبیر هستی با خداست: «یدبّر الامر» ولی خداوند به فرشتگان نیز اجازه تدبیر داده است: «فالمدبّرات امراً»

ثانیاً؛ تمام هستی میدان کار فرشتگان است و فرشتگان، کار خود را به نحو احسن انجام می دهند.

برخی از مأموریت‌های فرشتگان

خوشامدگویی به مؤمنان

«... وَالْمَلَائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ ». (رعد/ ۲۳)

... و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می شوند.

شفاعت

«... وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْ تَضَیٰ وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ ». (انبیاء/ ۲۸)

...و آنان (فرشتگان) جز برای کسی که خداوند رضایت دهد، شفاعت نمی کنند واز ترس او (پروردگار) بیمناکند.

مأموران عذاب

« ...عَلَیْهَا مَلَائِکَهٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللَّ-هَ مَا أَمَرَ هُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُ ونَ ».

...آتشـی که بر آن فرشـتگانی درشتخو و سخت‌گیر نگهبانند و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند، انجام دهند. (تحریم/ ۶)

تقسیم روزی انسان

« فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرً ا ». (ذاریات/ ۴)

پس به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند، سوگند.

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «المقسّمات امراً» ملائکه ای هستند که هر روز ارزاق مردم را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می کنند.

رابط بین مُلک و ملکوت

« تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّ وحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَ بِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ». (قدر/ ۴)

در آن شب، فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان برای انجام هر کاری فرود آیند.

* با توجه به این که «تنزل» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد؛ روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نزول قرآن مجید نبوده؛ بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود. منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا این که هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند.

* از امام باقر سؤال شد: آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود: چگونه نمی دانیم، در حالی که فرشتگان در آن شب، اطراف ما دور می زنند.

با نزول فرشتگان بر قلب پیامبر و امام معصوم در شب قدر، ارتباط زمین با آسمان، مُلک با ملکوت و طبیعت با ماوراء طبیعت برقرار می شود. در روایات آمده است که با منکران امامت، با سوره قدر احتجاج کنید؛ زیرا بر اساس این سوره، فرشتگان هر سال در شب قدر نازل می شوند. در زمان حیات پیامبر بر وجود شریف حضرتش وارد می شدند. پس از آن حضرت بر چه کسانی نازل

می شوند؟ روشن است که هر کسی نمی تواند میزبان فرشتگان الهی در شب قدر

باشد و باید او همچون پیامبر، معصوم بوده، ولایت امور بشر به عهده او باشد و او کسی جز امام معصوم نیست که در زمان ما، حضرت مهدی علیه السلام می باشد و فرشتگان در شب قدر

شرفیاب محضرش می شوند.

بشارت می‌دهند و با اولیای الهی سخن می‌گویند

با حضرت زکریا سخن گفتند و او را به فرزندی به نام یحیی بشارت دادند «نادته الملائکه» و همین فرشتگان با حضرت مریم گفتگو کردند: «اذ قالت الملائکه یا مریم»

بشارت دهنده به رزمندگان در جنگ هستند. «بجنود لم تروها»

بشارت دهنده در مورد فرزنددار شدن (به حضرت ابراهیم) هستند. «انا نبشرک بغلام اسمه یحیی»

بشارت دهنده به مؤمنان در لحظه ی مرگ هستند. «الاّ تخافوا و لا تحزنوا»

مسئول نزول وحی هستند

« يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّ وحِ مِنْ أَمْرِ هِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُ وا أَنَّهُ لَا إِلَ–ٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ». (نحل/ ٢)

خداوند فرشتگان را همراه با وحی که از فرمان اوست، بر هر کس از بندگانش که بخواهد، فرو می فرستد که مردم را هشدار دهید که معبودی جز من نیست؛ پس تنها از من پروا کنید (و مخالف دستورم عمل نکنید)

گاهی به صورت انسان ظاهر می‌شوند

اشاره

در مواردی فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده اند که نمونه هایی از آن در قرآن آمده است، همچون: نزول جبرئیل بر حضرت مریم به شکل بشر، حضور هاروت و ماروت در حکومت سلیمان و نزول فرشتگان بر حضرت ابراهیم در قالب انسان و مأموریت عذاب مجرمان در دنیا، مانند قوم لوط.

ص:۱۵۱

۳. جن و شیطان

۳-۱. جن

کلمه «جن» به معنای پوشانـدن است و همین معنا در همه مشـتقات کلمه جریان دارد؛ماننـد «جنین» چون از نظرها پنهان است. «جن» طایفه ای از موجوداتند که از حواس ما پنهانند و در قرآن کریم بسـیار اسمشان برده شده و مانند ما مکلّف به تکالیفند و همچون ما زندگی و مرگ و حشر دارند.

مقایسه‌ی انسان و جن

خلقت آنها قبل از خلقت انسان بوده

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ . وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ». (حجر/ ۲۶و۲۷)

ما انسان را از گل خشـکیده ای که از گل بـدبوی (تیره رنگی) گرفته شـده بود، آفریـدیم و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.

از آتش آفریده شده اند

بر اسـاس دو آیه بالاـ مبـدأ آفرینش انسـان آب و خاک بوده و مبـدأ آفرینش جن باد و آتش است و شـیطان نیز برای سـجده نکردن خود دلیل می آورد که من از آتش آفریده شده‌ام.

دارای تشخیص حق از باطل و منطق و استدلال هستند

همچنان که در سوره جن از قول آنها آمده است:

« قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْ آنًا عَجَبًا ». (جن/ ۱)

بگو به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم!

* این آیه به خوبی نشان می دهد که جنیان دارای عقل و شعور و فهم و درک و مسئولیت و آشنا به لغت هستند و توجه به فرق بین کلام اعجازآمیز با کلام عادی دارند، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می دانند و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند.

« يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ». (الرحمن/ ۳۳)

ای گروه جنّ و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمان ها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید. هرگز نمی توانید مگر به واسطه قدرتی فوق العاده.

مکلّف هستند

جن نیز همچون انسان، اختیار داشته و می تواند مرتکب گناه گردد.

« فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ». (الرحمن/ ۳۹)

پس در آن روز (و آن موقف خاص) هیچ یک از انس و جن، از گناهش پرسیده نشود.

بخاطر همین در میان آنها مؤمن و کافر وجود دارد؛ در قرآن کریم از قول اجنّه نقل شده است:

« وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا. ...وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ». (جن/ ۱۱-۱۴)

و این که در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروه های متفاوتی هستیم. ...و این که گروهی از ما مسلمانان و گروهی ظالمند، هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده.

از نعمت های زمین استفاده می‌کنند

اشاره

خداوند نعمت ها را برای رشد و تربیت انسان و جن آفریده است؛ چنانچه می فرماید

« وَالْأَرْ ضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ». (الرحمن/ ۱۰)

و زمین را برای زمینیان قرار داد

و پس از آن انسان و جن را مخاطب قرار می دهد که:

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَ بِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ». (الرحمن/ ۱۳)

(ای انسان و جن)؛ کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می کنید؟

۳-۲. شیطان

شیطان به هر موجود موذی و منحرف کننده گفته می شود، موجودی که از راه راست برکنار بوده، در صدد آزار دیگران است، موجودی که سعی درایجاد دودستگی و اختلاف و فساد دارد و این که به «ابلیس» هم شیطان اطلاق شده، بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد.

ابلیس اسم یک موجود خاص است؛ اما شیطان به هر متمرد و فاسدی می گویند و لذا قرآن می فرماید: « شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ». (انعام/ ۱۱۲) به هر موجود مضر شیطان می گویند؛ ولی به هرکس ابلیس نمی گویند. ضرب المثلی است، می‌گویند: «هر گردویی گرد است؛ ولی هر گردی گردو نیست». ابلیس شیطان است، ولی هر شیطانی ابلیس نیست.

۳-۲-۱. ویژگی های شیطان

کلمه شیطان نزدیک به هفتاد بار در قرآن ذکر شده که شامل موجودات ناپاک و موذی و... می‌شود؛ اما کلمه ابلیس یازده مرتبه در قرآن آمده و به تصریح قرآن ازجنیان است؛ از این رو در مبحث جن به آن پرداخته شده است:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...».(کهف/ ۵۰)

به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود.

ص:۱۵۴

در آیات مربوط به داستان آدم مطرح شد که پس از سرپیچی شیطان از دستور سجده بر آدم و رانده شدن از درگاه الهی به عزت خداوند قسم خورد که انسان را گمراه کند و به همین خاطر در فرهنگ قرآنی شیطان نقش مهمی در سرنوشت انسان دارد و به همین خاطر خداوند مکررخطر او را به انسان یادآوری می کند.

سؤال: چرا خدا شیطان را آفرید و به او مهلت داد و او را بر انسان مسلط کرد؟ چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت و چرا فوراً نابودش نکرد؟

جواب: اولاً؛ خداوند شیطان را شیطان نیافرید، خلقت شیطان از آغاز، پاک و بی عیب بود و به همین دلیل، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگ جای گرفته بود. سپس با قیاس بی‌مورد، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان به خود اختصاص گرفت و انحرافش بر أثر خواست خودش بود.

ثانیاً؛ مهلت دادن به بدکاران، از سنت های الهی و در مسیر آزمایش و امتحان انسان است، علاوه بر آن که باید اسباب خیر و شر فراهم باشد و انسان با اختیار، راهی را انتخاب کند.

سؤال: آیا اغوای شیطان همواره به وسیله خود او انجام می گیرد یا آن که دستیارانی دارد؟

جواب: شیطان دارای دستیارانی است که قرآن درباره آنها تعبیرات متفاوتی دارد؛ گاهی تعبیر «ذریه» (فرزندان) شیطان را به کار می برد و گاهی از تعبیر «جنود» شیطان (لشکر) استفاده می کند و گاهی کلمه «قبیله» را به کار می برد.

«...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي...»

جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد، آیا (با این حال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید. (کهف/ ۵۰)

ص:۱۵۵

« وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ». (شعراء/ ۹۵)

و همچنین لشکریان ابلیس عموما.

« ...إِنَّهُ يَرَ اكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَ وْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ». (اعراف/ ۲۷)

... چه این که او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

۳-۲-۲. شیطان و انسان

شیطان به عزت خداوند سوگند یاد کرده که با استمداد از حزب و قبیله اش و از راه زینت دادن، وعده ها، تبلیغات، وسوسه ها و...، از هر سو انسان را شکار کند و مردم در برابر این سوء قصد به چند گروه تقسیم می شوند، از جمله:

۱. انبیا، شیطان حتی از آنها هم دست بردار نیست و درآروزها و اهداف آن بزرگواران نیز مانع تراشی می کند؛ ولی در خود آنان نقشی ندارد. «القی الشیطان فی امنیّته» یعنی شیطان در اهداف و آرزوهای پیامبر چیزی را القا می کند؛ ولی خداوند توطئه اش را خنثی می کند. بنابر فرموده قرآن کریم شیطان تنها بر مخلصین تسلط ندارد.

« قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ». (ص/ ۸۲ و۸۳)

ابلیس گفت: به عزّت تو سوگند که همه (ی مردم) را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان تو آنان که خالص شده اند.

پیامبران الهی معصومند و شیطان نمی‌تواند دردرون آنها وسوسه کند و با آنان تماس بگیرد؛ مانند موسی که خداوند از او به عنوان بنده مخلص یاد می کند.

« وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَ سُولًا نَبِيًّا ». (مریم/ ۵۱)

و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او بنده ی (برگزیده و) خالص شده (خدا) و فرستاده ای پیامبر بود.

ص:۱۵۶

«مُخلَص» آن گروه از افراد برگزیده ای هستند که شیطان راه نفوذ بر آنان را ندارد و خداوند، افرادی را برای رسالت خالص کرده است.

۲. مؤمنانی که شیطان با آنان تماس می گیرد؛ ولی متذکر شده و نجات می یابند.

« إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُ وا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُ ونَ ».

همانا کسانی که تقوا پیشه کرده اند، هرگاه وسوسه های) شیطانی به آنان نزدیک شود، متوجّه می شوند (و خدا را یاد می کنند) آن گاه بینا می گردند. (اعراف/ ۲۰۱)

۳. مردم عادی که شیطان در روح آنان فرو رفته و وسوسه می کند.

« مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ . الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ». (ناس/ ۴ و۵)

از شرّ وسوسه شیطان. آن که اندیشه بد در دل مردمان افکند.

۴. افراد فاسق که شیطان در عمق جانشان رفته و بیرون نمی آید و بر فکر و دل و اعضا و جوارح آنان تسلط می یابد.

« وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّ حْمَ-ٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِ ينٌ ». (زخرف/ ۳۶)

و هر که از یاد خدای رحمن روی گردان شود، شیطانی بر او می گماریم که همراه و دمساز وی گردد.

۳-۲-۳. دشمنی شیطان با انسان

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ . وَأَنِ اعْبُدُونِي هَ-ٰذَا صِرَ اطٌ مُسْتَقِيمٌ». (یس/ ۶۰ و۶۱)

ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است و تنها مرا بپرستید که راه مستقیم همین است.

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ». (فاطر/ ۶)

بی گمان شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته ی خود را فرا می خواند تا از اصحاب دوزخ باشند.

* سابقه ی دشمنی شیطان با بشر دیرینه است:

- آدم را از بهشت بیرون کرد. «کما اخرج أبویک»

- او دشمنی است که دیده نمی شود. «انّه یراکم هو و قبیله من حیث لاترونهم»

- او دشمن قسم خورده است. ««فبعزّتک...»

- از هرطرف به انسان حمله می کند. «من بین أیدیهم و من خلفهم...»

- وسیله ی او برای انحراف مردم، وعده ی فقر و امر به فحشاست. «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء»

- او به هیچ چیز، جز با دوزخی کردن مردم راضی نمی شود. «یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر»

۳-۲-۴. هشدارهای مکرر خداوند درباره شیطان

«یَا بَنِی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ». (اعراف/ ۲۷)

ای فرزندان آدم! مبادا شیطان فریبتان دهد، آنگونه که پدر و مادرِ (نخستین) شما را از بهشت بیرون کرد، (با وسوسه ی خوردن از آن درخت) لباس را از تن آن دو برکند تا عورت هایشان را بر آنان آشکار سازد. همانا شیطان و گروهش شما را از آنجا که شما آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان و سرپرستان کسانی که ایمان نمی آورند، قرار دادیم.

* شیطان اهل ایمان را نیز وسوسه می کند و به لغزش می اندازد؛ ولی نمی تواند ولایت وسلطه کاملی بر آنها پیدا کند، «و ما کان لی علیکم من سلطان»؛ زیرا مؤمن، با توبه و پناه بردن به خدا نجات می یابد و شیطان تنها بر کافران سلطه دارد.

« وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ». (اسراء/ ۵۳)

ص:۱۵۸

و به بنـدگانم بگو: سـخنی گوینـد که نیکوتر است، چرا که شـیطان (با سـخنان ناموزون) میان آنان فتنه و فساد می کنـد. همانا شیطان همواره برای

انسان، دشمنی آشکار بوده است.

خداوند در این آیه و آیات دیگر هشدار می دهد که شیطان، همواره دشمن انسان بوده، در دشمنی لحظه ای درنگ نمی کند.

۳-۲-۵. برنامه گام‌به‌گام شیطان

« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّ-هِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَیٰ مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَ-ٰکِنَّ اللَّ-هَ یُزَکِّی مَنْ یَشَاءُ وَاللَّ-هُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ». (نور/ ۲۱)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد! گام های شـیطان را پیروی نکنید و هرکس پیرو گام های شـیطان شود، همانا که او به فحشا و منکر فرمان می دهد و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، هرگز هیچ یک از شما پاک نمی شد. ولی خداوند هر کس را بخواهد، پاک می سازد و خدا شنوا و داناست.

* «خُطوات» جمع «خُطوه» به معنـای گـام است. قرآن در مورد نحوه ی منحرف کردن شـیطان، عبارتِ «خطوات الشـیطان» را به کار برده است تا بگوید: شیطان، گام به گام انسان را به سوی گمراهی می کشاند.

مرحله اول؛ القای وسوسه. «وسوس الیه»

مرحله دوم؛ تماس می گیرد. «مسّهم طائف»

مرحله سوم؛ در قلب فرو می رود. «فی صدور الناس»

مرحله چهارم؛ در روح می ماند. «فهو له قرین»

مرحله پنجم؛ انسان را عضو حزب خود می کند. «حزب الشیطان»

مرحله ششم؛ سرپرست انسان می شود. «و من یتخد الشیطان ولیاً»

مرحله هفتم؛ انسان خود یک شیطان می شود. «شیاطین الانس و...»

ص:۱۵۹

۳-۲-۶. برخی ترفندهای شیطان

کارهای سراسر شرشیطان در قرآن عبارتند از: وسوسه، امر به فحشا و زشتی، زینت دادن کارهای زشت، ایجاد ترس و وحشت و دشمنی، وعده فقر و تهیدستی‌دادن ، بدقولی و خلف وعده کردن، اسراف و بازداشتن از یاد خدا، اختلاف و تفرقه، تمرد و نافرمانی، ایجاد شک و تردید، شرک و انحراف ومشغول کردن انسان به آرزوهای طولانی.

شیطان، هر کس را به گونه ای گمراه می کند:

- عابد بنی اسرائیلی از راه عبادتش به گناه گرفتار می شود.

- قارون به علم و مدیریتش مغرور می شود. «علی علم عندی»

- بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس های خود می رود. «آتیناه آیاتنا فانسلخ منها»

- سامری به علم و هنر خود مغرور می شود. «بصرت بما لم یبصروا»

- یکی را با مال و ثروتش دچار غرور می کند. «فلما آتاهم من فضله بخلوا به»

- دیگری را به فرزندان پسرش. «و بنین شهودا»

- دیگری را به حکومت. «أليس لی ملك مصر»

- و دیگری را به تجهیزات و برج و بارو. «جابوا الصخر بالواد»، «تنحتون من الجبال بيوتا»

البته قرآن راه درمان و فرار انسان از شیطان را در دو چیز معرفی می کند:

یکی آن که به دید دشمن به او بنگرد، «انّ الشّيطان لكم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً»

دیگر آن که از شرور شیطان، به خداوند پناه ببرد. «و امّا ينزغنّك من الشّيطان نزغ فاستعذ بالله» وگرنه شیطان خارجی، «الشّيطان سوّل لهم» و شیطان درونی، «وكذلك سوّلت لی نفسی» انسان را به هلاکت و نابودی می رسانند.

ص:۱۶۰

فصل ششم: ابعاد وجودی انسان

اشاره

ص:۱۶۱

فصل ششم:

ابعاد وجودی انسان

۱. دوبعدی بودن انسان

« ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُ وحِهِ... ». (سجده/ ۹)

سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید

* از نشانه های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست. «من روحه»

« أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ». (یس/ ۸۱)

آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، توانا نیست که مثل آنها را بیافرینند؟ آری، (می تواند) و او آفریدگار بسیار داناست.

* انسان مرکب از جسم و روح است؛ جسم انسان با مرگ متلاشی می شود و در حال حیات و زندگی نیز دائماً در حال تغییر است؛ ولی روح و شخصیت انسان ثابت است. در قیامت روح انسان همان روح دنیوی است؛ ولی جسم انسان در قالبی مشابه قالب جسم دنیوی او می باشد. «یخلق مثلهم»

« اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ». (زمر/ ۴۲)

خداونـد است که جـان هـا را به هنگـام مرگشـان به طور کامل می گیرد، و (جان) آن را که نمرده است در هنگام خواب (می گیرد)، پس آن را که مرگ بر او قطعی شـده نگاه می دارد و جان های دیگر را (که مرگش فرا نرسـیده) برای مدتی معین (به جسم آنـان) بـاز می گردانـد. بی شک در این (گرفتن و دادن روح هنگام خواب و بیـداری)، برای گروهی که فکر می کننـد، نشانه هایی بزرگ (از قدرت خدا) وجود دارد.

* جسم و روح، دو حقیقت مسـتقل هستند و به هنگام مرگ یا خواب از هم جدا می شوند و روح پس از مرگ باقی می ماند. « اللَّـهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ »

توضیح: انسان بخاطر برخورداری از بعد مادی و بعد معنوی، موجودی دو بعدی است؛ موجودات سه گروه هستند:

۱. موجوداتی که فقط تابع بعد مادی و غریزه هستند.(حیوانات)

۲. موجوداتی که فقط تابع بعد معنوی و وظیفه هستند.(ملائکه)

۳. موجوداتی که هم تابع غریزه و هم بدنبال وظیفه است.(انسان)

شرافت انسان و وجه تمایز او از سایر موجودات این است که انسان هم وظیفه دارد و هم غریزه. انسان بخاطر برخورداری از دو بعد متفاوت، شخصیت و نیازهای متفاوتی با سایر موجودات دارد. نیازهای انسان را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

۱. نیازهای مادی که هم شامل نیازهای فردی است و هم اجتماعی، نیازهای فردی مربوط به بعـد جسـمانی و مادی انسان اسـت که حیوانات نیز در این خواسـته ها با او مشترک هستند، مانند: خوراک، پوشاک، مسکن و تولید نسل. انسان از نوع دیگری از نیازهای مادی نیز برخوردار است که همان نیازهای

اجتماعی است؛ یعنی اگر انسان تنها زندگی می کرد، این نیازها وجود نداشت؛ اما

ص:۱۶۳

اگر پانصد نفر خواستند در یک جا زندگی کنند، مقررات می خواهد در زندگی جمعی نیازهای جدیدی هست؛ مانند: نیاز به مسئول، انواع قانون و مقررات و... .

۲. نیازهـای عـالی: عامـل برتری انسان بر حیوانات برخورداری از این دسـته از نیازها و گرایش هاست که متعلق به بعـد روحی انسان است. اگر انسان فقط منحصـر در نیازهای شخصـی بود، یکسـری حیوانات از ما جلوتربودند، اگر دید انسان این باشد که خوراکش خوب باشـد، بعضـی حیوانات خیلی خوراکش از ما بهتر است. دلیل برتری و شـرافت انسان نیاز اجتماعی هم نیست؛ چون زنبور و مورچه هم دسـته جمعی و گروهی زندگی می کند؛ ملکه و رهبر دارند؛ پس انسانیت ما نه بخاطر وجود نیازهای شخصـی است و نه بخاطرنیازهـای اجتمـاعی؛ بلکه به نیازهـای عالی او که برآمـده از روح انسان هست، برمی گردد. نیاز عالی مانند: شـناخت و آگاهی، هر انسانی دلش می خواهـد، آگاه شود و نسـبت به سرچشـمه هستی، شـناخت پیـدا کند، هر انسانی دلش می خواهد بفهمد که هدف از زندگی چیست؟

در حقیقت انسان بین دو بی‌نهایت قرار دارد. اگر اوج گرفت تا بی نهایت اوج می گیرد و از فرشـته برتر می شود و اگر سقوط کرد تا بی نهایت سقوط می کند و آن قدر پست می شود که قرآن می فرماید: « ثُمَّ رَ دَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ». (تین/ ۵) انسان می توانـد از همه ی بـدها بدتر شود. موش دزد است و یک انسان می‌تواند به اندازه ی همه ی موش های دنیا، دزدی کند، گرگ درنـده است و یک انسان می توانـد به انـدازه ی تاریـخ خلقت گرگ درنـدگی کنـد. روباه حیله‌گراست و انسان می توانـد به انـدازه ی روبـاه های کره ی زمین حیله‌گری کنـد و مار نیش می زنـد و زبان انسان می توانـد به انـدازه ی همه ی مارهای دنیا نیش بزند و شتر کینه دارد و

انسان می تواند کینه ی صد ساله داشته باشد. انسان موجودی است که می‌تواند از

ملائکه بهتر شود و اگر تربیت انبیـا شامـل او نشود از حیوان هم پست تر شود. اگر انسان هـدایت انبیا شامل او نشود، هیتلر می شود و اگر شامل او شود، امام علی می شود. انسان موجودی است که فراز و نشیب زیادی دارد.

بزرگترین خسارت انسان این است که حقیقت خود را فراموش کند. خدا می گوید: وقتی می خواهیم انسانی را مجازات کنیم، کـاری می کنیم که خودش را فراموش کنـد. «نَسُوا الله ». مردم خـدا را فراموش می کننـد، مـا هم کـاری می کنیم که «فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ». (حشر/ ۱۹) خودشان را فراموش کنند؛ یعنی قابلیت و استعداد و نیروهای مادی و معنوی و جایگاه و منزلت خودت را فراموش می کنی. دنیای غرب انسان را چنان از خود غافل می کنـد که می گوید: انسان یعنی، کار، شـهوت و رفاه. مگر انسان برای خـوراک و پوشـاک خلق شـده؟ اگر این طور است، پس این همه اسـتعداد برای چه می خواسـتیم؟ اگر من برای زنـدگی مادی و این جهانی خلق شده بودم، این همه استعداد نمی خواستم.

قرآن می گوید: انسان بی نهایت بزرگ است؛ اگر بداند که چه قدر می ارزد، زود خود را به امور دنیوی و مادی نمی فروشد. گاهی آدم نمی دانـد این مس است یا طلا؛ چون شـناخت نـدارد، ممکن است فریب بخورد. گاهی آدم نمی دانـد که چه قدر می ارزد، خودش را ارزان می فروشـد، اگر بنزین لیـتری یـک میلیون تومـان باشـد، در آن صورت مردم همه جـا سوار ماشـین شخصی نمی شوند و فقط برای کارهای خیلی مهم سوار ماشین شخصی می شوند. اگر آدمی بفهمد که چقدر ارزشمند است، زود و ارزان خودش را نمی فروشد. چشم، گوش، استعداد و عمرش را راحت در اختیار دیگران قرار نمی‌دهد.

ص:۱۶۵

۲. روح در قرآن

۲-۱. معانی روح در قرآن

کلمه ی «روح» بیست و یک مرتبه در قرآن آمده و در موارد زیر بکار رفته است:

الف) روحی که در کالبد انسان دمیده شده است. «نفخ فیه من روحه»،

ب) وحی. «یُلقی الرّوح من أمره علی مَن یشاء من عباده»،

ج) قرآن. «کذلک اَوحینا الیک روحاً من أمرنا»،

د) روح القدس. «ایّدناه بروح القدس»،

ه) فرشته برتر. «تنزّل الملائکه والروح»،

« وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّ وحِ قُلِ الرُّ وحُ مِنْ أَمْرِ رَ بِّی وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ».

و از تو درباره ی روح می پرسند. بگو: روح از امور پروردگارم (و مربوط به او) است و جز اندکی از دانش به شما نداده اند. (اسراء/ ۸۵)

* روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آن را می شناسد.

امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم کلمه ی «قلیل» را به علم قلیل تفسیر نکردند؛ بلکه به معنای افراد قلیل تفسیر فرمودند. یعنی علم کامل، تنها به اندکی از مردم داده شده و تنها آنان به حقیقت روح آگاهی دارند.

* حقیقت روح، فوق فهم و دانش بشر و از اسرار الهی است. «من أمر ربّی»

« وَهُوَ الَّذِی يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَ حْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْ جِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ». (انعام/ ۶۰)

و او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد و آنچه را در روز انجام می دهید می داند، سپس شما را از خواب برمی انگیزد تا مدّت معیّن (عمر

شما) سپری شود. عاقبت بازگشت شما به سوی اوست پس شما را به آنچه انجام می دهید، خبر می دهد.

ص:۱۶۶

* با این که خداونـد به هنگام خواب روح انسان را می گیرد؛ ولی می فرمایـد: ما شـما را می گیریم، پس معلوم می شود روح انسان تمام حقیقت اوست.

«...وَلَوْ تَرَ یٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَ اتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِکَهُ بَاسِطُو أَیْدِیهِمْ أَخْرِ جُوا أَنْفُسَکُمُ... ». (انعام/ ۹۳)

و (ای پیـامبر!) اگر ببینی زمـانی را که سـتمگران در سـکرات مرگ قرار گرفته و فرشـتگان (برای قبض روح آنـان) دست های (قدرت) خویش را گشوده و فرمان جان دادن می دهند.

* روح انسان از جسم او مستقل است. «أخرجوا أنفسکم»

۲–۲. انتساب روح انسان به خدا

« ...وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُ وحِی... ». (حجر/ ۲۹)

از روح خود در او دمیدم

* مراد از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشـتن و نفس کشـیدن نیست؛ زیرا حیوانات نیز نفس می کشند؛ بلکه مراد اعطـای صـفاتی چون خلاـقیت، اراده و علم از سوی خـدا به انسان است و نسـبت دادن روح به خداونـد، برای بیان شـرافت آن است، نظیر «بیت الله » و «شهر الله ».

۲–۳. دیدن رؤیا از نشانه های استقلال روح

در قرآن خواب های متعـددی نقل شـده که تعبیر شـدن آنها در بیـداری، از نشانه ی اسـتقلال روح و رابطه ی آن با امور غیبی است، از جمله:

الف) خواب حضرت یوسف

« إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبَتِ إِنِّی رَ أَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَ أَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ ». (یوسف/ ۴)

آن گاه که یوسف به پـدر خویش گفت: ای پـدر! همانا من (در خواب) یازده سـتاره با خورشـید و ماه دیـدم، آنها را در برابر خود سجده کنان دیدم.

ب) خواب حاکم مصر

« وَقَالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَرَ یٰ سَبْعَ بَقَرَ اتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ یَابِسَاتٍ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُ ؤْیَایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّ ؤْیَا تَعْبُرُ ونَ ». (یوسف/ ۴۳)

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.

ج) خواب زندانیان مصر

« وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّی أَرَ انِی أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرَ انِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَ أْسِی خُبْزًا تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَرَ اکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ ».

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم. (یوسف/ ۳۶)

د) خواب پیامبر اسلام

« لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَ سُولَهُ الرُّ ؤْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَ امَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُ ءُوسَکُمْ وَمُقَصِّرِ ینَ لَا تَخَافُونَ... ». (فتح/ ۲۷)

همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقق بخشید. شما مسلمانان انشاءاللّه آسوده خاطر، در حالی که (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر (و مو و ناخن)

کرده اید کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل خواهید شد.

ه) خواب حضرت ابراهیم

« ...قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَ یٰ فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَ یٰ... ». (صافات/ ۱۰۲)

گفت: ای فرزندم! همانا در خواب (چنین) می بینم که تو را ذبح می کنم، پس بنگر که چه می بینی و نظرت چیست؟ ...

توضیح: در یک تقسیم‌بندی عوالم عبارتند از: عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل.

روح انسان بخاطر تجردی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط برقرارمی کند و به میزان استعداد و امکان خویش، حقایقی را درک می کند. اگر روح کامل باشد، حقایق را به همان صورت واقعی درک و فهم می کند و اگرنه حقایق به گونه‌ای دیگرخود را نشان می‌دهند و آنها را در قالب های دیگر می یابد. همان طور که در بیداری، شجاعت را در شیر و حیله را در روباه و بلندی را در کوه می‌دانیم و می بینیم، در خواب نیز علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می کنیم.

کسانی که خواب می بینند، چند دسته اند:

دسته اول؛ کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتنِ حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم با آنتن های مخصوص جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرد.) این گونه خواب ها که دریافتش مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم؛ کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشبیه و تخیل دریافت می کنند. (که باید مفسری در

کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند)

دسته سوم؛ کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه هایِ پراکنده و پربرفک تلویزیونی که کسی چیزی سردرنمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

ص:۱۶۹

۳. قلب در قرآن

۳-۱. مفهوم قلب

در قرآن قلب به معانی مختلفی به کار رفته است:

اول: به معنی «عقل و درک»

« إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَذِکْرَىٰ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ... ». (ق/ ۳۷)

در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

* منظور از قلب، جسم صنوبری شکل نیست؛ بلکه مراد مرکز ادراک انسان است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: منظور از قلب، عقل است. در این آیه قلب در کنار شنیدن مطرح شده است، پس مراد از قلب همان عقل است.

« خَتَمَ اللَّـهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِ هِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ ».

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده و بر چشم های آنها پرده افکنده و عذاب بزرگی در انتظار آنها است. (بقره/ ۷)

« إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَذِکْرَىٰ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیدٌ ». (ق/ ۳۷)

قطعاً در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است، برای آن کس که عقل دارد یا گوش فرا دهد و حاضر باشد.

دوم: به معنی «روح و جان»

« ...وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ... ». (احزاب/ ۱۰)

هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود.

« قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِ یلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّـهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِینَ ». (بقره/ ۹۷)

بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

سوم: به معنی «مرکز عواطف»

« ...وَأُشْرِ بُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِ هِمْ... ». (بقره/ ۹۳)

و دل های آنها با محبت گوساله بر أثر کفر آبیاری شد.

« فَبِمَا رَ حْمَةٍ مِنَ اللَّ‍ـهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ... ». (آل عمران/ ۱۵۹)

(ای رسول ما!) پس بخاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده،) با مردم مهربان گشته ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می شدند... .

« ...سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُ وا الرُّ عْبَ... ». (انفال/ ۱۲)

به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم.

۳-۲. انواع قلب

قرآن سه نوع قلب معرفی می کند:

۱. قلب سلیم ۲. قلب منیب

۳. قلب مریض

* ویژگی های قلب سلیم:

الف) قلبی که جز خدا در او نیست. «لیس فیه احد سواه»

ب) قلبی که پیرو راهنمای حق، توبه کننده از گناه و تسلیم حق باشد.

ج) قلبی که از حب دنیا، سالم باشد.

د) قلبی که با یاد خدا، آرام گیرد.

ه) قلبی که در برابر خداوند، خاشع است.

البته قلب مؤمن، هم با یاد خداوند آرام می گیرد و هم از قهر او می ترسد. «اذا ذُکر الله وَجِلَت قلوبهم» همانند کودکی که هم با والدین آرام می گیرد و هم از آنان حساب می برد.

* ویژگی های قلب مریض:

الف) قلبی که از خدا غافل است و لایق رهبری نیست. «لاتطع من اغفلنا قلبه»

ص:۱۷۱

ب) دلی که دنبال فتنه و دستاویز می گردد. « فَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ »

ج) دلی که قساوت دارد. «جعلنا قلوبهم قاسیه»

د) دلی که زنگار گرفته است. «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»

ه) دلی که مُهر خورده است. «طبع الله علیها بکفرهم»

* ویژگی قلب منیب:

قلب منیب، آن است که بعد از توجه به انحراف و خلاف، توبه و انابه کرده و به سوی خدا باز گردد. ویژگی بارز آن تغییر حالات در رفتار و گفتار انسان است.

* قلب انسان، متغیر و تأثیرپذیر است، لذا مؤمنان این چنین دعا می کنند: «ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا» خدایا! دلهای ما را بعد از آن که هدایت نمودی، منحرف مساز.

امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: این جمله (آیه) را زیاد بگویید و خود را از انحراف ایمن و دراما‌ن ندانید.

۳-۳. حالات قلبی انسان

«... وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّـهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّـهُ عَلَیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ ». (بقره/ ۲۸۴)

اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می کند. پس هر که را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می بخشد و هر که را بخواهد (و مستحق باشد) مجازات می کند و خداوند بر هرچیزی تواناست.

* حالات قلبی انسان متفاوت است: گاهی خطور است که بدون اختیار چیزی به ذهن می آید و انسان هیچ‌گونه تصمیمی بر آن نمی گیرد و گناه هم نیست؛ چون اختیاری و بدست ما نیست؛ اما آن حالات روحی که سرچشمه ی اعمال بد انسان می شود و در عمق روان ما پایگاه دارد، مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

ص:۱۷۲

* انسان، در برابر روحیات، حالات و انگیزه هایش مسئول است و این مطلب مکرر در قرآن آمده است. از آن جمله:

- «یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم»، خداوند شما را به آنچه دلهای شما کسب نموده است، مؤاخذه می کند.

- «فانّه ءاثم قلبه»، براستی که کتمان کننده، دل او گناهکار است.

- «انّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً»، همانا گوش و چشم و دل، هر کدام مورد سؤال هستند.

- «انّ الّذین یحبّون ان تشیع الفاحشه فی الّذین امنوا لهم عذابٌ ألیمٌ فی الدّنیا والأخره» علاقه قلبی به شیوع گناه و فساد در میان مؤمنان، سبب عذاب دنیا و آخرت است.

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: مردم براساس افکار ونیات خود مجازات می شوند.

* «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اعمال انسان نشانگر طرز تفکر و اعتقادات درونی او است. «تبدوا ما فی انفسکم»

۳-۴. امراض قلبی انسان

قرآن می فرماید: بعضی از دلها پاک هستند و بعضی از دلها مریض و ناپاک. دل مریض مملو است از شک و بدگمانی و انکار و تعصب و لجبازی و غرور و...، دل سالم هم پر از مهر و ایمان و خلوص و توحید است.

اگر دل مریض باشد، مانند ظرف نشسته ای است که در آن شیر بریزی. هرچه بیشتر در ظرف نشسته شیر بریزی، شیر زودتر فاسد می شود. باید به امراض قلبی دقت کرد. امام زین العابدین علیه السلام در سحر ماه رمضان از خواب بر می خیزد و می گوید: «اللَّهُمَّ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا نَقَّیْتَ مِنَ الشِّرْکِ قَلْبِی» خدایا! تو را شکر که قلب مرا از شرک پاک کردی.

قلب سالم قلبی است که آرامش دارد؛ چون می داند که بیهوده نیست و می داند که کارهایش زیر نظر خداست. «أَلا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/ ۲۸) آدم از چه

ص:۱۷۳

چیزی دلهره دارد؟ انسانی که می ترسد، ترس او یا از نابود شدن است یا از به اسارت رفتن. کسی که به خدا ایمان دارد، آگاه است که نابود نمی شود. و می‌داند که مرگ نابوی نیست؛ بلکه با مرگ خانه را عوض می کند و لباسش عوض می شود. آدم مؤمن خود را در محضر خدا می بیند. هیچ‌گاه غصه نمی خورد که کاش این طور می شد. بنابراین قلب سالم، قلبی است که لجاجت نمی کند، پس از فهمیدن، باور می کند و تسلیم می شود.

« أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ». (زمر/ ۲۲)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده است، پس او از طرف خدا بر (فراز مرکبی از) نور است (مثل کسی است که در تنگنای تعصب و لجاجت و غرور است؟ نه) پس وای بر آنان که از سنگدلی یاد خدا نمی کنند! آنان در گمراهی آشکارند.

* درمان قساوت قلب: در روایات آمده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را تلاوت فرمود، از حضرت پرسیدند: نشانه ی ورود نور در دل چیست؟ فرمود: «التّجافی عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت» دل نبستن به سرای پر فریب دنیا و توجه به سرای جاودان آخرت و آمادگی برای مرگ پیش از فرار رسیدن آن.

* قساوت، مانع تابش نور الهی بر قلب است. «القاسیه قلوبهم» (به جای تنگدلی که مناسبت بیشتری با سعه ی صدر دارد، به سنگدلی تعبیر نمود؛ زیرا ظرف تنگ کمی نفوذپذیر است؛ ولی سنگدلی هرگز نفوذپذیر نیست).

توضیح: عوامل قساوت چیست؟درروایاتی بعضی از عوامل قساوت بیان شده است ازجمله: پرخوری، پرخوابی، پرگویی، سر و کله زدن با آدم احمق، نشست و برخاست با آدم های عیاش، شنیدن لهو و لعب، خنده ی زیاد، آرزوی زیاد.

ص:۱۷۴

یکی دیگر از عوامل قساوت قلب تغذیه است: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللهِ ...». (مائده/ ۳) گوشت مرده خوردن حرام است. خون خوردن حرام است. لذا سفارش شده است که یک سری از غذاها را نخورید که «قسی القلب» می شوید.

«کَلَّا بَلْ رَ انَ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ . کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَ بِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ».

چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کردند بر دلهایشان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از(الطاف) پروردگارشان محجوب و محرومند. (مطففین/ ۱۴ و ۱۵)

* «رَین» به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می نشیند. امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای « کَلَّا بَلْ رَ انَ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ ».

* امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از « إِنَّهُمْ عَنْ رَ بِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ » آن است که از پاداش خداوند محرومند، وگرنه خداوند مکان ندارد.

توضیح: گاهی دل آدم زنگ می زند. امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هیچ بنده ای نیست، مگر آن که قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه ی سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی

توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت راه پیدا نمی‌کند.

« رَ بَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَ حْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ».

(راسخان در علم می گویند:) پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی، دلهای ما را به باطل مایل مگردان و از سوی خود ما را رحمتی ببخش. به راستی که تو خود بسیار بخشنده ای. (آل عمران/ ۸)

* محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است. «لا تُزِغْ قُلُوبَنا»

ص:۱۷۵

توضیح: «زیغ» به معنی انحراف از راه حق است. افراد با تقوا یکی از دعاهایشان این است: « رَ بَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا » (آل‌عمران/ ۸) بعد از آن که ما را هدایت کردی و در خط قرار دادی، قلب ما را منحرف نکن.

بعد از آن که باور کردم، شک نکنم. حضرت یوسف را در چاه انداختند، در زندان انداختند، درها را به رویش بستند، توطئه ای برای به فساد کشاندن او راه انداختند. از همه ی این خطرات به سلامت خارج شد؛ اما این که حکومت را در اختیار گرفت، چون حکومت آدم را مست می کند، گفت: خدایا! حالا ـ که مرا رئیس حکومتم کردی، خدایا! وقتی جان مرا می گیری، من مسلمان باشم! علی بن ابیطالب علیه السلام پای سخنرانی پیغمبر بود. پیغمبر در سخنرانی اعلام کرد: یا علی! تو را خواهند کشت! حضرت علی نترسید و هیچ سؤالی نکرد که چه کسی؟ چرا؟ چه زمانی و چگونه می کشد؟ فقط پرسید: یا رسول خدا! وقتی مرا می کشند «أَفِی سَلَامَةٍ مِنْ دِینِی»(۱) دین خواهم داشت یا بی دین خواهم بود؟ و نکند منحرف شده باشم. علی علیه السلام به فکر انحراف است. یوسف به فکر انحراف است. انحراف یکی از امراض قلبی است.

این درس بزرگی است، این انسان است که در یک چشم به هم زدن ممکن است، منحرف شود. آدم شدن مثل رانندگی است، کسی ممکن است چهل سال راننده باشد و با لحظه ای چرت زدن به دره بیافتد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: شیطان شش هزار سال عبادت کرد، ولی در یک چشم به هم زدن در برابر خدا لجبازی کرد. گفت: سجده نمی کنم. با یک لحظه لجبازی هزاران سال عبادتش از بین رفت.

قرآن می گوید: «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ». (آل‌عمران/۷)

۱- . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۴، ص۱۰۷

آنهایی که در دلشان انحراف است، از متشابهات پیروی می کنـد. آیات محکم را رها و متشابه را می گیرد. انسان های مریض به سـراغ آیه هـای دو پهلو می رونـد. آدم های سالم در برابر آیه های دو پهلو صبر می کننـد و می گوینـد: علم این آیه ها نزد ائمه است. صبر کنیم تا روشن شود. قضاوت عجولانه نمی کنند و روی آیه های محکم، تأمل می کنند.

« خَتَمَ اللَّـهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِ هِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ».

خداوند بر دلها و بر گوش آنان مهر زده است و در برابر چشمانشان پرده ای است و برای آنان عذابی بزرگ است. (بقره/ ۷)

* مُهر بدبختی که خداوند بر دل کفّار می زند، کیفر لجاجت های آنان است. چنان که می خوانیم:

«يَطْبَعُ اللّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ»

خدا بر دل افراد متکبّر و ستم پیشه مهر می زند.

* کفر و الحاد، سبب مهر خوردن دلها و گوش هاست.

* کیفر الهی، متناسب با عمل ماست. «خَتَمَ الله » جزای کسـی که حق را فهمید و بر آن سرپوش گذاشت، آن است که خدا هم بر چشم، گوش، روح و فکرش سـرپوش گـذارد. در واقع انسـان، خود عامل بـدبختی خویش را فراهم می کنـد. امام رضا علیه السلام فرمود: مُهر خوردن، عقوبت کفر آنهاست.

توضـیح: یکی دیگر از مرض هـای قلبی ختم است. در آیه هـایی از قرآن داریم: «خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ» خـدا بر دل هایشان مهر می زنـد. چگونه خداونـد بر دلها مهر می زنـد؟ اگر در هر برخوردی بین دنیا و آخرت، طرفـدار دنیا بودی، دنیاپرست شدی و آخرت را پشت سر انداختی، قلب انسان مهر خواهد خورد.

« إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّ-هِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَارْ تَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَ یْبِهِمْ یَتَرَ دَّدُونَ ». (توبه/ ۴۵)

تنها کسانی از تو اجازه می گیرند (به جبهه نروند) که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهایشان مردد گشته است، پس آنان در شک و تردیدشان سرگردانند.

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: هر کس در شک و تردید بماند، شیطان ها او را لِه و لگدمال می کنند.

* بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است. «فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ»

توضیح: از امراض قلبی شک و ریب است. قرآن می فرماید: «و ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ» هرچه برایشان استدلال می آوری، شک دارند و قبول نمی کنند. دل هایشان شکاک است. البته دو نوع شک داریم. گاهی شک مخرب است، گاهی شک سازنده است. شکی که خراب می کند، شکی است که به آدم اجازه ی تصمیم گیری نمی دهد. این شک مغزم را نگه داشته و مچ پایم را گرفته و نمی گذارد، تصمیم بگیرم؛ اما بعضی شک ها شک سازنده اند. یعنی ابتدا شک می کند، سپس به دنبال تحقیق می رود. اگر در شک ماندی، شک خراب می کند، اما اگر شک کردیم و به

دنبال شک قدم در راه گذاشتیم برای انجام تحقیق، این شک سازنده است. پس گاهی شک سکوی تحقیق است. گاهی شک بازدارنده ی تصمیم و قاطعیت است. این شک بد است.

ص:۱۷۸

۳-۵. ویژگی های قلب مؤمن و کافر

قلب مؤمن و کافر هریک خصوصیاتی دارد، از جمله:

قلب مؤمن:

قلب کافر:

۱. حیات. «أو مَن کان میتاً فاحییناه» ۱. مرض. «فی قلوبهم مَرَض»

۲. شفا. «و یَشفِ صدور قوم مؤمنین» ۲. قساوت. «جعلنا قلوبهم قاسیه»

۳. طهارت. «اِمتَحن اللّه قلوبهم» ۳. عدم پذیرش. «اَزاغ اللّه قلوبهم»

۴. سعه صدر. «ربّ اشرح لی صدری» ۴. مُهرخوردن.«طبع الله علی قلوبهم»

۵. هدایت. «مَن یؤمن بالله یَهد قلبه» ۵. احاطه ظلمت.«ران علی قلوبهم»

۶. ایمان. «کتب فی قلوبهم الایمان» ۶. حجاب. «جعلنا علی قلوبهم أکنّه»

۷. سکینه. «السکینه فی قلوب المؤمنین» ۷. قفل شدن. «أم علی قلوب اقفالها»

۸. الفت. «و ألّف بین قلوبهم» ۸ . سختی. «ختم الله علی قلوبهم»

۹. اطمینان قلبی. «الا بذکر الله تطمئنّ ۹. برگشت و نفهمی. «صرف الله قلوبهم

القلوب»

۴. عقل در قرآن

۴-۱. عقل و جهل

« وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّـهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ». (بقره/ ۶۷)

و (بخاطر بیاورید) هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد (برای یافتن قاتل) ماده گاوی را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را به تمسخر می گیری؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم.

* در فرهنگ قرآن و روایات، جهل به معنای بی خردی است، نه نادانی. لذا کلمه ی «جهل» در برابر «عقل» به کار می رود، نه

در برابر علم و چون مسخره کردن دیگران، نشانه ی بی خردی است، حضرت موسی از آن به خدا پناه می برد.

ص:۱۷۹

« وَمَنْ يَرْ غَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْرَ اهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِی الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَ هِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ». (بقره/ ۱۳۰)

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند، مگر کسی که خود را (فریب داده و) بی خردی کند؟ و همانا ما او را در این جهان برگزیدیم و قطعاً او در جهان دیگر (نیز) از صالحان است.

توضیح: در قرآن، به افرادی که حقائق را نادیده انگاشته و کفران نعمت کنند، سفیه گفته می شود. چنان که به بنی اسرائیل به جهت بهانه های بی‌موردی که درباره ی تغییر قبله می گرفتند، سفیه گفته شده است: «سیقول السفهاء» در ذیل آیه ی «و لاتؤتوا السفهاء اموالکم»

امام معصوم علیه السلام فرمود: کسی که شراب بخورد، سفیه است. چنین شخصی به جای نوشیدنی های مفید و حلال، به سراغ آشامیدنی مضر و حرام می رود. کسانی که راه حق را رها نموده، بی راهه می روند، سفیه هستند و آن کس که در انتخاب رهبر و مکتب، قدم درست بردارد، عاقل است.

در حدیث می خوانیم: عقل همان چیزی است که به وسیله آن خدا عبادت شود، وگرنه شیطنت است.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (بقره/ ۷۶)

و (همین یهودیان) هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند، می گویند: ایمان آوردیم، ولی هنگامی که بعضی از آنها با بعضی دیگر خلوت می کنند، می گویند: چرا آنچه را که خداوند (درباره ی صفاتِ پیامبر اسلام) برای شما (در تورات) گشوده (و بیان کرده، به مسلمانان) بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه پروردگارتان بر ضد شما به آن استدلال کنند؟ پس آیا تعقل نمی کنید؟

۴-۲. هماهنگی عقل و دین

«... فَاتَّقُوا اللَّـهَ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّـهُ إِلَیْکُمْ ذِکْرًا ». (طلاق/ ۱۰)

...پس ای خردمندان که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید. همانا خداوند وسیله تذکر برای شما فرستاده است.

* عقل و ایمان از یکدیگر جدا نیست. « أُولِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ آمَنُوا »

* عقل از درون و وحی از بیرون، وسیله های نجات بشرند. «اولی الالباب... أَنْزَلَ اللَّـهُ إِلَیْکُمْ ذِکْرًا »

« وَقَالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا کُنَّا فِی أَصْحَابِ السَّعِیرِ ». (ملك/ ۱۰)

و گویند: اگر ما (حق را) می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در زمره اهل آتش نبودیم.

* ریشه تکذیب، عدم تعقل است. (تعالیم اسلام مطابق با عقل است، اگر تعقل می کردیم مؤمن می شدیم.)

* عقل واقعی آن است که انسان حق را بشنود، بپذیرد و پیروی کند تا از قهر الهی خود را نجات دهد. « لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا کُنَّا فِی أَصْحَابِ السَّعِیرِ »

« وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّـهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ ». (بقره/ ۱۷۰)

و هنگامی که به آنها (مشرکان) گفته شود: آنچه را خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: بلکه ما از آنچه پدرانِ خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا (از آنان پیروی می کنند) هرچند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافته بودند؟

* پیروی و اطاعت عقلانی مانعی ندارد، مورد انتقاد قرآن، تقلید از کسانی است که نه خود دارای تعقل بوده اند و نه هدایت انبیا را پذیرفته اند.

* راه حق، با عقل و وحی بدست می آید. « لَا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ »

* عقل، ما را به پیروی از وحی، راهنمایی می کند. «اتّبعوا ما انزلنا... أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ »

ص:۱۸۱

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَ بِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَیٰ إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ».

پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است، مانند کسی است که نابیناست؟ همانا تنها صاحبان خرد پند می گیرند. (رعد/ ۱۹)

* فطرت، عقل و علم در انسان، مغز و لبّی دارند که گاه به واسطه عادات، رسوم، خرافات، غرائز، روی آنها پوشیده می شود، لذا انسان باید دائماً متوجه آن هسته ی مرکزی و مغز آنها باشد.

* عقل انسان را به حقانیت کتاب آسمانی رهنمون می‌شود.«إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»

* علم مفید، محصول تعقل و تذکر است. «من یعلم، يَتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ »

* برای رسیدن به عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد. « إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ »

«يَا قَوْمِ لَاأَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْرً ا إِنْ أَجْرِ یَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَ نِی أَفَلَاتَعْقِلُونَ». (هود/۵۱)

(هود گفت:) ای قوم من! من از شما در برابر رسالتم پاداشی درخواست نمی کنم، پاداش من نیست مگر بر عهده آن کس که مرا آفریده است، پس آیا تعقل نمی کنید؟!

* تعقل، ما را به تبعیت از انبیا و پیروی از وحی راهنمایی می کند. (عقل، ضد وحی نیست؛ بلکه زمینه ساز پذیرش وحی است) «افلا تعقلون»

« أَمْ تَأْمُرُ هُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَـٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ». (طور/ ۳۲)

آیا عقل هایشان آنان را دستور می دهد به این (که به پیامبر تهمت بزنند؟) بلکه آنان خود قومی طغیانگرند؟

* «أحلام» جمع «حِلم» به معنای عقل است. از آنجا که بزرگان قریش خود را صاحبان عقل و فکر می دانستند، قرآن در این آیه می فرماید: آیا عقل آنان چنین حکم می کند که قرآن را سحر و جادو بدانند، خیر بلکه آنان در برابر حق سرکشی می کنند؟

* ریشه ی کفر و شرک، طغیان و سرکشی در برابر حق است، نه عقل و اندیشه. «أَمْ

هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ »

۴-۳. سیمای خردمندان در قرآن

* واژه «اولوا الالباب» (صاحبان خرد) شانزده مرتبه در قرآن آمده و هر مرتبه همراه با یک کمال و وصفی بیان شده است. از جمله:

۱. راز احکام را می فهمند

« وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ». (بقره/ ۱۷۹)

وای صاحبان خرد، برای شما در قصاص حیات وزندگی است تا شما تقوا پیشه کنید.

۲. آینده نگر هستند

« ...وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ». (بقره/ ۱۹۷)

و زاد و توشه تهیه کنید که البتّه بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. ای خردمندان! تنها از من پروا کنید.

۳. دنیا را محل عبور و گذر می دانند، نه توقف گاه و مقصد

« ...لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ».

خردمندان... در آفرینش آسمان ها و زمین اندیشه می کنند (و از عمق جان می گویند:) پروردگارا! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده ای، تو (از کار عبث) پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار. (آل‌عمران/ ۱۹۱)

۴. از تاریخ، درس می گیرند

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ... ». (یوسف/ ۱۱۱)

در سرگذشت های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.

۵. بهترین و برترین منطق را می پذیرند

« الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ». (زمر/ ۱۸)

کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.

ص:۱۸۳

۶. اهل تهجد و عبادت اند

« أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَ ہَ وَيَرْ جُو رَ حْمَہَ رَ بِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ». (زمر/ ۹)

آیا چنین کسی با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد، و به رحمت پروردگارش امیدوار است، بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها صاحبان مغز متذکر می شوند.

۷. در هر حال به یاد خدا هستند

« لَآيَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يَذْكُرُ ونَ اللَّـهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ».

(خردمندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلو یاد خدا می کنند.

۸. به حقانیت کتاب آسمانی ایمان دارند. (آل‌عمران/ ۱۹۱)

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَ بِّکَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ».

پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بسوی تو نازل شده حق است، مانند کسی است که نابیناست؟ همانا تنها صاحبان خرد پند می گیرند. (رعد/ ۱۹)

۹. به عهد خود وفا می‌کنند

«... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّـهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ».

(رعد/ ۱۹و۲۰)

(خردمندان) کسانی هستند که به پیمان الهی وفا می کنند و عهد (او را) نمی شکنند.

۱۰. از خدا خشیت دارند

«... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ... وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّـهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَ بَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ». (رعد/ ۱۹-۲۱)

و (خردمندان) کسانی هستند که آنچه را خداوند به پیوند با آن فرمان داده پیوند می دهند و در برابر پروردگارشان (بخاطر شناختی که دارند خشوع و) خشیت دارند و از سختی حساب می ترسند.

۱۱. اهل صبر و نماز و انفاق هستند

«... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ... وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَـٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»

و (خردمندان) کسانی هستند که برای جلب توجه پروردگارشان صبر پیشه کرده و نماز بپا داشتند و از آنچه روزیشان کردیم پنهانی و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی پاک می کنند. آنانند که سرای آخرت مخصوص آنهاست. (رعد/ ۱۹– ۲۲)

۱۲. در آیات قرآن تدبر می کنند

« كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ». (ص/ ۲۹)

(این) کتاب مبارکی است که به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان پند گیرند.

۴–۴. موارد دعوت قرآن به تعقل و تفکر

* موضوعاتی که قرآن انسان را به تعقل در آنها دعوت می کند، عبارتند از:

قرآن

« لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (انبیاء/ ۱۰)

همانا بر شما کتابی نازل کردیم که در آن وسیله ی تذکر شماست، آیا نمی اندیشید؟

آیات تکوینی و پدیده ها و نظم جهان

« وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ . وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ . وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (مؤمنون/ ۷۸– ۸۰)

و اوست که برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، چه اندک سپاس گزارید و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید و اوست که زنده می کند و می میراند و رفت و آمد شب و روز برای اوست، پس آیا نمی اندیشید؟

احکام دینی

« قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّ مَ رَ بُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِ كُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْ زُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَ بُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّ مَ اللَّـهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ». (انعام/۱۵۱) بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: چیزی را با او شریک مگیرید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید. ماییم که به شما و آنان روزی می دهیم و به کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان، نزدیک نشوید، و نفسی را که خداوند (کشتن آن را) حرام شمرده، جز به حق (مثل قصاص یا دفاع) نکشید، اینهاست آنچه خداوند شما را به آن توصیه فرموده، باشد که تعقل و اندیشه کنید.

سرگذشت پیشینیان

«

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُ ونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ ». (طه/ ۱۲۸)

پس آیا مردمانی که پیش از این مورد قهر و هلاکت ما قرار گرفتند و (اینان امروز) در خانه های آنان رفت و آمد می کنند، برای هوشیاری و هدایتشان کافی نیست؟! همانا در آن (حوادث) برای صاحبان عقل و اندیشه نشانه ها و عبرت هاست.

داستان های حکمت آموز

« ...فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُ ونَ ». (أعراف/ ۱۷۶)

پس این داستان را (برایشان) بازگو کن، باشد که بیندیشند.

ترجیح‌دادن آخرت بر دنیا

« وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَ ةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ».

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و البتّه خانه ی آخرت، برای تقوا پیشگان بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ (انعام/ ۳۲)

* عقل به خوبی تشخیص می دهد که زندگی آخرت با نعمت‌های جاویدان آن از چند روز زندگانی معدود دنیا بهتر است، لذا هرگز منافع آخرت خود را فدای لذت دنیا نمی کند. این مطلبی است که در قرآن مکرر یادآوری شده است.

ص:۱۸۶

معبودهای دیگر (غیر خدا) نفعی ندارند

«قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ . أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (انبیاء/ ۶۶ و ۶۷)

(ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمی رساند؟! اُف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!

عمل به کتاب خدا و امانت دار بودن نسبت به آن

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (اعراف/ ۱۶۹)

پس از آنان، فرزندانی (ناصالح) جانشینان آنها شدند که کتاب آسمانی (تورات) را به ارث بردند (ولی قدر آن را ندانستند) متاع ناپایدار این دنیا را می گرفتند (و با رها کردن قانون خدا) می گفتند: به زودی ما بخشوده خواهیم شد و اگر بار دیگر همان منافع مادّی پیش آید، باز هم آن را می گیرند (و قانون خدا را رها می کنند) آیا از آنان در کتاب آسمانی، پیمان گرفته نشده که جز حقّ، نسبتی به خدا ندهند؟ با این که مطالب آن کتاب و پیمان را بارها (به صورت درس) خوانده اند، (ولی در عمل، دنیا پرستند) در حالی که خانه آخرت برای اهل تقوا بهتر است. آیا تعقل نمی کنید؟

رعایت ادب و اخلاق

« إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ». (حجرات/ ۴)

همانا کسانی که از پشت حجره ها تو را می خوانند، اکثرشان تعقل نمی کنند.

* این رفتار بی ادبانه برخی مسلمانان با پیامبر را قرآن به عنوان نمونه ذکر می کند و حکم کلی آن در روایات بیان شده است؛

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دین و ادب نتیجه عقل است» و نیز می فرماید: «کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست».

تصدیق آنچه از طرف خدا آمده است

« كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ . قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ . وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ». (ملک/ ۸ – ۱۰) هر زمان گروهی در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از آنها سؤال می کنند: مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد! می گویند: آری، انذارکننده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید! و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می کردیم، جزو دوزخیان نبودیم.

رویگردانی از دین بی خردی است

اشاره

« وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ». (بقره/ ۱۳۰)

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند، مگر آن که خود را (فریب داده و) بی خردی کند.

* در روایات معصومین : نیز وظیفه اصلی عقل را، بندگی خدا دانسته‌اند ؛ از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شد: «عقل چیست؟» فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش می شود؛ آن شخص می گوید: «پس آن چه معاویه داشت، چه بود؟» فرمود: آن نیرنگ و شیطنت و شبیه عقل بود؛ ولی عقل نبود. همچنین در روایات از معصومین نقل شده است: «مؤمن به خدا ایمان نمی آورد، مگر این که تعقل کند» و «دینداری به اندازه عقل است» و «نخستین پایه اسلام، عقل است»

* دین نیز در خردورزی انسان و رشد و تکامل عقل او مؤثر است. چنانچه قرآن می‌فرماید:

« بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ».

(ما پیامبران پیش از تو را) همراه با معجزات و کتب (آسمانی فرستادیم) و به سوی تو ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم، تا برای مردم آنچه را که برایشان نازل شده روشن بیان کنی و شاید بیاندیشند. (نحل/ ۴۴)

* امام علی می فرماید: «هر که خدا را یاد کند، خداوند دلش را زنده و عقل و خردش را نورانی می گرداند» و «یاد خدا عقل ها را راهنمایی و هدایت می کند»

«وَمَا أَرْ سَـلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِ جَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَ یٰ أَفَلَمْ یَسِـیرُ وا فِی الْأَرْ ضِ فَیَنْظُرُ وا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَ ةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ».(یوسف/۱۰۹) و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی ها را که به آنان نیز وحی می کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟

* به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أفلا تعقلون»

* خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می برد. «أفلا تعقلون»

* اهمیت تعقل از نظر قرآن تا جایی است که بدترین موجودات را کسانی می داند که اندیشه نمی کنند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّـهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ ». (انفال/ ۲۲)

همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند، (کسانی هستند که نسبت به شنیدن حق) کراند (و نسبت به گفتن حق) لال هایند، آنها که تعقل نمی کنند.

* گروهی در قیامت اقرار خواهند کرد که به سخن حق گوش فرا نمی دادند و یا در آن تعقل نمی کردند و این سبب دوزخی شدن آنان شده است. «لو کنّا نسمع أو نعقل ما کنّا فی اصحاب السعیر» اگر گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، از دوزخیان نبودیم.

* ارزش انسان به خردورزی اوست، اگر تعقل نکند، بدترین جنبندگان می شود. « إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ... الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ » (آری، داشتن گوش، زبان و عقل زمانی ارزشمند است که بهره گیری صحیح از آنها شود. کسی که مثلاً با زبانش امر به معروف و نهی از منکر نمی کند، همچون آدم لال است.)

* در قرآن، افرادی که تربیت الهی را نمی پذیرند به چیزهای تشبیه شده‌اند از جمله:

گاهی به مرده تشبیه شده اند: «فانّک لا تسمع الموتی»

گاهی به چهارپایان: «اولئک کالانعام»، «یأکلون کما تأکل الانعام»

گاهی به بدتر از چهارپایان: «کالانعام بل هم أضلّ»

و گاهی به بدترین جنبنده: « شَرَّ الدَّوَابِّ »

سؤال: چرا انسان منحرف از چهارپایان بدتر است؟

جواب: ۱. حیوان بیش از آنچه که هست، نمی‌تواند رشد کند؛ ولی انسان می تواند و زمینه و امکانات رشد کامل برای او فراهم است.

۲. حیوان عقل ندارد تا خوب و بد را بفهمد و حق و باطل را بشناسد، ولی انسان های منحرف با داشتن عقل، آن را زیر پا گذارده و بر اساس هوس عمل می کنند.

۳. حیوان از یک غریزه ی ثابت پیروی می کند؛ ولی انسان منحرف از صدها هوا و هوس.

۴. انسان منحرف، هم کج می رود و هم انحراف خود را توجیه می کند.

۵. حیوان، نسبت به کسی که به او محبت کند، رام است؛ ولی انسان منحرف نسبت به خدای مهربان کفر می ورزد و بسیار ناسپاس است.

۶. حیوانات تسبیح آگاهانه دارند؛ «کلّ قد عَلِم صلاته و تَسبیحه»؛ اما انسان منحرف، آگاهانه و ازروی لجاجت ذکر و تسبیح نمی‌گوید و از خدا غافل است.

۷. حیوانات، استحقاق عذاب الهی را ندارند؛ ولی انسان منحرف به قهر او گرفتار خواهد شد.

۵. نفس در قرآن

در قرآن و روایات و دعاها، چند گونه نفس برای انسان بیان شده است:

الف) نفس امّاره: همواره انسان را به بـدی ها فرمان می دهـد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان را به سـقوط و تباهی می کشانـد. در قرآن می خوانیم: « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَ ةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَ حِمَ رَ بِّی » به درستی که نفس (انسان را) به کارهای زشت و ناروا فرمان می دهد مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

- این نفس، آنقـدر خواهش و خواسـته خود را تکرار می کنـد تا انسان را گرفتار سازد. حضـرت علی علیه السـلام می فرماید: نفس امّاره همچون فرد منافق تملق انسان را می گوید و در قالب دوست جلوه می کند تا بر انسان مسـلط شود و او را به مراحل بعد وارد کند.

- در روایات متعدد، خطرات نفس مطرح شده و راضـی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگترین دام شیطان دانسته اند. امام سـجاد صلی الله علیه و آله وسلم در دعای «مناجات الشاکین» برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است. امام علیه السـلام در این مناجات به خداوند متعال عرض می کند: من از نفسـی به تو شـکایت می کنم که به بدی ها فرمان می دهد، به سوی خطاها می رود، نسبت به انجام گناه شـتابان است، هنگامی که شری به او رسد فریاد می زند و هنگامی که قرار است، خیری از ناحیه او به کسی برسد، بخل می ورزد. به لهو و لعب تمایل شدید دارد، از غفلت و سهو و اشتباه پر شده است، به سوی گناه سرعت می گیرد و برای

توبه، مرا به طفره وامی دارد. در حدیث دیگری می خوانیم: بعد از نماز، از خدا چنین بخواهید: «الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً» حتی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به نفس خودم وامگذار.

- قرآن کریم در سوره یوسف می فرماید: پس از آن که برادران یوسف، بنیامین را در سرزمین مصرجای گذاشته و به نزد پدر برگشتند و ماجرای دس-تگیر ش-دن او

به اتهـام سـرقت بیان کردنـد، حضـرت یعقوب به آنان فرمود: « قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكَمْ أَنْفُسُكَمْ...». (یوسف/ ۸۳) (یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بـار دیگر) نفس شـما (بـا نسـبت دزدی به بنیـامین یـا تعیین کیفر گروگان گیری) مسـئله را برای شـما آراسته است... .

* تزیین و زیبانمایی زشتی ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم»، گاهی به وسیله ی زرق و برق دنیا؛ «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها وازّیّنت» و گاهی توسط نفس انسان است. « سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ »

* نفس انسان به طور طبیعی و غریزی، اگر در مدار لطف حق قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. چنانچه قرآن از زبان یوسف می فرماید:

« وَمَا أُبَرِّ ئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَ ةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَ حِمَ رَ بِّي إِنَّ رَ بِّي غَفُورٌ رَ حِيمٌ ». (یوسف/ ۵۳)

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بـدون شک همواره به بـدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است.

* خطر هوای نفس جدی است، آن را ساده نگیرید. « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَ ةٌ بِالسُّوءِ » در آیه، چهار تأکید به کار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه مبالغه و جمله اسمیه)

* نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. « لَأَمَّارَ ةٌ »

* تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «الاّ ما رحم»

* نفس امـاره تـا جـایی پیش می رود که انسـان را به اطـاعت و پرسـتش ازخود وامی دارد: « أَفَرَ أَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَـٰهَهُ هَوَاهُ ». (جاثیه/ ۲۳) پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده است.

* قرآن درباره ی دو گروه تعبیر «ختم الله » آورده است:

یکی کفار که می فرماید: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» و دیگری هواپرستان که می فرماید: «ختم الله علی سمعه و قلبه»

ص:۱۹۲

* مراد از هوا پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است. هواپرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حق را می شنود و نه دل درک صحیح دارد.

* یکی از عوامل هواپرستی، گرایش به مادیات است. چنان که در جای دیگر می خوانیم: «اخلد الی الارض و اتبع هواه»

– هواپرستی اساس محنت هاست: «الهوی اسّ المحن»

– سرچشمه ی فتنه ها، پیروی از هوس هاست..«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع»

– هواپرستی مانع عدالت است. «فلا تتّبع الهوی ان تعدلوا»

– سبب انحراف از راه خداست. «و لا تتّبع الهوی فیضلّك عن سبیل اللّه»

– سبب سقوط انسان است. «واتّبع هواه فتردی»

– و دراین آیه می خوانیم که هوا پرستی سبب مهر خوردن بر گوش و دل است. «اتّخذ الله هواه... و ختم علی سمعه و قلبه»

ب) نفس لوامه: که در سوره قیامت به آن اشاره شده است:

« لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ». (قیامت/ ۱و۲)

به روز قیامت قسم می خورم و به نفس ملامت گر قسم می خورم (که شما پس از مرگ زنده خواهید شد)

* شاید شباهت قیامت با نفس لوامه (که هر دو مورد قسم واقع شده اند) در این باشد که در دنیای کوچك وجود انسان، دادگاهی به نام نفس لوامه وجود دارد، در عالم هستی نیز دادگاهی به نام قیامت قرار دارد.

* یکی از ویژگی های انسان، داشتن وجدان اخلاقی و شناخت فطری خوبی ها و بدی ها و سرزنش و ملامت خود یا دیگران به هنگام انجام بدی ها است. « النَّفْسِ اللَّوَّامَةِ » انسان دارای حالتی است که در برابر انجام بدی ها یا کم شدن خوبی ها، هم در دنیا خود را ملامت می کند و هم در آخرت. این ملامت ها، همان ندامت و

پشیمانی است که می تواند مقدمه توبه باشد و یا بستری برای یأس و خودباختگی فراهم آورد.

* در میـان سه نفس؛ امـاره، مطمئنه و لوامه، آن که به سـرزنش هـا و حسـرت های روز قیامت شـباهت دارد، نفس لوامه است. «لااقسم بیوم القیامه... بالنفس اللوّامه»

ج) نفس مطمئنه: که در أثر نماز و یاد خـدا حاصل می شود و انسان به آرامش و اطمینان دست پیـدا می کنـد. حالتی است که تنها انبیا واولیا وتربیت شدگان واقعی دارند و در هر وسوسه و حادثه ای، پیروزمندانه بیرون می آیند و دلبسته ی خدایند.

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . ارْ جِعِي إِلَىٰ رَ بِّكِ رَ اضِيَةً مَرْ ضِيَّةً ». (فجر/ ۲۷و۲۸)

هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است.

* ازنشانه‌های نفس مطمئنه آن است که او از خداوند راضی و خدا نیز از او راضی است.

* از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد که آیا مؤمن از جان دادن خود راضی است؟ حضرت فرمود: در لحظه اول راضـی نیست؛ ولی فرشته قبض روح به او دلداری می دهد که من از پدر به تو مهربان ترم، چشمت را باز کن. او چشم باز می کند و

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام را می بیند. فرشته می گوید: اینان دوستان تو هستند. مؤمن هم با دیدن این صحنه راضی می شود و در این هنگام خطاب «یا ایّتها النفس المطمئنّه» را می شنود.

* قرآن کریم در یک آیه می فرماید: «اقم الصّلاه لذکری» نماز را به پادار تا به یاد من برسـی و در جای دیگر می فرماید: «الا بـذکر الله تطمئنّ القلوب» آگـاه باشـید که بـا یـاد خداونـد دلهـا اطمینان و آرامش پیـدا می کننـد. انسان مطمئن، از مرگ نمی هراسد، مشتاق شهادت است، به زرق و برق ها و جلوه های دنیا بی اعتنا است و به مقدرات الهی همواره راضی است.

ص:۱۹۴

فصل هفتم: فطرت انسان

اشاره

ص:۱۹۵

فصل هفتم:

فطرت انسان

۱. کاربرد فطرت در قرآن

کلمه «فطرت» از ریشه «فطر» گرفته شـده که به معنـای آفریـدن است. واژه «فطر» و مشـتقات آن اختصاص به انسان نـدارد و در مورد سایر موجودات نیز به کار رفته است؛ اما واژه «فطرت» تنها یک بار و آن هم درباره انسان به کار رفته است:

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ». (روم/ ۳۰)

روی خـود را متوجه آئین خـالص پروردگـار کن این فطرتی است که خداونـد انسـان را بر آن آفریـده؛ دگرگونی در آفرینش خدا نیست؛ این است دین و آئین محکم و استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند.

* مهم ترین ویژگی فطری انسان گرایش خداشناسی است که در قرآن کریم بر این خصلت تأکید فراوانی شده است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صـلب فرزنـدان آدم، ذریّه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشـتن ساخت (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟!

گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای این که در روز رسـتاخیز نگویید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر). (أعراف/ ۱۷۲)

ص:۱۹۶

* دربـاره چگونگی پیمان گرفتن خـدا از بنی آدم مفسـران اقوال متعـددی بیان کرده انـد که یکی از آنها این است که مراد از عالم ذرّ، همان پیمان فطرت و تکوین می باشـد. خداوند فطرت توحیدی و حق‌جویی را به صورت یک حس درونی در نهاد و فطرت همه، به ودیعت نهـاده است. همچنین در عقل و خردشان، خـداباوری به صورت یک حقیقت خودآگاه نقش می بنـدد، لذا فطرت و خرد بشری، بر ربوبیت خداوند گواهی می دهد.

* در بعضـی روایات که از امام صادق صـلی الله علیه و آله وسـلم درباره ی فطرت سؤال شـده است، امام، فطرت را همان عالم ذردانسته اند.

* خداوند، توحید را در فطرت و سـرشت انسان ها قرار داده است. «أشْـهَدَهُمْ عَلی أنْفُسِهِمْ ألَسْتُ بِرَبِّکُمْ» هر انسانی به گونه ای ربوبیت و وحدانیت خداوند را دریافته و بر آن گواه است.

« أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَ كَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِ يَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ». (اعراف/ ۱۷۳)

یا نگوییـد: پـدران ما پیش از ما مشـرک بودنـد و ما نیز فرزندانی از پس آنان بودیم (و ناچار راهشان را ادامه دادیم)؟ آیا ما را بخاطر عملکرد اهل باطل، مجازات و هلاک می کنی؟

* جـامعه و محیـط، انسـان را مجبور نمی کنـد. « أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَـا أَشْـرَ كَ آبَاؤُنَـا...» اگر گواهی بر ربوبیت در عالم ذرّ یا فطرت نبود، انسان در دنیا به راحتی خداپرست نمی شد و همواره از نیاکان خود، تقلید می کرد. « أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَ كَ آبَاؤُنَا...»

* در برخی آیات اشاره به عهد انسان با خدا می کنند که از این عهد تعبیر به فطرت شده است:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّ–هِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّ–هُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْ ضِ أُولَ–ئِكَ هُمُ الْخَاسِرُ ونَ ». (بقره/ ۲۷)

(فاسقان) کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم بستند، می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع می کنند و در زمین فساد می کنند، قطعاً آنان زیان کارانند.

* بخشی از پیمان های الهی که این آیه بر آن تأکید می کند، همان پیمان های فطری است که خداوند در نهاد همه افراد بشر قرار داده است. چنانکه حضرت علی علیه السلام فلسفه ی نبوت را شکوفا کردن پیمان فطری می داند. «و واتر الیهم انبیائه لیستأدوهم میثاق فطرته» هرگونه تعهدی که انسان بین خود و خدا داشته باشد، عهدالهی است. قوانین عقلی، فکری واحکام الهی نیز مصداق عهد الهی می باشد.

۲. ویژگی های امور فطری

توضیح: هر چیزی که این چهار ویژگی را داشته باشد، فطری است:

۱. هر سن، ۲. هر مکان، ۳. هر رژیم، ۴. هر زمان.

مثل علاقه مادر به فرزندش؛ چون در هر زمان و درهر مکان و در هر سن و در هر رژیم مادر بچه اش را دوست دارد. به همین خاطر، علاقه ی به فرزند، فطری است. فطرت معلم نمی خواهد؛ یعنی کسی در کلاس درس به مادران نمی گوید: اگر بچه دار شدید، وظیفه ی شما این است که طبق تبصره ی فلان از ماده ی فلان باید همه بچه هایتان را دوست داشته باشید. امور فطری نه کلاس و نه تمرین و نه تلقین می خواهد و اینها از علامات فطرت است؛ اما سیگار کشیدن فطری نیست، پوشیدن فلان لباس فطری نیست، چرا که هر کس در هر زمان و هر مکان آن لباس را دوست ندارد.

دین فطری است، چرا که در هر زمان، در هر مکان، در هر سن، در هر رژیم انسان گمشده ای دارد و می خواهد بداند که هستی سرچشمه اش کجاست؟ و برای چه به این دنیا آمده است و سرانجام به کجا خواهد رفت؟

ص:۱۹۸

از دلایل فطرتی بودن خدا در انسان، پناه بردن او در شدائد و سختی ها به خداوند و تقاضای حل مشکلات از درگاه او است؛ قرآن کریم نیز در آیاتی به این مطلب اشاره می کند:

« وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ». (یونس/ ۱۲)

وهنگامی که ضرری به انسان برسد، در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می خواند، ولی چون ضرر را از او برطرف ساختیم، چنان به راه خود می رود که گویی هرگز ما را برای گرفتاری که به وی رسیده بود، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران، عملکردشان زیبا جلوه می کند.

* خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب ها از روی فطرت آدمی است، در کوره حوادث تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می سوزد و از میان می رود و برای مدتی، هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. تجربه نشان می دهد که در همه ی انسان ها (گرچه به ظاهر کفر ورزند) فطرت خداجویی هست و به هنگام حوادث جلوه می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مأمور است که مردم را به این فطرت خفته توجه دهد.

۳. غبار گرفتن فطرت

سؤال: اگر خداشناسی فطری است، پس چرا انسان های زیادی وجود دارند که به خدا و خداپرستی بی تفاوت هستند؟

جواب: اولاً؛ باید یادآوری کرد که از ویژگی های امور فطری زوال ناپذیری آنهاست؛ همچنان که خداوند در آیه فطرت می فرماید: «لاتبدیل لخلق الله» در

خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست. فطرت الهی ممکن است که مورد غفلت قرار گیرد؛ اما هرگز نابود نمی شود.

ص:۱۹۹

ثانیاً؛ از خصوصیات امور فطری این است که درانسان بالقوه بوده و به مرور زمان فعلیت پیدا می کنند. این امور در آغاز تولد در انسان فعال نبوده و به مرور زمان رشد و نمو پیدا می کنند. انسان مانند بذر گیاه است که قابلیت یک گیاه کامل شدن را دارد، اما اگر شرایط لازم مانند خاک مناسب، آب، نور و... برای آن فراهم نشود و موانعی بر سر رشد آن به وجود بیاید، قابلیت آن کامل نمی شود. در نتیجه امور فطری که در سرشت همه وجود دارد، نیاز به رشد دارد و زمانی رشد صحیح پیدا می کند که درست هدایت شده باشد. بنابراین اگر در بعضی افراد برخی گرایشات فطری وجود ندارد، ممکن است که در أثر عدم پرورش صحیح، ظهورشان برای مدتی متوقف شده باشد.

به این ترتیب می توان گفت که گرایشات فطری انعطاف پذیرند و عواملی نظیر اختیار فرد، محیط اجتماعی، تعلیم و تربیت و ضربه های روحی، می توانند موجب عدم بروز آنها شوند. از طرف دیگر دامن زدن به غرایز حیوانی و امور طبیعی انسان، باعث سرکوبی جهات فطری است و در شرایطی که انسان توجه خود را معطوف به یک بعد کند، از ابعاد دیگر وجود خویش باز می ماند.

ثالثاً؛ این که مسئله ای فطری است، لازمه اش این نیست که همیشه حواس انسان به آن باشد. مثلا دوستی فرزند و علاقه به مال، فطری است؛ ولی گاهی اوقات آن را فراموش می کند، در زمان زلزله پول و فرزند و... را فراموش می کند. همین انسان در زمان جاهلیت بچه ی خود را (زنده) زیر خاک می کردند، چون عقیده داشتند که هر کس دختر دارد، آبرو ندارد و چون آبروی خود را هم دوست داشتند، این دوستی بر آن دوستی غالب می شد. علاقه ی به سلامتی فطری است؛ ولی گاهی یک فوتبالیست در حین بازی با این که زخمی شده؛ ولی توجه ندارد،

علاقه غالب می شود، عقیده ی به خداوند هم فطری است؛ ولی گاهی بعضی از مسائل مانند هوسها و غرضها، مانع این گرایش فطری می شود.

اما چطور می شود که دل آدمی غبار می گیرد؟ برخی امور در کم رنگ شدن فطرت خداشناسی انسان تأثیرگذار است، بعضی از آنها عبارتند از:

– گناه؛ دستگاه تنفسی و ریه با دود مخالف است. اولین دفعه‌ای که آدم سیگار می کشد، خیلی سرفه می کند، آنقدرمی کشد تا اینکه عادت می‌کند و لذت می برد. دود تلخی را که دستگاه تنفس انسان پس می زد، در أثر تمرین وتلقین از آن لذت می برد. گاهی فطرت انسان در أثر تکرار عوض می شود. لذا قرآن می گوید: « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا . وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». (شمس/۱۰– ۹) رستگار است کسی که روحش را تزکیه کند و باخته است کسی که فطرتش را زیر خاك کند، شیطان باعث می شود فطرت عوض شود. « اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ » (مجادله/ ۱۹)

– غرور علمی؛ کسی که چراغی را روشن کرده و کنارخودش گذارده است، درست است که تا چندمتری را می‌بیند و آن چراغ منطقه‌ای را روشن کرده است؛ اما انسان خیلی از چیزهای دیگر را نمی‌بیند و دیدش محدود است. من به کسی که خبر می داد تا چند دقیقه دیگر هواپیما به زمین می نشیند، گفتم: بگو «ان شاءالله» گفت: همه چیز خوب و دستگاه های هواپیما کامپیوتری است. حال آیا اگر کامپیوتر آمد، خدا باید فراموش شود؟

۴. مفهوم «شاکله» در قرآن

« قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ». (اسراء/ ۸۴)

بگو: هر کس بر ساختار و خُلق و خوی خویش عمل می کند، پس پروردگارتان داناتر است به کسی که به هدایت نزدیک تر است.

* «شاکله» به معنای ساختار و بافت روحی انسان است که در أثر وراثت و تربیت و فرهنگ اجتماعی برای انسان پیدا می شود. بعضی «شاکله» را به معنای فطرت گرفته اند، در حالی که فطرت ها یک دست و ثابت است و آنچه در انسان متفاوت

است، انگیزه ها، خلق و خوی، عادات و بافت فکری و خانوادگی افراد است و عمل هر کس هم در گرو آنهاست.

* رفتار انسان برگرفته از شخصیت فکری و روحی و اخلاقی اوست. «یعمل علی شاکلته» (از کوزه همان برون تراود که در اوست.)

* چون رفتارها ریشه در حالات و عادات دارد، باید از انگیزه ها و خوگرفتن های نابجا پرهیز کرد تا اعمال نابجا به صورت ملکه در نیاید. «کلّ یَعمل علی شاکلته»

۵. ستایش ها و نکوهش های قرآن درباره انسان

قرآن کریم درباره خوبی و بدی سرشت انسان دوگونه اظهار نظر کرده است؛ عالی ترین مدح ها و ستایش ها و همچنین بدترین مذمت ها و نکوهش ها در قرآن مربوط به انسان است. نزدیک به شصت آیه در قرآن کریم وجود دارد که در آنها انسان به طریقی مذمت شده و مورد نکوهش قرار گرفته است؛ در آفرینش انسان، امور متضاد قرار داده شده و این رمز تکامل است. نفس، انسان را به بدی سوق می دهد: «انّ النّفس لأمّاره بالسّوء» ولی عقل، انسان را از آن باز می دارد: «نَهی النّفس عن الهَوی» و رشد انسان در انتخاب میان این تقابل هاست که به تربیت و تزکیه انسان می انجامد.

۵-۱. ستایش های قرآن

ویژگی های منحصر به فرد انسان و برتری او بر سایر مخلوقات

در قرآن کریم انسان دارای خصلت ها و ویژگی های ممتاز و بی نظیری است که بخاطر آنها به بالاترین مقام در میان مخلوقات دست یافته است؛ در حقیقت انسان

عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است؛ انسان، مخلوق ویژه ای است که ساخت مادی او به بهترین قوام است: «احسن تقویم» و بعد از خلقت او، خداوند به خود تبریک گفت: «فتبارک اللّه».

به خاطر این ویژگی های منحصر به فرد، بر همه مخلوقات برتری یافت و مسجود فرشتگان گردید؛ یعنی فرشتگان نیز در خدمت بشر و مسخر اویند.

برخورداری از کرامت

« وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ». (اسراء/ ۷۰)

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آنها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم.

* کرامت انسان هم در خلقت و هوش وعقل و استعداد است و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم و مسجود فرشتگان واقع شدن و برخورداری از استعدادهای عالی و توانایی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل به طور نامحدود.

قابلیت پذیرش امانت الهی

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ». (احزاب/ ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.

* آیه بالاـ یکی از مهم ترین امتیازات مثبت سرشت انسانی را بیان می کند و آن قبول امانت الهی است که بنابر نظر مفسران، امانت الهی همان قابلیت تکامل به

صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهی است.

برخوردار از روح الهی است

از دیگر افتخارات انسان، برخورداری از روح الهی است که این تعبیر را قرآن درباره هیچ موجود دیگری به کار نبرده است: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از روح خودم در او دمیدم.

قابلیت فراگیری علوم و اسرار هستی

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَ-ؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ». (بقره/ ۳۱)

و خدا همه اسما (حقائق و اسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید؟

* بنابه فرموده قرآن، انسان برای دریافت تمامی علوم، استعداد و لیاقت دارد و برتری او بر فرشتگان، بخاطر علم اوست. به این معنی که خدا توانایی و قابلیت فراگیری علوم را در نهاد و سرشت آدم قرار داده است. در حالی که سایر مخلوقات مانند، ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری این همه علوم در آنها نبود.

برخورداری از فطرت الهی

انسان به نحوی آفریده شده است که فطرتاً خداشناس است و پیامبران تنها به آنها تذکر می دهند و این فطرت انسان را به او یادآوری می کنند تا غبار زندگی دنیایی را از آن بزدایند و آن را در مسیر صحیح هدایت کنند:

« الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَ-ئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ». (انعام/ ۸۲)

کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را به ستم و شرک نیالودند، آنانند که برایشان ایمنی (از عذاب) است و آنان هدایت یافتگانند.

* کلمه ی «لبس» به معنای پوشاندن است. ایمان چون فطری است، نابود شدنی نیست، بلکه غبارهایی در زندگی دنیا آن را می پوشاند.

ص:۲۰۴

توانایی تشخیص خوب و بد

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَ هَا وَتَقْوَاهَا ». (شمس/ ۸)

خداوند بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد.

* « فَأَلْهَمَهَا » از ماده الهام و در این جا به معنی القای مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است و به این ترتیب خداوند این توانایی تشخیص را در سرشت انسان قرار داد.

توضیح: انسان به حکم فطرت خوبی را می فهمد و آن را دوست دارد؛ مثلاً چند تا دزد شریک می شوند و چیزهایی را می دزدند و می گویند: «حالا عادلانه تقسیم کنیم»؛ یعنی با این که اصل کارشان غلط و اشتباه است؛ اما دم از عدالت می زند. یا این که خودش چشم چرانی می کند؛ اما وقتی می خواهد داماد شود، به مادرش می گوید: یک دختر پاک برای من پیدا کن، یا این که خودش چیزی به او بدهی برمی دارد؛ اما اگر خودش مالی داشته باشد به یک آدم امین می سپارد و می گوید تو آدم سالمی هستی این پول نزد تو امانت باشد. یعنی با این که امین نیست؛ اما امین‌بودن را دوست دارد. این را می گویند « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَ هَا...» می فهمد که خیانت بد است و امین بودن خوب است.

قابلیت جانشینی خداوند

اشاره

« وَإِذْ قَالَ رَ بُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْ ضِ خَلِیفَهً...». و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم. (بقره/ ۳۰)

* انسان بخاطر برخورداری از همه قابلیت ها و ویژگی های یاد شده، توانایی جانشینی خداوند را دارد و این قابلیتی است که خداوند تنها در وجود انسان قرار

داده است که می تواند در نمایاندن کمالات حق تعالی، کامل ترین و برترین مخلوقات باشد و صفاتش پرتوی از صفات پروردگار شود.

ص:۲۰۵

۵–۲. نکوهش های قرآن

انسان بسیار ستمگر و نادان است

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ». (احزاب/ ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، امّا او بس ستمکار و نادان است.

* نعمت های الهی به انسان (عقل، اراده، فطرت، هدایت پیامبران و ...) امانت الهی است. در امانت خیانت نکنیم که از بزرگ ترین ظلم ها است. « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... ظَلُوماً»

انسان پیوسته در زیان است

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ». (عصر/ ۲)

انسان ها همه در زیانند.

* انسان چه بخواهد یا نخواهد سرمایه های وجودی خود را از دست می دهد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود و توان و قدرت کاسته می شود. همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی انسان در دنیا است، بنابه فرموده قرآن، تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد که همان ایمان و عمل صالح است.

انسان در برابر خدا مغرور است

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ». (انفطار/ ۶)

ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟

* چرا که علت کفر وسرکشی انسان در برابر دستورات خداوند، غرور بی‌جای او

در برابر خالق خویش است.

انسان طغیان گر و کفران پیشه است

« كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ . أَنْ رَ آهُ اسْتَغْنَىٰ ». (علق/ ۶ و۷)

چنین نیست که انسان حق شناس باشد مسلماً طغیان می کند. بخاطر این که خود را بی‌نیاز می بیند!

* انسان ناسپاس است. ما او را آفریـدیم و هر چه نمی دانست به او آموختیم، اما او در برابر پروردگارش طغیان می کنـد. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى»

* انسان بخاطر آن که به غلط خود را بی نیاز می پنـدارد دست به طغیان می زند. قرآن می فرماید: « كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ . أَنْ رَ آهُ اسْتَغْنَىٰ». (علق/۶ و۷) انسان زمانی که احساس بی‌نیازی کرد گردنکشی می کند.

بچه نیاز دارد به پدر می گوید: بابا جان. همین که بزرگ شد در مقابل او می ایستد، پس ریشه طغیان احساس بی‌نیازی است.

« وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ». (زخرف/ ۱۵)

(مشرکان گفتند: ملائکه دختران خدایند) و برای او از بندگانش جزیی قرار دادند. همانا انسان، کفران پیشه آشکار است.

* انسانی که نعمت های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده، با این حال به جای این که سر بر آستان خالق خود بگذارد، راه کفران پیش می گیرد.

انسان عجول و کم ظرفیت است

« وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ». (اسراء/ ۱۱)

و انسان (شتاب‌زده و نادان) همان گونه که خیر را می طلبد، شر را هم می طلبد و انسان همواره عجول است.

« خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ». (أنبياء/ ۳۷)

انسان از عجله آفریده شده، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم.

« وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ». (هود/ ۹)

و اگر به انسان از جانب خود نعمتی بچشانیم، سپس آن را از او باز پس گیریم، همانا او نومید و ناسپاس خواهد بود.

* انسان چون حکمت الهی و مصالح امور را نمی داند، زود قضاوت می کند، مأیوس می شود و کفر می ورزد. انسان کم ظرفیت است و با از دست دادن نعمتی، از رحمت گسترده ی الهی مأیوس می شود.

انسان حریص و بخیل است

« إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا . إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا . وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ».

همانا انسان، بی تاب و حریص آفریده شده است. هرگاه بدی به او رسد، نالان است و هرگاه خیری به او رسد، بخیل است. (معارج/ ۱۹- ۲۱)

« قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ». (اسراء/ ۱۰۰)

بگو: اگر شما خزانه دار رحمت پروردگارم بودید، قطعاً از ترس انفاق (و تهی دستی) چیزی به کسی نمی دادید. و انسان تنگ نظر و بخیل است!

انسان فخرفروش است

« وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ».

و اگر پس از سختی و محنتی که به انسان رسیده، نعمتی به او بچشانیم (چنان مغرور می شود که) می گوید: همانا گرفتاری ها از من دور شد (و دیگر به سراغم نخواهد آمد) بی گمان او شادمان و فخرفروش است. (هود/ ۱۰)

انسان ضعیف است

« يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ». (نساء/ ۲۸)

خداوند می خواهد (با آسان کردن قوانین ازدواج، بار تکلیف) شما را سبک کند و انسان، ضعیف آفریده شده است.

* انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان و قدرت صبر و خودداری او اندك است. انسان آن قدر ضعیف و کم ظرفیت است که با نعمتی گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه ی کوچکی ناامید می شود:

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَ ضَ وَنَأَىٰ بِجانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا». (اسراء/۸۳)

و هرگاه که به انسان نعمتی عطا کردیم، روی گرداند و شانه ی خود را (از روی تکبر) چرخاند و چون (کمترین) گزندی به او رسد (از همه چیز) مأیوس و نومید شود.

* انسان خیلی ضعیف است، شاید بتوان گفت: ضعیف ترین موجودات انسان است. پهلوان ما کسی است که به اندازه ی وزن خودش وزنه بلند کند؛ اما مورچه به اندازه ی پنجاه برابر خودش بار می‌برد. بهترین خلبان ما آن است که چند پا بپرد و پرنده هایی وجود دارد که خیلی بالاتر از هواپیما می پرند و به طور کلی خیلی از موجودات در زاویه ها و ابعادی از انسان قویترند.

انسان بسیار جدال کننده است

« وَلَقَدْ صَرَّ فْنَا فِي هَـٰذَا الْقُرْ آنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ».

و البته ما در این قرآن از هر مثلی برای مردم متنوع بیان کردیم، و(لی) انسان بیش از هر چیز جدال کننده است. (کهف/ ۵۴)

* جدل به معنی گفتگویی است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گیرد و این نیز یکی دیگر از خصلت های نکوهیده انسان است که ناشی از زیر بار حقیقت نرفتن و توجیه کردن نابجا است.

پندپذیری انسان اندک است

اشاره

« اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَ بِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُ ونَ ».

آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده، پیروی کنید واز سرپرستانی جز او پیروی نکنید. چه اندك پند می پذیرید! (اعراف/ ۳)

ص:۲۰۹

۶. انسان نکوهش شده، انسان ستایش شده

قرآن برای انسان دو گونه صفت نقل کرده است. یکی صفت های مثبت در حد اعلی و صفت های پست. انسان که معجونی از صفات خوب و بد است، باید تلاش کند تا به آن صفات عالی برسد، انسان خاسر « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر/۲) قرار است کاری کند که عابد، عالم، صابر، شاکر و در یک کلمه خلیفه خدا باشد. از انسانی که پر ازنقطه ضعف است، می خواهیم انسانی با آن نقاط قوت بسازیم. مثل این ایت که از زمینی که تاریک و پست و زباله دان و متعفن است، می خواهیم آپارتمانی بسازیم که بلند، روشن، شیک و باامکانات باشد، چنین کاری بدون یک مهندس طراح امکان پذیر نیست و این تحول تنها در سایه لطف خدا و طرح و برنامه الهی امکان پذیر است.

معمار انسان کیست؟ چه کسی باید برنامه‌های انسان را بریزد تا بتواند با برنامه‌ریزی او را بسازد؟ آیا فلاسفه می‌توانند معمارانسان باشند؟ آیا می‌توان انسان را به دست انگلس و مارکس ها بدهیم؟ یا می‌توان به دست سلاطین بدهیم؟ جواب: یک کلمه است. خیر؛ زیرا آنها عیب هایی دارند:

- طرح دهنده باید انسان شناس باشد: دلیل ما بر اینکه اینها انسان‌شناس خوبی نیستند این است که وقتی می پرسیم؛ انسان چیست و انسان کیست؟ یکی جواب می دهند: انسان، حیوانی اقتصادی است. دیگری می گوید: انسان، حیوانی شهوانی است. یکی می گوید: یکی می گوید: انسان، همچون ماشین است برای تولید و مصرف. آنها حقیقت انسان را نشناخته اند. درست است که انسان رفاه و اقتصاد را

دوست دارد و شهوت دارد و تولید و مصرف می‌کند؛ اما انسان فقط اینها نیست. هرکس یک بعد انسان را شناخته است. مانند: ماجرای فیل شناسی در تاریکی است. از گروه‌های بالا می‌پرسی انسان چیست؟ یکی می گوید: فهمیدم! انسان

ص:۲۱۰

شکم است، پس اصل، اقتصاد است. عده‌ای دیگر می گویند: بعد دیگرانسان را گرفته اند و انسان را تعریف کرده‌اند و هرگروه قضاوت خودشان را درست می دانند. به هر مادری بگویند؛ کدام بچه خوشگل‌تر است؟ بچه خودش را می آورد. ما نمی توانیم انسانیت را در اختیار اینها بگذاریم؛ چون هیچ کدام انسان را جمیع الاطراف نشناخته اند.

این جواب ها همه دلیل بر آن است که حقیقت انسان شناخته نشده است و به قول آن مرد دانشمند «انسان موجودی ناشناخته است». کسی که می خواهد طرح بدهد، باید نقشه را بداند. این معماری که می گوید، این را این طور بساز، از کجا می گوید؟ اگر کسی خواست طرح سالمی بدهد، باید اطلاعات کاملی داشته باشد. اگر می‌خواهد ساختمان بسازد، باید خاکش و فضایش را بشناسد. آیا خاک تحمل چنین ساختمانی را دارد یا نه؟ این زمین زلزله خیز هست یا نیست؟ درآینده این خانه به خیابان برخورد می کند یا نه؟ ما دیدیم که دانشمندان و نوابغ و فیلسوف‌نماها، انسان را در حد یک حیوان که هدفش خوراک، پوشاک، مسکن، رفاه است، تنزل دادند.

- طرح دهنده باید خیرخواه بشر باشد و خطا نکرده باشد: تجربه تلخ نشان داده که سلاطین و نوابغ و گروه‌های مختلف انسان را برای رسیدن به اهداف خود می خواستند. اگر گاهی هم می گفته: این ملت با من است، خواسته پایگاه خود را حفظ کند. آیا تمام قوانینی که فلاسفه و سلاطین و نوابغ و... وضع کرده اند، همه به خیر و صلاح انسان بوده یا پر از اشتباه و همراه با آزمون و خطا بوده است؟

- قوانین بشری جاذبه ندارد: چون احتمال سودجویی وخطا و اشتباه می‌دهیم؛ اما قانون خدا جاذبه دارد؛ چون می دانم که او خدا و آفریدگار من است و برای منافع خودش هم نیست. منفعت شخصی، سازمانی و حزبی و گروهی در وجود

خـدا نیست. مرا دوست دارد. این ایمـان به خـدا باعث می شود که من قانون خـدا را مقـدس بـدارم؛ اما حقوقـدانان، انسانهایی هسـتند، مثل باقی آدمها و حقوق بگیران و به وظیفه شان عمل می کنند. در روی کره زمین از وقتی سازمان بین الملل تأسـیس شـد، تا حالا حقوق ملتهای محروم بیشتر پایمال شده است و این سازمان اهرام فشاری برای آنها بوده است. آیا این قدر که این سازمان‌ها از بودجه ملت های جهان سومی خوردند، برای آنها کار کردند؟ چه مظلومی را حمایت کردند؟ بنابراین حرف اینها جذبه ندارد. چون اینها هم انسان هایی مثل ما هسـتند، من هوا و هوس دارم، آنها هم بیشتر دارند، من اشـتباه می کنم، آنها هم بیشتر اشـتباه می کنند. من وقتی که آفریده شدم، آزاد آفریده شدم. آنها هم آزاد آفریده شدند. هیچ قداست و ارزش و تقدمی بر من ندارنـد. ممکن است زمانی با تهدیـد و تطمیع و فریب افرادی را به اطاعت وادار کننـد؛ اما اینها هیچ کدام جذبه عقلی و منطقی نمی‌آورد

ص:۲۱۲

فصل هشتم: اختیار و قدرت انسان

اشاره

ص:۲۱۳

فصل هشتم:

اختیار و قدرت انسان

۱. اختیار

انسان به طور فطری می فهمد که دارای اراده و اختیار است و دلایلی نیز وجود دارد، از جمله:

الف) تردید: گاهی آدم تردید می کند. همین تردید دلیل بر این است که ما آزاد هستیم. انسان اگر مجبور بود، هیچ وقت شک نمی کرد. این کره ی زمین مجبور است دور خود و خورشید بچرخد و هیچ وقت شک نمی کند. درخت هیچگاه شک نمی کند که امسال بهار ما سبز می شویم یا نه؟ گاو هیچ وقت شک نمی کند که بالاخره شیر بدهم یا نه؟ در اجبار شک نیست؛ اما ما شک می کنیم. می فهمیم که آزاد هستیم.

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

ب) پشیمانی: گاهی انسان یک کاری می کند و بعد پشیمان می شود. اگر آدم مجبور باشد، هیچ وقت پشیمان نمی شود. من پشیمان نیستم که چرا دندان هایم سفید است؛ چون رنگ دندان‌ها دست من نیست. اما وقتی آدم کاری را با اراده کرد، پشیمان می شود. اگر آدم مجبور باشد، پشیمان نمی شود. اگر دستت را

بلرزانی و چایی را بریزی پشیمان می شوی. مرد مرتعش هیچ وقت پشیمان نیست؛ (اگرچه ناراحت می‌شود) چون این لرزش دست خودش نیست؛ اما اگر شما دستت را لرزاندی پشیمان می شوی.

ج) تأدیب: همه ی مردم دنیا بچه هایشان را می فرستند تا ادب بیاموزند. اگر آدمی مجبور باشد، هیچ وقت او را تأدیب نمی کنند. اگر او را تأدیب می کنی، یعنی بچه می تواند ادب بیاموزد؛ اگر بچه مجبور باشد، آموختن ادب معنا ندارد.

د) انتقاد: در دنیا انسانها از همدیگر انتقاد می کنند. همین که من و شما از هم انتقاد می‌کنیم، انتقاد دلیل بر این است که من می توانستم این کار را نکنم؛ اما اگر آدم مجبور باشد دیگر انتقاد معنا ندارد، مثل این است که من از درخت گردو انتقاد کنم که چرا گردوهایت بالا هستند. کمی پایین تر بود بهتربود. دست خود درخت گردو نیست که گردویش کجا باشد.

گاهی انسان کارش را توجیه می کند و معتقد می شود که همه ی کارها دست خداست و خودش را در حاشیه امن قرار می‌دهد که من تقصیر نداشتم. آری، همان خدایی که همه ی کارها دست اوست، یکی از کارهایش این است که به ما عقل و اراده داده است.

قرآن و اختیار انسان

علاوه بر دلایل وجدانی، آیات قرآن کریم نیز بر اراده و اختیار انسان دلالت می کنند:

اول: انسان در انتخاب مسیر زندگی مختار است

« وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ... ». (کهف/ ۲۹)

و بگو: حقّ از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود.

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ». (إنسان/ ۳)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.

* در قرآن مجید، بارها به مسئله ی آزادی انسان در انتخاب راه و عقیده اشاره شده است؛ یعنی با این که خداوند مردم را به سوی خویش هدایت می فرماید؛ امّا هرگز انسان را مجبور نمی کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز حق مجبور کردن مردم را نداده است؛ بلکه فقط از آن حضرت خواسته که به مردم تذکر دهد و راه را به آنان یادآوری کند. «انّما انت مذكّر. لست علیهم بمصیطر». بنابراین خداوند راه تقوا و فجور را از راه فطرت به انسان الهام می کند و از بیرون هم انبیا علیهم السلام را برای راهنمایی می فرستد و این خود انسان است که با اراده و اختیار کامل راه حق یا باطل را برمی گزیند.

ویژگی منحصر به فرد انسان که او را ممتاز و سرآمد خلقت قرار داده است، برخورداری از اختیار است. اگر خدا می خواست، می توانست کاری کند که او انسان خوبی باشد؛ اما خدا می گوید: برنامه ما این طور نیست که کسی را با زور و اجبار به راه مستقیم بداریم. ما انسان را آزاد می گذاریم، او هرکس هر کاری خواست بکند؛ چون اگر مردم مجبور بودند که خوب باشند، مثل زنبور عسل می‌شدند، زنبور عسل مجبور است عسل بدهد، این طور نیست که زنبور عسل بگوید ما سه‌شنبه عسل نمی دهیم. حالا چهارشنبه یک خرده عسل می دهیم. پنج‌شنبه را تعطیل می‌کنیم. زنبور عسل بالاجبار عسل می دهد و گاو بالاجبار شیر می دهد. اگر انسان بالاجبار خوب شود، تازه مثل زنبور عسل می شود. شرافت به این است که آزاد باشد. اگر خواست، خوب شود و اگر خواست بد. ارزش ما به آزادی است. اگرهمه انسانها لال شوند و گفته شود چه آدم های خوبی؛ اصلاً غیبت نمی کنند، مورد قبول نیست. ارزش انسان به این است که زبان داشته باشد

و رذایل اخلاقی انجام ندهد. با این که عصبانی می شود و قوه خشم و غضب هم دارد؛ اما فحش نمی دهد. این کمال است؛ یعنی ارزش انسان به اختیار اوست.

دوم: خدا به اجبار هدایت نمی کند

« قُلْ فَلِلَّـهِ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ». (انعام/ ۱۴۹)

بگو: دلیل روشن و رسا تنها برای خداوند است، پس اگر می خواست همه ی شما را (به اجبار) هدایت می کرد.

* خداوند، با فطرت توحیدی که در انسان قرار داده و با هدایت انبیا و عقل، حجّت را بر مردم تمام کرده و راه خیر و شرّ و پایان نیک یا بد هر کدام را هم بیان نموده است. برای خطاکاران هم راه توبه و جبران را باز گذاشته است. معجزه های روشن انبیا و شیوه ی نیکوی دعوت و استدلال های محکم آنان و سازگاری دین با فطرت و عقل، حجّت را بر مردم تمام کرده است.

و با این همه، مشرکان دلیلی بر شرک خود ندارند و اگر راه غیر خدا را بپویند، از لجاجت و عدم بکارگیری فکر و عقل و بکارگیری هوا و هوس بوده است.

* در روایات آمده که خداوند درقیامت به انسان می فرماید: آیا راه حق را می دانستی یا نمی دانستی؟ اگر بگوید: می دانستم، می پرسد: چرا عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم، می پرسد: چرا در پی یاد گرفتن نبودی؟ این است حجت بالغه ی خدا بر مردم.

سؤال: بر اساس آیه: « سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّـهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا... ». به زودی کسانی که شرک ورزیده اند، خواهند گفت: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم... . (انعام/ ۱۴۸)

این آیه سخن مشرکان را نقل می کند که اگر خدا از شرک ما راضی نیست، چرا ما را از آن باز نمی دارد، پس شرک ما مورد رضای خداست؟!

ص:۲۱۷

جواب: هیچ عملی از مَدار قدرت خدا بیرون نیست؛ لیکن اراده و مشیت خدا آن است که انسان راه خود را آزادانه انتخاب کند. دولت که آب و برق و گاز را به منزل ما می آورد، این امکانات، دلیل راضی بودن دولت به سوءاستفاده ما نیست. او به انسان عقل داده و وحی فرستاده است و راه حق و باطل را به او نشان داده و او را در انتخاب آزاد گذاشته؛ ولی اراده و اختیار انسان، نشانه راضی بودن خدا به خلاف کردن ما نیست. خداوند، خواهان ایمان اختیاری مردم است نه اجبار آنان به ایمان آوردن. در قرآن بارها آمده است که: اگر خدا می خواست، همه را هدایت می کرد و پیامبر هم حق اکراه و اجبار مردم به ایمان را ندارد.

سوم: ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی

« رُ سُلًا مُبَشِّرِ ینَ وَمُنْذِرِ ینَ لِئَلَّا یَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّ-هِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّ سُلِ وَكَانَ اللَّ-هُ عَزِیزًا حَكِیمًا ». (نساء/ ۱۶۵)

پیامبرانی (را فرستادیم) که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از پیامبران، برای مردم بر خداوند حجتی نباشد و خداوند همواره شکست ناپذیر و حکیم است.

* روشن است که فرستادن پیامبران ودستورات دینی که در قالب امر و نهی برای انسان آمده است، مستلزم اختیار داشتن انسان است، درغیر این صورت مطالب قرآن بی معنی خواهد بود. همچنین پیش فرض آیاتی که احکام دینی را برای انسان تبیین می کنند، مختار بودن انسان است.

چهارم: بشارت به کارهای نیک و نکوهش نسبت به کارهای بد

« إِنَّا أَرْ سَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِیرً ا وَنَذِیرً ا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِیمِ ». (بقره/ ۱۱۹)

(ای رسول!) ما تورا به حق فرستادیم تا بشارت گر و بیم دهنده باشی و تو مسئول (گمراه شدن) دوزخیان (و جهنم رفتن آنان) نیستی.

* بشارت و انذار و بهشت و جهنم از نشانه ی اختیار انسان است. آنچه بر خداوند لازم است، قراردادن پیامبری در درون(که همان عقل و فطرت باشد) و

فرستادن پیامبری معصوم با منطقی حق. حال مردم خودشان هستند که آزادانه راه حق را می پذیرند و یا سرسختانه لجاجت می کنند و به باطل می‌روند.

پنجم: انسان با عمل اختیاری اش مورد آزمایش قرار می گیرد

« إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ». (کهف/ ۷)

ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم، کدامینشان بهتر عمل می کنند؟

* این آیات نیز بر اختیار انسان دلالت می کند؛ چرا که آزمایش در جایی است که انسان دارای اختیار است و می تواند در آن قبول یا مردود شود.

ششم: پاداش و عقوبت انسان

« مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَـٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ». (غافر/ ۴۰)

هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود و هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته ای انجام دهد، پس اینانند که داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی داده می شوند.

* هر انسانی به حکم عقل درمی یابد که مجازات فردی که بی اختیار مرتکب خلافی شده است، نادرست است و بدیهی است که از خدای حکیم هرگز چنین عملی سرنمی زند.

هفتم: تغییر سرنوشت دست خود انسان است

« ...إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّـهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ». (رعد/ ۱۱)

خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد، مگر آن که آنها خود را تغییر دهند و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

ص:۲۱۹

* انسـان تاریـخ را می سـازد، نه آن که اقتصـاد، جبر تاریـخ و محیط، انسان را بسازد. البته محیط و اقتصاد بی أثر نیست، لیکن نقش اصلی با اراده ی انسان است و هیچ یک از آنها انسان را مجبور نمی کند.

هشتم: پشیمانی انسان در قیامت

« قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّـهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ». (انعام/ ۳۱)

قطعاً کسانی که دیدار خداوند (در قیامت) را تکذیب کردند، زیانکار شدند، همین که ساعت موعود ناگهان به سراغشان آید، در حالی که بار سنگین گناهان خویش را بر پشتشان می کشند، گویند: دریغا از آن کوتاهی هایی که در دنیا کرده ایم، آگاه باشید که چه بد باری است آنچه به دوش می کشند.

« وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّـهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ». (بقره/ ۱۶۷)

و (در آن موقع) پیروان گوینـد: ای کـاش! بـار دیگری برای مـا بود (که به دنیـا برمی گشتیم) تا از این پیشوایان بیزاری جوئیم، همان گونه که آنها (امروز) از ما بیزاری جسـتند. بـدین سان خداوند اعمال آنها را که مایه حسـرت آنهاست، به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش دوزخ، بیرون آمدنی نیستند.

* اعتراف و حسرت، نشانه ی آزادی انسان در عمل و اختیار است. اگر چنین نبود، پشیمانی و حسرت و تصمیم مجدد دراو راه نداشت. پشـیمانی و حسرت، نشانه ی آن است که می توانستیم کار دیگری انجام دهیم. تصمیم مجدد، حکایت از آن دارد که انسان می تواند با اراده و اختیار، هر راهی را که صلاح بداند، انتخاب کند؛ زیرا می توانست خوب عمل کند و نکرد.

نهم: آیاتی که انسان را به تغییر سرنوشتش امر می کند

«... وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ». (آل عمران/ ۱۰۲)

...و نمیرید مگر این که مسلمان باشید.

ص:۲۲۰

* اگر انسان در اعمال و سرنوشت خود مجبور و بی اختیار بود، خداوند نمی فرمود «نمیرید مگر این که مسلمان باشید» و این آیات نیز دلالت می کند که انسان بخاطر داشتن اختیار، در سرنوشت و عاقبت خود نقش دارد.

دهم: حکمت اختلاف مردم

« وَلَوْ شَاءَ رَ بُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ ». (هود/ ۱۱۸)

و اگر پروردگارت می خواست، هر آینه همه ی مردم را (با اجبار)، یک امت واحده (و دارای یک عقیده ی حق) قرار می داد، در حالی که همچنان اختلاف می ورزند.

* اختلاف مردم، آزادی آنان را می‌رساند. «لو شاء... وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ »

سؤال: مطابق آیاتی مانند: « یَمْحُو اللَّـهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ ». (رعد/ ۳۹)

خداوند هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اُم الکتاب تنها نزد اوست.

آیا مشخص کردن «تقدیر انسان در ام الکتاب» نشانه‌ی عدم اختیار انسان نیست؟

جواب: آنچه از آیات و روایات بدست می آید، مقدرات الهی چندگونه است:

۱. اموری که مصلحت دائمی دارد؛ لذا قانونش هم دائمی است. مثل آیات «ما یبدّل القول لدیّ» در کلام ما تبدل راه ندارد. «کلّ شیء عنده بمقدار» هر چیزی در نزد پروردگار دارای حساب و کتاب دقیقی است. این گونه مقدرات در لوح محفوظ ثبت است. «فی لوح محفوظ» و فقط مقربان الهی به اذن خداوند می توانند بر آن آگاه شوند. «کتاب مرقوم یشهده المقرّبون».

۲. اموری که غیرحتمی است و مصالح آنها تابع اعمال و رفتار مردم است، مثل توبه کردن که عفو را درپی دارد و یا صدقه دادن که دفع بلا را به همراه دارد و یا ظلم و ستم که بخاطر مفسده اش قهر الهی را به دنبال دارد؛ یعنی خداوند متعال در اداره ی نظام آفرینش دست بسته نیست و با حکمت و علم بی نهایتی که دارد، می تواند با تغییر شرایط، تغییراتی در آفرینش و قوانین آن بدهد. بدیهی است که

این تغییرات، نشانه جهل خداوند متعال و یا تجدید نظر وپشیمانی او نیست؛ بلکه این تغییرات بر اساس حکمت و تغییر شرایط و یا پایان دوره ی آن امر است.

قرآن در این زمینه نمونه های زیادی را بیان کرده که به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف) «اُدعونی استجب لکم» دعا کنید تا مستجاب کنم. انسان با تضرع و دعا می تواند مصالح خود را بدست آورد و سرنوشت خود را تغییر دهد.

ب) «لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً» شاید خداوند با پدید آمدن شرایط لازم، برنامه جدیدی را بوجود آورد.

ج) «کلّ یوم هو فی شأن» خداوند، هر روز در شأن مخصوص همان روز است.

د) «فلّما زاغوا، ازاغ الله » چون راه انحرافی را انتخاب کردند، خدا هم منحرفشان ساخت.

ه) «و لو انّ اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات» با ایمان و تقوا، مسیر قهر الهی به لطف و برکت تغییر می یابد.

و) «ان الله لا یغیّر مابقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم» خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنها خودشان را تغییر دهند.

ز) «الاّ مَن تاب و آمن و عمل عملا صالحاً فاولئک یبدّل الله سیئاتهم حسنات» کسانی که توبه کنند، ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، خداوند بدی های آنان را به خوبی و حسنه تبدیل می کند.

ح) «ان عُدتم عُدنا» اگر شما برگردید، ما هم برمی گردیم.

یازدهم. نقش محیط در اراده انسان

جبری ها می گویند: انسان از خودش اختیاری ندارد. هر کاری که می کند، کار خداست و خدا خواسته که تو این کار را بکنی و تو هیچ نقش در انجام دادن یا ندادن آن نداری جز اینکه یک وسیله هستی. عده ای از سلاطین و خلفا و حکام تبلیغ جبر می کردند؛ چرا که می خواستند به مردم بگویند: خدا خواسته ما بر شما حکومت کنیم. خدا تو را کتک خور و ما را کتک زن خلق کرده است، دست من

نیست. بخاطر این که بگویند: ما باید حاکم باشیم و تو باید محکوم باشی. حاکم این عقیده را تبلیغ کرد تا پشتوانه حکومتش شود.

بعضی از مکاتب غربی هم می گویند: یک ماشین اقتصادی است. ساخته تصادف است، یک موجود مجبور است. مثل آسانسور که دکمه اش را زدی، خودش تا طبقه پنجم می‌رود. دکمه انسان را زده اند تا همین طور کار کند. حالا یا جبر الهی یا جبر اقتصادی یا جبر اجتماعی انسان را به سمت خاصی می برد. برخی مکتب ها انسان را یک موجود مجبور، در حد یک حیوان یا یک موجود بیهوده دانسته‌اند. وقتی زندگی مادی شد، می گوید: کار کن برای این که بخوری. برای این که بتوانی کار کنی و همین طور کار کن برای خوردن و بخور برای کار کردن. مکاتب مادی انسان را هفتاد سال در این مدار می چرخانند؛ ولی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: انسان خلیفه خداست. این خیلی مهم است. پس قائم مقام خدا باید کارهای خدایی بکند. اسلام می گوید: انسان اراده دارد و با اراده اش می تواند در برابر همه چیز بایستد و طبیعت را بشکند. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که توانایی غلبه انسان بر محیط را نشان می دهد:

« الْأَعْرَ ابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ». (توبه/ ۹۷)

بادیه نشینانِ عرب (بخاطر دوری از تعلیم و تربیت و سخنان پیامبر) در کفر و نفاق شدیدترند و به این که حدود آنچه را خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند سزاوارتر و خداوند دانا و حکیم است

* اعرابی بودن به معنای دوری از فرهنگ دینی و تعالیم آسمانی است. مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه بودند: شهرنشین و بادیه نشین.

* محیط اجتماعی و فرهنگی انسان، در بینش و موضع گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثر است. «الاعراب اشدّ کفراً» اما اراده انسان می تواند بر محیط غلبه کند. قرآن کریم نمونه هایی را مثال می زند:

« وَمِنَ الْأَعْرَ ابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّ-هِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُ بَاتٍ عِنْدَ اللَّ-هِ وَصَلَوَاتِ الرَّ سُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْ بَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّ-هُ فِي رَ حْمَتِهِ إِنَّ اللَّ-هَ غَفُورٌ رَ حِيمٌ ».

امّا برخی از عرب های بادیه نشین، کسانی هستند که به خداوند و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند، وسیله ی قرب به خدا و (جلب) دعا و صلوات رسول می دانند. آگاه باشید که همین انفاق ها، برای آنان موجب قرب است. به زودی خدا آنان را در رحمت خویش وارد می کند. همانا خداوند آمرزنده و مهربان است. (توبه/ ۹۹)

* بادیه نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی گیرد. « وَمِنَ الْأَعْرَ ابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّ-هِ...»

«وَقَالَ رَ جُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْ عَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَ جُلًا أَنْ يَقُولَ رَ بِّيَ اللَّ-هُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَ بِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّ-هَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِ فٌ كَذَّابٌ».(غافر/ ۲۸)

و مردی با ایمان از آل‌فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را که می گوید: پروردگار من خداوند است بکشید؟! در حالی که او از طرف پروردگارتان با دلایل روشن نزد شما آمده است، اگر او دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست ولی اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه را به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، همانا خداوند کسی را که اسرافکار (و) بسیار دروغگو است هدایت نمی کند.

* نظام و تشکیلات و جامعه و محیط فاسد، دلیل اجبار انسان بر ارتکاب جرم نیست. (در نظام فرعونی نیز افراد مؤمن پیدا می شوند) «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»

« وَضَرَ بَ اللَّ-هُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَ أَتَ فِرْ عَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَ بِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْ عَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ». (تحریم/ ۱۱)

و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند، به همسر فرعون مثل زده است. آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و کردار او نجات بده و مرا از گروه ستمگر رهایی بخش.

* زن فرعون تحت تأثیرمحیط قرار نگرفت و جامعه شخصیت او را نساخت. او با منطق در برابر رژیمی فاسد ایستاد. او ثابت کرد که بسیاری از شعارهایی که در طول زمان، جزو فرهنگ مردم شده، غلط است و باید آن را عوض کرد. مانند این که می گویند: خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو، اما او گفت: من هم رنگ جماعت نمی شوم و رسوا هم نمی شوم.

توضیح: فشار محیط و جامعه، وابستگی اقتصادی، زن بودن، تقاضای همسر و ترس از آوارگی، هیچ کدام دلیل بر بی دینی نمی شود. « وَضَرَ بَ اللَّ–هُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَ أَتَ فِرْ عَوْنَ ...»

برخی می گویند: شخصیت انسان مطابق با طبقه و گروهی که در آن زندگی می کند، شکل می‌گیرد؛ یعنی هر کس در هر جوی که قرار گرفت، فکرش هم همان جور می شود. آیه این منطق را رد می کند.

از قرآن درس گرفتیم؛ اگر کسی اراده کند که راهی را انتخاب کند، طبقه و جامعه نمی تواند جلوی اراده او را بگیرد وانسان برخلاف جامعه ای که در آن رشد کرده، می تواند گام بردارد، زن نوح در خانه نوح، سالها دعوت حق را شنید. خانه مذهبی، شوهرش پیغمبر، نیاز اقتصادی به شوهر دارد و نان شوهر را می خورد، بر خلاف جریان اقدام می کند؛ چون اراده کرده بود که خیانت کند و چون نخواست حرف رسول الهی را گوش بدهد و راه فطرت و حق و حقیقت را برود، پس این

حرف درست نیست که جوّ آدم را می سازد؛ بله جوّ درآدم های بی اراده تأثیرگذار است. آدمی که اراده و هدف داشته باشد، جوّ نمی تواند در او تأثر بگذارد.

زن فرعون، درخانه فرعون و با فراهم بودن کلیه وسایل رفاهی و تفریحی و زینتی و... بزرگ شد؛ اما این زن علیه رژیمی که در آن بزرگ شد و تربیت شد، گام برمی دارد، البته طبقه ومحیط مؤثر است؛ اما نقش صددرصد و کامل در انسان

ص:۲۲۵

ندارد. پس اصل اراده است نه محیط، محیط مؤثر است؛ اما علت تامه نیست. برق مهم است؛ اما شبی که برق نیست، اگر کسی بخواهد، می تواند مطالعه کند. برق در مطالعه کردن مؤثر است؛ ولی اراده دانشجو در مطالعه أثرش بیشتر است. مهمتر از همه جوهر و اراده آدم است. محیط و طبقه و معلم همه أثر دارد؛ اما اگر کسی بخواهد أثر همه اینها را خنثی می کند، مثل این دو زن.

محیط در زندگی ما أثر می کند، به همین دلیل هم گفته اند هجرت کن:

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ». (نساء/ ۹۷)

همانا کسانی که فرشتگان، جانشان را می گیرند، درحالی که بر خویشتن ستم کرده اند، از آنان می پرسند: شما در چه وضعی بودید؟ گویند: ما درزمین مستضعف بودیم (و به ناچار درجبهه ی کافران قرار داشتیم) فرشتگان (در پاسخ) گویند: مگر زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؟ آنان، جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.

* گفتیم که محیط و جوّ بر انسان تأثیر می‌گذارد، لذا انسان باید با هجرت، فشار محیط را درهم بشکند. «فَتُهاجِرُوا»

اگر می توانید، محیط را تغییر دهید، وگرنه از آنجا هجرت کنید تا مؤاخذه نشوید. «أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها»

دوازدهم: خدا کسی را گمراه نمی کند

« وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا... ».

و کسانی که شرک ورزیدند، گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم... . (نحل/ ۳۵)

* مسأله جبر، یکی از توجیهات نابجای مشرکان است که می گفتند: خداوند خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او می خواست، ما مشرک نبودیم. این

مطلب در آیه ۱۴۸ سوره انعام و آیه ۲۰ سوره زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است.

* عقیده به جبر در میان مشرکان نیز بوده است. «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ»

سؤال: آیا همین که خداوند جلوی انحراف مردم را نمی گیرد، نشانه‌ی رضایت او نیست؟

جواب: خیر؛ زیرا خداوند اسباب هدایت مردم را فراهم کرده است، پیامبران و کتاب ها فرستاده است، پس نمی خواسته کسی منحرف شود؛ ولی کسی را هم بر ایمان آوردن مجبور نکرده است. دست آخر این ما هستیم که یا پیروی از خدا و رسولانش را می‌پذیریم یا از آن سرباز می‌زنیم. در هردوصورت باید از انتخاب خود بهره ببریم. به عنوان مثال، منبع آبی وجود دارد که وزارت نیرو و سازمان آب آن را ساخته و از آنجا هدایت می شود و مسیر لوله‌کشی هم دست ما نیست؛ اما بالاخره آب در اختیار ما هست. درست است که منبع آب و لوله کشی و خیابان دست ما نیست؛ اما بالاخره در لحظه ی آخر شیر را چه کسی باز می کند؟ چون شیرآب را ما باز و مصرف می‌کنیم، پس پول آب را هم باید بدهیم.

« قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَ اطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ». (أعراف/ ۱۶)

(شیطان) گفت: پس بخاطر آن که مرا گمراه کردی! من هم برای (فریب دادن) آنان حتماً بر سر راه راست تو (به کمین) خواهم نشست.

* نافرمانی و گناه خود را به تقدیر و قضا و قدر الهی نسبت دادن، کاری شیطانی است. «قالَ فَبِما أَغْوَيْتَنِی»

سیزدهم: اراده انسان مطلق و تمام کننده نیست

اشاره

« وَلَا تَقُولَنَّ لِشَىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا . إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّـهُ وَاذْكُرْ رَ بَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَنْ يَهْدِيَنِ رَ بِّى لِأَقْرَ بَ مِنْ هَـٰذَا رَ شَدًا ». (کهف/ ۲۳ و ۲۴)

ص:۲۲۷

درباره ی هیچ چیز و هیچ کار، مگو که من آن را فردا انجام می دهم، مگر آن که (بگویی:) اگر خدا بخواهد و اگر فراموش کردی (گفتن: ان شاءاللّه، همین که یادت آمد) پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک تر است، راهنمایی کند.

* گفتنِ «ان شاءالله» که اعتقاد به قدرت و مشیت الهی را می رساند، اعتقاد و باوراولیای الهی است. چنان که در قرآن نیز از زبان پیامبران نقل شده است. یعقوب به فرزندانش می گوید: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَالله آمِنِينَ» وارد مصر شوید، إن شاءاللّه در امانید، خضر به موسی می گوید: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَالله صابِراً» اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت. حضرت شعیب به حضرت موسی می گوید: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَالله مِنَ الصَّالِحِينَ» و حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم می گوید: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَالله مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

البته مراد از گفتن «إِنْ شاءَاللَّهُ» و «أَعُوذُ بِاللَّهِ» و امثال آن، لقلقه ی زبان نیست؛ بلکه داشتن چنین بینشی در تمام ابعاد زندگی و در باور و دل انسان است. امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در نوشته های خود نیز «إِنْ شاءَاللَّهُ» را فراموش نکنید. روزی دستور داد، نامه ای بنویسند، هنگامی که نامه را بدون «إن شاءالله» دید، فرمود: «کیف رجوتم أن یتم هذا؟» چگونه امید دارید که این کار به سامان برسد؟ پیامبر

اسلام هنگام ورود به قبرستان می فرمود: «و انا ان شاءالله بکم لاحقون» اگر خدا بخواهد ما هم به شما خواهیم پیوست، در حالی که مرگ، حتمی است.

* انسان در عین حال که اراده دارد و آزاد است؛ ولی به طورکامل مستقل نیست و همه ی کارها به او سپرده نشده که بدون خواست خدا هم بتواند کاری انجام دهد؛ یعنی انسان نه مجبور است و نه اختیار تمام امور به او داده شده است؛ بلکه آزادی انسان در سایه ی مشیت خداوند است. «إِلَّا أَنْ يَشاءَاللهُ»

ص:۲۲۸

* انسان پیوسته نیازمند خداست و در هر کاری باید خود را وابسته به اراده ی الهی بداند. «لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ»

* در روایات معصومین آمده است که «لاجبر و لاتفویض» یعنی نه جبر است و نه واگذاری کامل همه چیز به انسان. گروهی همه کارها را از جانب خدا می دانند و می گویند که انسان هیچ نقشی ندارد، همه را از خدا می دانند. بعضی ها هم از خدا غافل هستند و نمی دانند که اصل قدرت از خداست. بنابراین اراده انسان در چارچوب اراده خداوند است.

۲. قدرت انسان

قدرت انسان را به چند نوع می توان تقسیم کرد:

الف) قدرت طبیعی و علمی

انسان می تواند با این توانایی بر طبیعت فائق شود. همان طور که قرآن می فرماید: «سَخَّرَ لَکُمْ، مُتاعٌ لَکُمْ، خَلَقَ لَکُمْ» به عنوان مثال، می تواند در برابر زلزله خانه ای ضد زلزله بسازد؛ می تواند با جاذبه ی زمین مبارزه کند و پرواز کند و خودش را از زمین بکند. می تواند از دریا استفاده کند: « وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا ». (نحل/ ۱۴) می تواند موجودات زنده و حیوانات را تحت امرخودش در

بیاورد: « وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَکُمْ فِیهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ ». (نحل/ ۵) می تواند مهار کند و از آنها بارکشی کند و...

علاوه بر این، انسان می تواند بر موجوداتی مانند جن سلطه پیدا کند که در قرآن به آن اشاره شده است:

« وَالشَّیَاطِینَ کُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ . وَآخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ ». (ص/ ۳۷ و۳۸)

و جن های سرکش را (مسخّر او ساختیم) هر بنّا و غوّاصی از آنها را . و گروه دیگری از جن ها که در غل و زنجیر (و تحت سلطه ی او) بودند.

نمونه هایی از قدرت علمی و تکنولوژیکی در قرآن ذکر شده است، مانند:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُ ونَ».

و به او (داود) فن زره سازی برای شما را آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند، پس آیا شما شکرگزار هستید؟! (أنبیاء/ ۸۰)

« قَالَ مَا مَكَّنِّى فِيهِ رَ بِّى خَيْرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَ دْمًا . آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِى أُفْرِ غْ عَلَيْهِ قِطْرًا ». (کهف/ ۹۵ و۹۶)

(ذوالقرنین در پاسخ) گفت: آنچه پروردگارم در آن به من قدرت داده، (از کمک مالی شما) بهتر است. پس مرا با نیرویی کمک کنید تا میان شما و آنان سدّی محکم بسازم. پاره های آهن برای من بیاورید تا آنگاه که میان دو کوه (با انباشتن پاره های آهن) برابر شد، گفت: بدمید؛ تا وقتی که آن را (مانند) آتشی گرداند، گفت: مس گداخته و آب شده بیاورید تا روی آهن ها بریزم.

* علاوه بر قدرتی که از دانش و صنعت بدست می آید و مورد تأیید قرآن و انبیا هم هست، قرآن کریم از قدرت و توانایی سخن می گوید که نامشروع است و در راه نادرست استفاده می شود:

« ...وَلَـٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُ وا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّ قُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْ ءِ وَزَوْجِهِ... ». (بقره/ ۱۰۲)

و لکن شیاطین، کفر ورزیدند که به مردم سحر و جادو می آموختند... آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیافکنند... .

* سحر و جادو واقعیّت دارد و در زندگی انسان مؤثّر است. «يُفَرِّقُونَ بِهِ»

ب) قدرت اجتماعی و سیاسی

قدرت اجتماعی، هم می تواند مشروع باشد، مثل قدرتی که اولیای خدا دارند و هم می تواند نامشروع باشد. مثل قدرتی که طاغوت ها دارند. انبیا و طاغوت هر دو در جامعه نفوذ دارند و جامعه را می توانند با خودشان همراه کنند. منتها به صورت درست یا نادرست.

« أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ». آیا آنان رحمت پروردگارت (در مورد تعیین پیامبر) را (میان خود) تقسیم می کنند درحالی که ما معیشت آنان را درزندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم (تا چه رسد به اعطای مقام والای نبوت) و درجات بعضی انسان ها را بر برخی دیگر برتری دادیم تا برخی از آنان برخی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است. (زخرف/ ۳۲)

* تفاوت هایی که میان مردم است، باید سبب پیوستگی و تعاون و استخدام بعضی توسط بعضی باشد، نه سبب استثمار و فخرفروشی و تحقیر دیگران. «سُخْرِيًّا» یعنی گروهی از انسان ها گروه دیگر را به کار گیرد و آن را استخدام کند، نه اینکه ظلم و ستم کند.

* اندیشه جامعه بی‌طبقه، خیالی بیش نیست. (خدای حکیم، خود تفاوت هایی قرار داده تا مردم به یکدیگر احساس نیاز کنند و با کمک به یکدیگر در سایه اجتماع رشد کنند) « وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ »

* اجیر شدن و اجیر گرفتن و استخدام بعضی انسان ها توسط بعضی دیگر، امری مجاز و مشروع است. « لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا »

* جامعه ی پایدار و اقتصاد سالم، وابسته به تعاون و بهره گیری از توان نیروهای مختلف انسانی است. « لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا »

ج) قدرت روحی

عالی ترین نمونه این قدرت، معجزات پیامبران و اولیای الهی است که در قرآن نمونه های فراوانی از آن نقل شده است:

« وَرَ سُولًا إِلَىٰ بَنِی إِسْرَ ائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَ بِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْرً ا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِ ئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَ صَ وَأُحْیِی الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا تَأْکُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُ ونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ ». (آل عمران/ ۴۹)

و (عیسی را به) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (فرستاد تا بگوید) که همانا من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام. من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، پس درآن می دمم، پس به اراده و اذن خداوند پرنده ای می گردد. و همچنین با اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می کنم و از آنچه می خورید و آنچه درخانه هایتان ذخیره می کنید به شما خبر می دهم، براستی اگر ایمان داشته باشید در این معجزات برای شما نشانه و عبرتی است.

« فَسَخَّرْ نَا لَهُ الرِّ یحَ تَجْرِ ی بِأَمْرِ هِ رُ خَاءً حَیْثُ أَصَابَ ». (ص/ ۳۶)

پس ما باد را مسخر او ساختیم که به فرمان او هر کجا می خواهد به نرمی و آرامی حرکت کند.

از دیگر نمونه های قدرت معنوی مانند سخنرانی واعظی است که بخاطر قدرت روحی او سخنش در دل دیگران می نشیند و مردم را منقلب می کند و معلوم می شود که او قدرت روحی اش خیلی بالاست و همچنین انسانی که دعایش مستجاب شود و اگر یک سوره ی حمد خواند، مریضی شفا پیدا کرد از نمونه های قدرت روحی است. به این نوع قدرت و توانایی که از قدرت علمی و قدرت اجتماعی انسان بالاتر است، در قرآن اشاره شده است:

« وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُ وا رَ بَّكَمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْ سِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكَمْ مِدْرَ ارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكَمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِ مِينَ ». (هود/ ۵۲)

و (هود ادامه داد) ای قوم من! از پروردگارتـان طلب آمرزش کنیـد، سپس به سوی او باز گردیـد و توبه کنیـد تا او از آسـمان پی‌درپی بر شـما باران بفرستـد، (چنانکه گویی همه ی آسـمان در حال ریزش است) و نیرویی بر نیروی شـما بیافزاید و (از راه حق) بخاطر گناه اعراض نکنید و روی برنتابید.

* اگر قدرتِ ایمان، به قدرت جسمانی اضافه گردید، کامل می شویم. «قوّه الی قوّتکم»

ص:۲۳۳

فصل نهم: مراحل و مراتب حیات

اشاره

ص:۲۳۵

۱. مراتب حیات

الف) حیات نباتی و طبیعی

« اعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ».

بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش زنده می کند. همانا ما نشانه های (توحید و عظمت) را برای شما روشن کردیم، باشد که تعقّل کنید. (حدید/ ۱۷)

* امروزه بشر به دنبال نشانه های حیات در دیگر کرات و سیارات است؛ ولی تاکنون چیزی نیافته است؛ اما آنچه مسلم است، حیات در سراسر کره زمین جاری است؛ در اعماق اقیانوس ها، در سطح زمین و در اوج آسمان ها و در موجودات ذره بینی و... .

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ». (روم/ ۱۹)

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را (نیز) از زنده بیرون می کشد و زمین را بعد از مرگش زنده می کند، و شما نیز (روز قیامت) این گونه بیرون آورده می شوید.

* درتفاسیر، برای بیرون آمدن مرده از زنده و زنده از مرده، مصادیق و نمونه های زیادی بیان شده است، از جمله: درست شدن انسان از نطفه و خارج شدن نطفه از انسان. اینکه از والدین کافر فرزند مؤمن بدنیا آید و تربیت شود و بالعکس، همه نشانه ی قدرت مطلقه ی خداوند در جهان و توانایی او در برپایی قیامت و حشر موجودات است.

ب) حیات حیوانی

« ...أُولَـٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ». (اعراف/ ۱۷۹)

آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر، اینان همانا غافلانند. (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند)

ج) حیات اجتماعی

« وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ». (بقره/ ۱۷۹)

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات (و زندگی نهفته) است. باشد که شما تقوا پیشه کنید.

* حکم قصاص برای جامعه انسانی تأمین کننده ی حیات و زندگی است. گرچه قصاص یک برخورد و انتقام شخصی است؛ تأمین کننده امنیت اجتماعی هم هست. در جامعه ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می رود و آن جامعه کم‌کم می‌میرد. چنان که در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروب ها و آفات است.

د) حیات معنوی

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ». (نحل/ ۹۷)

هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته کند، حتماً به زندگی پاک و

پسندیده ای زنده اش می داریم و قطعاً مزدشان را نیکوتر از آنچه انجام داده اند، پاداش خواهیم داد.

* « حَیَاةً طَیِّبَةً » آن است که انسان دلی آرام و روحی مؤمن داشته باشد، مؤمن با نور خدایی و در دل می بیند که مشمول دعای فرشتگان است و مشمول تأییدات الهی است و این گونه افراد خوف و حزنی ندارند.

* انسانِ بدون ایمان و عمل صالح، گویی مرده است. « فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً »

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّـهِ وَلِلرَّ سُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ... ».(انفال/ ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه خدا و رسول شما را به چیزی که حیات بخش شماست دعوت می کنند، بپذیرید.

* حیاتی که با دعوت انبیا فراهم می آید، حیات حیوانی نیست؛ چون بدون دعوت انبیا نیز این نوع حیات وجود دارد؛ بلکه مقصود از دعوت انبیا، حیات فکری، عقلی و معنوی و اخلاقی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها می باشد.

* حیات انسان در ایمان و عمل صالح است و خداوند و انبیا هم مردم را به همان دعوت کرده اند. « دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ » اطاعت از فرامین آنان رمز رسیدن به زندگی پاک و طیب است و طبق روایات شیعه وسنی، یکی از مصادیق حیات طیبه، پذیرش ندای پیامبر اسلام در مسأله ی ولایت علی بن أبی طالب۸ و اهل بیت اواست.

* حرکت در مسیر خدا و انبیا، حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیت . « دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ »

« أَوَمَنْ کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا کَذَلِکَ زُیِّنَ لِلْکَافِرِینَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ». (أنعام/ ۱۲۲)

و آیا آن که (به واسطه ی جهل و شرک) مرده بود، پس او را (با هدایت خویش) حیات بخشیدیم و برای او نوری (از ایمان) قرار دادیم که با آن در میان مردم راه خود را بیابد،

مَثَل او مَثَل کسی است که در ظلمت های (جهل و شرک) قرار دارد و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران، کارهایی که می کردند جلوه داده شده بود.

* در تعابیر قرآنی، «مرگ» هم بر مرحله قبل از نطفه گفته شده است: «کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ» و هم به گمراهی: « أَوَمَنْ کَانَ مَیْتًا » و هم به منطقه ی بی گیاه و خشک: «فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ» و هم به مرگ موقّت: «فَقالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ» و هم به مرگ حقیقی: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ»

* ایمان، حیات واقعی انسان و کفر، مرگ واقعی اوست. « مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ »

« لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِ ینَ ». (یس/ ۷۰)

(این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار خدا درباره آنان محقق گردد.

* مؤمنان انسان های زنده دل و برخوردار از حیات واقعی و معقول هستند؛ اما کافران همچون مردگان محروم از حیات واقعی. بر اساس روایات، منظور از «حَیًّا» انسان عاقل است.

* نشانه ی زنده دلی، پذیرش هشدارهای قرآن است. « لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا » و کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. (در برابر « مَنْ کَانَ حَیًّا »، «الْکافِرِینَ» آمده است)

* هدف از وحی و بعثت انبیا بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است. « وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِ ینَ »

« إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَیٰ یَبْعَثُهُمُ اللَّ-هُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْ جَعُونَ ». (انعام/ ۳۶)

تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند و (کافران که نمی گروند،) مردگانی هستند که روز قیامت خداوند آنان را برمی انگیزد و سپس همه به سوی او بازگردانده می شوند.

* قرآن، بارها با تعبیر مرده و کور و کر بودن از ناباوران یاد کرده است؛ چرا که شنیدن و پذیرفتن حق، نشانه ی حیات معنوی و زنده دلی است. (کسی که حیات

معنوی ندارد و حق پذیر نیست، مرده است؛ چون حیات (به معنای خوردن و خوابیدن) حیوانات هم دارند)

۲. مراحل حیات

« لَتَرْ کَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ». (انشقاق/ ۱۹)

شما همواره از حالی بحال دیگر درآیید.

* مراد از « لَتَرْ کَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ »، مراحل مختلف زنـدگی است که انسان در مسـیر حرکتش به سوی پروردگار، آنها را طی می کند. در قرآن کریم به حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی، اشاره شده است:

۲-۱. حیات دنیوی

۲-۱-۱. ویژگی های زندگی دنیا

اول: دنیا جای عمل است

« ...إِلَى اللَّـهِ مَرْ جِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ». (مائده/ ۱۰۵)

بازگشت همه ی شما به سوی خداست و او شما را به آنچه می کردید، آگاه می سازد.

* رفتار و کردار انسان در دنیا، جایگاه او را در قیامت تعیین می کند. « فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »

دوم: نعمت های دنیا برای انسان است

« قُلْ مَنْ حَرَّ مَ زِينَهَ اللَّـهِ الَّتِي أَخْرَ جَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّ زْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا خَالِصَهً يَوْمَ الْقِيَامَهِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ».(اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسـی زینت هایی را که خداونـد برای بنـدگانش پدیـد آورده و (همچنین) رزقهای پاکیزه و دلپسـند را بر خود حرام کرده است؟ بگو: این (نعمت هـا) درزنـدگی دنیا برای مؤمنان است، (اگر چه کافران هم بهره مندنـد) در حالی که روز قیامت مخصوص (مؤمنان) است. ما این گونه آیات خود را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم.

« ...وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّـهِ وَاذْكُرُ وا اللَّـهَ كَثِيرً ا لَعَلَّكَمْ تُفْلِحُونَ ». (جمعه/ ۱۰)

واز فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

* در فرهنگ قرآن، مالِ دنیا فضل الهی است، لذا در این آیه می فرماید: « وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّـهِ »، بعد از پایان نماز جمعه، به سراغ فضل خـدا، یعنی درآمد و تجارت حلال بروید. چنان که در جای دیگر آن را «خیر» شـمرده و می فرماید: «ان ترک خیر الوصیّه» اگر کسـی خیری بـاقی گـذارده، وصـیت کنـد که در اینجا مراد از خیر، مال دنیاست. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: هر کس دربـازار و محـل کسب و کـارخود بـا اخلاـص خـدا را یـاد کنـد، درحالی که مردم از خـدا غافلنـد و به کارهای خود مشغولند، خداوند برای او هزار حسنه ثبت می کند و روز قیامت او را مورد مغفرت ویژه خویش قرار می دهد.

* فضل الهی گاهی مادی و گاهی معنوی است. در آیه چهارم همین سوره درباره بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» و در این آیه درباره کسب و کار و تجارت می فرماید: «و ابتغوا من فضل الله».

* دنیا، گوشه ای از فضل الهی است. «من فضل الله»

« ...وَرَ هْبَانِیَّهً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ... ». (حدید/ ۲۷)

(اما) ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را بر آنان مقرر نکرده بودیم... .

* به کسانی که به انگیزه خشیت از خداوند، از مردم کناره می گیرند و به عبادت خدا می پردازند، رُهبان گفته می شود. قرآن کریم، رهبانیّت و ترک دنیا را درآیات متعدد رد کرده است، نظیر:

- «یا أیّها النّبیّ لِمَ تحرّم ما احلّ الله لک» ای پیامبر! چرا آنچه را خداوند برای تو حلال کرده، بر خود حرام می کنی؟

- «یا أیّها الّذین آمنوا لاتحرّموا طیّبات ما احلّ الله لکم» ای مؤمنان، طیّباتی را که خداوند برای شما حلال نموده، حرام نکنید.

سوم: دنیا همراه با سختی است

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی کَبَدٍ ». (بلد/ ۴)

همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.

* «کَبد» به معنای سختی است. انسان دررنج و سختی آفریده شده، یعنی کامیابی های دنیوی آمیخته با رنج و زحمت است. « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی کَبَدٍ » حضرت علی علیه السلام می فرماید: دنیا خانه ای است که با سختی ها عجین شده است. «دار بالبلاء محفوفه»

« یَا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَیٰ رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ ». (انشقاق/ ۶)

هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید.

* این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان ها دارد و آن اینکه زندگی همواره آمیخته با زحمت و رنج وناملایمات است؛ حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد تا چه رسد به این که هدف آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است؛ حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می کنند آنها نیز از رنج و زحمت و درد بر کنار نیستند.

چهارم: دنیا بازار و انسان تاجر است

« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَیٰ تِجَارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ . تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنْفُسِکُمْ ذَٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ». (صف/ ۱۰ و ۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را بر تجارتی که از عذاب دردناک (قیامت) نجاتتان دهد، راهنمایی کنم؟ به خدا و رسولش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید.

* در قرآن مسأله ی عمر انسان بارها تکرار شده است. قرآن، دنیا را بازار می داند و مردم را فروشنده و عقاید و اعمال انسان را در طول عمر، کالای این بازار. در این بازار، فروش اجباری است؛ ولی انتخاب مشتری با انسان است، یعنی ما نمی توانیم آنچه را داریم، از قدرت و عمل و عقیده، رها بگذاریم؛ ولی می توانیم مسیر عقاید و کردار را سودبخش یا زیان آور قرار دهیم.

* در قرآن از کسانی که جان خود را با خدا معامله می‌کنند، ستایش شده است و در عوض خدا به آنها بهشت و رضوان می دهد و از عده ای انتقاد شده که بخاطر انحراف و انتخاب بد یا سودی نمی برند؛ «فما ربحت تجارتهم» و یا دچار خسارت می شوند؛ «انّ الانسان لفی خُسر» و در بعضی آیات همچون آیه ی فوق، کسانی که ایمان خود را با کفر معامله می کنند، تحقیر می شوند و در مقابل به مؤمنان دلداری داده می شود که ارتداد آن افراد، به خدا و راه خدا هیچ ضرری نمی زند.

* دراین بازار آنچه مهم است، انتخاب مشتری است. افرادی با خدا معامله می کنند و هرچه دارند درطبق اخلاص گذاشته، درراه او و برای رضای او گام بر می دارند. این افراد عمر فانی را باقی کرده، دنیا را با بهشت و رضوان الهی معامله می کنند. این دسته برندگان واقعی هستند، زیرا:

اولاً؛ خریدار آنها خداوندی است که تمام هستی از اوست.

ثانیاً؛ خریداری است که گران می خرد وبهای آن بهشت ابدی است. «خالدین

فیها».

ثالثاً؛ خریداری است که نیت خوب ما را نیز می‌خرد.

رابعاً؛ پاداش را چند برابر می دهد. «اضعافاً مضاعفه» به قول قرآن تا هفتصد برابر پاداش می دهد و پاداش انفاق های نیک مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و درهرخوشه صد دانه باشد.

خامساً؛ آنچه از سرمایه داریم، (سلامتی، علم، عمر، آبرو، مال و...) از خود اوست و خود او هم خریدار است. اگر فرزندی زمین و مصالح و پولی از پدر گرفت و

منزلی ساخت، بعد افرادی خریدار منزلش شدند که یکی از آنان همان پدر بود، عقل و وجدان می گوید خانه را به پدر بفروشد؛ زیرا خود فرزند و تمام دارایی هایش از اوست و فروختن به بیگانه، جوانمردی نیست.

سادساً؛ خداوند از روی عفو و اغماض، عیب جنس را می پوشاند و با همان نواقص می خرد. در دعای بعد از نماز می خوانیم: خداوندا! اگر در رکوع و سجود نمازم خلل و نقصی است، نادیده بگیر و نمازم را قبول فرما. در دعای ماه رجب می خوانیم: «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرّضون الاّ لک»، باختند کسانی که در خانه غیر تو آمدند و خسارت کردند کسانی که به سراغ دیگران رفتند.

کسانی که در این بازار، عمر خود را به هوس های خود یا دیگران بفروشند و به فکر رضای خداوند نباشند، خسارتی سنگین کرده اند. در نگاه دنیا دوستان، زرنگ و زیرک کسی است که بتواند با هر کلک وزبان بازی و با هرشیوه ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی برای خود درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، بی‌خاصیت و بدبخت می دهند.

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: قیمت شما بهشت است، پس خودتان را ارزان نفروشید: «لیس

لانفسکم ثمنٌ الاّ الجنّه فلا تبیعوها الاّ بها» دنیا، تجارت خانه اولیای الهی است: «الدنیا متجر اولیاء الله» جالب آن که حضرت علی علیه السلام این سخن را به

کسی فرمود که از دنیا بدگویی می کرد. در تجارت با خداوند، ما سرمایه را از خود او می گیریم و با قیمت گزاف به خودش می فروشیم.

« إِنَّ اللَّـهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّـهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ». (توبه/ ۱۱۱)

ص:۲۴۴

همانا خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را به بهای بهشت خریده است. آنان در راه خدا می جنگند تا بکشند یا کشته شوند. (وفای به این) وعده ی حق که درتورات و انجیل و قرآن آمده بر عهده خداست و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ پس مژده باد شما را بر این معامله ای که به وسیله ی آن (با خدا) بیعت کردید و این همان رستگاری بزرگ است.

* دنیا، بازار است و مردم معامله کننده. مردم فروشنده و خداوند خریداراست. متاعِ معامله، مال و جان است و بهای معامله بهشت. اگر به خدا بفروشند، سراسر سود است.

* در معامله با خدا، سود یقینی و قطعی است و سوخت و سوز ندارد. «وعداً علیه حقّاً» درمعامله با خداوند هرچه هست به سود انسان است، برخلاف دیگران که یا قصد جدی ندارند یا بی انگیزه‌اند ویا دروغ می‌گویند، یا از روی هوس و یا طرد رقیب است.

« أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُ وا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُ ونَ . لَا جَرَ مَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَ ةِ هُمُ الْأَخْسَرُ ونَ ». (هود/ ۲۱ و۲۲)

آنها کسانی هستند که (سرمایه ی وجود و عمر) خویش را از دست داده و از آنچه به دروغ می ساختند (نیز) بازمانده اند. به ناچار آنان در قیامت، زیانکارترین افرادند.

* در بازار دنیا خریداران چند دسته اند:

یکم؛ خداوند است که به قیمت گران می خرد. دسته دوم غیر خدا هستند، مانند: شیطان، هوای نفس که به قیمت ناچیزی خریدارند. لذا واژه های «اَجر»، «ثواب»، «ضِعف» و «اَضعاف» و واژه های «خُسر»، «خسران مبین» و «اخسرین»، در قرآن زیاد مطرح شده است. هشدار مهم آن است که بدانیم هر ضرر و زیانی قابل جبران است، مگر گذران عمر که دیگر باز نمی گردد. گاهی مال و مسکن، یا مقام و قدرت و مدرک و عنوانِ انسان از

بین می رود؛ اما گاهی انسان خودش را می بازد و انسانیت خود را به هدر می دهد که این بالاترین خسارت است.

* زیانکاران چند دسته‌اند:

الف) خاسر، کسی که عمرش تباه شده است. «قل اِنّ الخاسرین الّذین خَسروا انفسهم»

ب) لفی خسر، کسی که اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «اِنّ الانسان لفی خُسر . الاّ الّذین آمنوا»

ج) خسران مبین، کسی که با اطمینان بندگی خدا نمی کند. «اِنْ أصابه خیرٌ اطمأنّ به و اِن أصابته فتنه انقلب علی وَجهِهِ خَسِرالدّنیا و الآخره ذلکَ هو الخُسرانُ المبین»

د) اخسرون، کسانی که منحرفند و گمان می کنند راه درست می روند. «أَلّذین ضَلّ سَعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون اَنّهم یحسنون صُنعا».

* در تجارت چند فرض وجود دارد:

۱. تجارت بد: «بئسما اشتروا به أنفسهم»

۲. تجارت بدون سود: «فما ربحت تجارتهم»

۳. تجارت کم سود: «متاع الدنیا قلیل»

۴. تجارت زیان بار: «انّ الخاسرین الّذین خسروا أنفسهم»

۵. تجارت بسیار زیان بار: «انّ الانسان لفی خُسر»

۶. تجارت رسوا: «الخسران المبین»

۷. تجارت راکد: «تخشون کسادها»

۸. تجارت مستمرّ و بادوام: «تجاره لن تبور»

۹. تجارت نجات بخش: «تجاره تنجیکم»

۱۰. تجارت سودآور: «تجاره مُربِحه»

* در فرهنگ اسلام برای بسیاری از امور مادی، مشابه معن-وی نیز وج-ود دارد.

برای مثال: لباس مادی: « سَرِ َ ابِیلَ تَقِیکَمُ » و لباس معنوی: « وَلِبَاسُ التَّقْوَیٰ ذَلِکَ خَیْرٌ» در حدیث می خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنا التّجاره المربحه المنجیه من العذاب الالیم التّی دلّ الله علیها فی کتابه فقال «هل أدلّکم علی تجارهٍ...» من همان تجارت پرسودی هستم که باعث نجات شما از عذاب الیم است، همان که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است.

* تجارت معنوی برای همه قابل درک نیست، فقط مؤمنان به خدا این معنا را درک می کنند. «یا أیّها الّذین آمنوا هل أدلّکم...» پیروی از پیامبران، تجارت پر سود است. «تجارهٍ... تؤمنون بالله و رسوله»

* سود واقعی، نجات از قهر الهی است. «تجاره تنجیکم من عذاب الیم»

* تجارت، تنها در امور دنیوی نیست. «تجاره... تؤمنون باللّه »

« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُ وا یَرُ دُّوکُمْ عَلَیٰ أَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِ ینَ ». (آل‌عمران/ ۱۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کفر ورزیدند اطاعت کنید، شما را به آئین گذشتگانِ کافرتان بر می گردانند، پس به خسارت و زیانکاری بازخواهید گشت.

* خسارت واقعی، به هدر دادن سرمایه های ایمانی، فکری و روحی است، از دست دادن بهشت و گرفتن دوزخ است. «فتنقلبوا خاسرین»

* خسارت در مال قابل جبران است، اما خسارت در انسانیت، بالاترین خسارتهاست. «ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم» فخررازی می گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه اش آب می شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد، وگرنه ضرر و زیان می‌بیند.

« بِئْسَمَا اشْتَرَ وْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُ وا بِمَا أَنْزَلَ اللَّ ـهُ بَغْیًا... ». (بقره/ ۹۰)

چه بد است آنچه که خویشتن را به آن بفروختند که از روی حسد، به آیاتی که خدا فرستاده بود کافر شدند...

ص:۲۴۷

* بدترین معاملات آن است که انسان هستی خود را بدهد و غضب الهی بخرد. « بِئْسَمَا اشْتَرَ وْا... غضب، عذاب مهین»

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِ ى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْ ضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَ ءُوفٌ بِالْعِبَادِ». (بقره/ ٢٠٧)

و از مردم کسی است که برای کسب خشنودی خدا، جان خود را می فروشد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

* بزرگ ترین سود آن است که انسان بهترین متاع را (که جان اوست) به خالق خود بفروشد، آن هم نه برای بهشت و یا نجات از دوزخ، بلکه فقط برای کسب رضای او. « ابْتِغَاءَ مَرْ ضَاتِ اللهِ »

پنجم: شاهدان اعمال انسان

* گرچه خداوند نیازی به آوردن شاهد ندارد؛ ولی انسان به گونه ای است که هرچه بیشتر حضور شاهدان را حس کند، برای تربیت و تقوایش مؤثرتر است. کسی که در تلویزیون برای میلیون ها نفر صحبت می کند، چون همه او را می بینند، وقتی درگفتاراشتباهی می کند، بیشتر خجالت می کشد.

* به نقل از آیات قرآن، شاهدان اعمال انسان در قیامت بسیارند؛ از جمله:

١. خداوند، «انّ الله على كلّ شى ء شهيد»

٢. پیامبران، «جئنا من كلّ امّه بشهيد»

٣. امامان معصوم، «جئنا من كلّ امّه بشهيد»

۴. فرشتگان، «وجاءت كلّ نفس معها سائق و شهيد»

۵. زمین، «یومئذ تحدّث اخبارها»

۶. زمان، در حدیث است: هر «روز»، به انسان خطاب می شود: «اَنا يوم جديد و اَنا عليك لشهيد، اشهد به يوم القيامه».

٧. اعضای بدن. «تشهد عليهم السنتهم و ايديهم و ارجلهم»

و قیامت، روز اقامه ی شاهدان است. «یوم یقوم الاشهاد»

ص:۲۴۸

ششم: در دنیا امکان جبران وجود دارد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... ». (تحریم/ ۸)

ای کسانی که ایمان آوردید! به درگاه خدا توبه کنید، توبه ای خالصانه. امید است که پروردگارتان بدی های شما را بپوشاند و شما را به بهشت هایی که نهرها از زیر آنها جاری است، وارد کند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ». (بقره/ ۲۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرارسد که نه خرید وفروشی در آن است و نه دوستی ونه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند. (که هم به خود ستم می کنند و هم به دیگران.)

هفتم: زندگی دنیا با مرگ پایان می پذیرد

« ...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ». (قصص/ ۸۸)

همه چیز جز وجه او نابود است، حُکم (وحاکمیّت، تنها) از آن اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوید.

* مرگ، نابودی نیست، بازگشت به مبدأ است. « وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ »

« ...لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...». (نور/ ۳۳)

...بخاطر رسیدن به مال دنیا...

* دنیا زودگذر است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » (کلمه « عَرَض » به معنای عارضی و زودگذر است)

هشتم: زندگی ادامه دارد

اشاره

« وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ». (انعام/ ۲۹)

ص:۲۴۹

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما، هیچ زندگی دیگری نیست و ما (پس از مرگ) برانگیحته نمی شویم.

* مشرکان افرادی سطحی نگر و مادی هستند و محدوده ی حیات را تنها در همین دنیا می بینند و منکر رستاخیزند. « إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا »

« يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ». (روم/ ۷)

(مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت غافلند.

* انسان باید ژرف نگر و عمیق باشد، نه ظاهربین و غافل. « يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا... وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »

* دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. « عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »

* علم به ظواهرِ دنیای مادی بدون توجه به آخرت، مورد انتقاد است. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا... عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »

* دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. «ظاهراً... عَنِ الْآخِرَةِ »

* توجه به ظواهر دنیا، سبب غفلت از آخرت است. «یعلمون ظاهراً... وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »

* یکی از عوامل اساسی انحراف انسان، عدم توجه به محدود بودن و فانی بودن دنیا و توهم جاودانه بودن خود است، لذا انسان به فرموده قرآن به راهها و روشهای گوناگونی برای جاودانه ماندن خود دست می زند:

گاهی برای بقای خود به جمع مال وثروت وشمار وحساب وکتاب آن می پردازد و توفیق هیچ انفاقی ندارد. «الّذی جمع مالاً و عدّده . یحسب انّ ماله اخلده»

گاهی برای جاودانگی خود، بناهایی محکم می سازد. «و

تتّخذون مصانع لعلّکم تخلدون»

گاهی برای جاودانه بودن، به زورگویی و لشکرکشی و قدرت طلبی روی می آورد. «واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحقّ و ظنّوا انّهم الینا لایرجعون»

گاهی با تصورات غلطی که دارد، در صدد مقابله با مرگ و قهر الهی برمی آید. «و ظنّوا انّهم مانعتهم حصونهم»

غافل از آن که محـدودیت عمر، حقیقتی است که درمورد همه جریان دارد. «اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیّده»

۲-۱-۲. آفات زندگی دنیا

اول: دنیاطلبی

« الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا... ». (ابراهیم/ ۳)

(کفار) کسانی هستند که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند.

* کامیابی از دنیا جایز است؛ اما ترجیـح دنیا بر آخرت خطرناک است، زیرا دنیاگرایی مانع عبادت، انفاق، جهاد، کسب حلال، صداقت و انجام تکالیف شرعی می شود.

« ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَ هِ وَأَنَّ اللَّ-هَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِ ینَ ».

آن(قهر الهی) بخاطر آن است که آنان زنـدگی دنیا را بر آخرت برگزیدنـد، و قطعاً خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. (نحل/ ۱۰۷)

* دنیـاگرایی و برتری دادن آن بر آخرت، زمینـه ی دست‌کشــیدن از ایمـان و ارتــداد و گرفـت-ار قهر الـه-ی شــدن اسـت. «استحبّوا...» (یک-ی از علل گرایش به مادیگ-ری، رفاه طلبی و فرار از محدودیت هاست. « اسْتَحَبُّوا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا »)

* دنیاطلبی ضمیر و باطن انسان را برای قبول کفر، باز می کند. « ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ »

« مَنْ کَانَ یُرِ یدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِ یدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ». (اسراء/ ۱۸)

هر کس پیوسته زنـدگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که بخواهیم و برای هرکه اراده کنیم، دراین دنیا بشـتاب فراهم می کنیم، سپس جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی وطردشدگی، وارد آن خواهد شد.

* از دیدگاه قرآن، دنیاطلبی و دنیاگرایی اگر سبب غفلت از آخرت و همّ و غمش فقط دنیا باشد، نکوهیده است.

- در جهان مادیات نزاع و درگیری زیاد است و همه کس به همه آرزوهایش نمی رسد، پس باید اندازه و سهمیه ای باشد که چه کسی چه مقدار داشته باشد: «عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»، امّا دردنیای معنویات، چون تزاحم و محدودیّتی نیست، همه صددرصد کامیاب می شوند و راه برای بیشتر هم باز است. «کان سعیهم مشکوراً»

- دنیا زودگذر است. « الْعَاجِلَةَ »

- آنچه زشت است، خصلت و صفت دنیاطلبی است، نه اصل دنیا. « کَانَ یُرِ یدُ الْعَاجِلَةَ »

- خواست انسان بی‌حد و حصر است، پس باید در چهارچوب اراده ی الهی محدود شود. «ما نشاء»

- دنیاخواهان به آنچه ازدنیا می‌خواهند، نمی رسند. « لِمَنْ نُرِ یدُ »

- دنیاطلبان چند دسته اند: برخی دنیا و آخرت را می بازند و نه دنیا دارند و نه آخرت را، «خسر الدنیا و الآخره» بعضی به بخشی از خواسته های دنیایی شان می رسند. « عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ »

- پایان دنیاطلبی، پشیمانی و دوزخ است. « جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ »

« وَلَأَجْرُ الْآخِرَ ةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ ». وقطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوا پیشه کرده اند، پاداش آخرت بهتر است. (یوسف/ ۵۷)

* پاداش های اخروی بهتر از پاداش های دنیوی است، زیرا پاداش های اخروی:

الف) محدودیت ندارند. «لهم ما یشاؤن»

ب) از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها»

ص:۲۵۲

ج) دریک مکان محدود نیستند. «نتبوّأ من الجنّه حیث نشاء»

د) به محاسبه ما در نمی آیند. «اجرهم بغیر حساب»

ه) عوارض و آفات و امراض ندارند. «لایصدّعون عنها»

«مَنْ كَانَ يُرِ يدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّـهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَ ةِ وَكَانَ اللَّـهُ سَمِيعًا بَصِيرً ا ».

هرکس پاداش دنیا را بخواهد، پس(بداند که) پاداش دنیا و آخرت نزد خداست و خداوند همواره شنوای بیناست. (نساء/ ۱۳۴)

* انسانی که می تواند، دنیا و آخرت هر دو را از خداوند بخواهد و از نعمت های هر دو سرا بهره مند شود، اگر تنها به دنیا اکتفا کند و درکارهای نیک، درپی اهداف مادی باشد، به شدت در اشتباه است.

* درانسان غریزه سودجویی است. قرآن از این غریزه درتربیت انسان ها استفاده می کند. «من کان یرید ثواب الدنیا»

* اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم دردنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. « فَعِنْدَ اللَّـهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَ ةِ »

* دنیا و آخرت، همه بدست اوست، پس دید خود را گسترش دهیم و از مادّیات وتنگ نظری رهاشویم. « فَعِنْدَ اللَّـهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَ ةِ »

* اگر دنیا هم می خواهیم، از خدا بخواهیم که همه چیز بدست اوست. « فَعِنْدَ اللَّـهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَ ةِ »

« فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ . وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ». (نازعات/ ۳۷-۳۹)

اما هر که سرکشی کرده و زندگی پست دنیا را (بر آخرت) برگزیده، بی شک، دوزخ جایگاه اوست.

* ریشه اکثرطغیان‌ها، دنیاپرستی است. « طَغَىٰ . وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا »

* دنیا بد نیست، ترجیح دادن آن بر آخرت بد است. « وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا »

« فَأَعْرِ ضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّیٰ عَنْ ذِكْرِ نَا وَلَمْ يُرِ دْ إِلَّا الْحَيَاةَ الـدُّنْيَا . ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَ بَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ». (نجم/ ۲۹ و ۳۰)

پس هرکه ازیـاد مـا روی گردانـد و جز زنـدگی دنیـا را خواسـتار نبود، آن، آخرین درجه از علم و شـناخت آنـان است. همانا پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند، بهتر می شناسد و کسانی را که هدایت یافته اند، بهتر می داند.

* دنیاطلبی و اعراض از یاد خدا، ملازم یکدیگرند. « تَوَلَّیٰ عَنْ ذِكْرِ نَا وَلَمْ يُرِ دْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا »

* دنیا وسـیله است نه هـدف، چنان که در دعای ماه شـعبان می خوانیم: «و لاتجعل الدنیا اکبر همّنا» خدایا! دنیا را هدف برتر ما قرار مده.

* آنچه نکوهیده است، انحصار فکر و عمل در راه رسیدن به دنیاست، وگرنه تلاش و علاقه طبیعی، امری پسندیده است. « وَلَمْ يُرِ دْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

* دنیاگرایی، نشانه سطح پایینِ درک و معرفت است. « وَلَمْ يُرِ دْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ »

« وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِ دْنَ اللَّـهَ وَرَ سُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَ ةَ فَإِنَّ اللَّـهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرً ا عَظِيمًا ». (احزاب/ ۲۹)

و اگر خـدا و رسولش و سـرای آخرت را می خواهید، پس (بدانید که) قطعاً خداوند برای نیکوکاران از شـما پاداش بزرگی را آماده کرده است.

* دنیـاطلبی و آخرت طلبی با هم جمع نمی شود. «تردن الحیاه الـدنیا... تردن اللّه...» انسان بایـد میان دلبسـتگی به دنیای فانی و آخرت باقی، یکی را انتخاب کند. «و ان کنتنّ...» البتّه لذّتبردن واستفاده حلال از نعمت ها، منافاتی با آخرتخواهی ندارد.

« كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُ ونَ الْآخِرَ ةَ ». (قیامت/ ۲۰ و ۲۱)

چنین نیست (که می پندارید) بلکه به دنیای زودگذر دل بسته اید . وآخرت را رها کرده اید.

* علاقه بـدنیا زمانی بـد و قابل سـرزنش است که خیلی شدیـد باشـد: «لحبّ الخیر لشدید» و یا ملازم رها کردن قیامت باشد. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَه . وَتَذَرُ ونَ الْآخِرَ ه »

* علاقه به دنیا بستری برای انکار معاد است. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَه . وَتَذَرُ ونَ الْآخِرَ ه »

* دنیا زودگذر است. گویا دنیا برای به آخر رسیدن عجله دارد و به سرعت سپری می شود. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَه »

* یک دل، دو دوستی برنمی دارد. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَه . وَتَذَرُ ونَ الْآخِرَ ه »

* دلبستگی به دنیا و رها کردن آخرت، سبب اندوه و گرفتگی چهره در قیامت است. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَه... وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَ ةٌ »

دوم: زندگی دنیا بازیچه است

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاهُ الـدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَهٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيـجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّ ا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَ هِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَ ةٌ مِنَ اللهِ وَرِ ضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُ ورِ». (حدید/ ۲۰)

بدانید که زندگانی پستِ دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخرفروشـی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر دراموال و فرزنـدان نیست، همانند بارانی که گیاه آن، کشاورزان را به شـگفتی وا دارد، سـپس خشک شود و آن را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عـذابی شدیـد (برای گنهکاران) و مغفرت و رضوانی (برای اطاعت کننـدگان) از جانب خـداوند است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

* لهو و لعب بودن دنیا، چهار مرتبه در قرآن، آن هم در قالب حصر و انحصار آمده است:

۱. «وَ مَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»

۲. «وَ ما هذِهِ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ»

۳. «إِنَّمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ »

ص:۲۵۵

۴. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ »

شاید از جمع‌بندی آیات قرآن در مورد دنیا بتوان اینگونه استفاده کرد که هرگاه دنیا را به عنوان هدف و مقصد بنگریم، دنیا وسیله اغفال و غرور خواهد بود؛ ولی اگر دنیا را مزرعه آخرت، مقدمه و وسیله رسیدن به کمال بدانیم، دنیا و نعمت های آن ارزشمند و سازنده خواهند بود؛ بنابراین از همین زندگانی دنیا، گروهی آنگونه بهره می گیرند که مغفرت و رضوان الهی را دریافت می کنند و گروهی بگونه‌ای که گرفتار عذاب شدید می شوند.

* اگر دنیا مزرعه ی آخرت قرار نگیرد، بازیچه می شود و مردم مانند کودکانی که سرگرم اسباب بازی هایی چون: مال و مقام و... شده اند. مثل صحنه ی نمایش و تئاتر که یکی لباس شاه می پوشد، دیگری نقش نوکر را بازی می کند و سومی وزیر می شود؛ ولی ساعتی بعد که همه ی لباسها و نقش ها کنار می رود، می فهمند که همه ی عناوین، خیالی بیش نبود.

* خیر بودن آخرت بخاطر آن است که هم لذت هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست.

* کلمه ی «لعب» به کاری گفته می شود که قصد صحیحی در آن نباشد و کلمه ی «لهو» به کاری گفته می شود که انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد. شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی است:

الف) دنیا مثل بازی، مدتش کوتاه است.

ب) دنیا مثل بازی، تفریح و خستگی دارد و آمیخته ای از تلخی و شیرینی است.

ج) غافلان بی هدف، بازی را شغل خود قرار می دهند.

د) دنیاطلبی مثل بازی کودکانه، انسان را از اهداف مهم باز می دارد.

ص:۲۵۶

* آفرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن دنیاپرستی و غرق شدن در آن و غفلت از آخرت، سفیهانه است. «لهو و لعب»

* این آیه به دوران مختلف زندگی انسان (کودکی و نوجوانی، جوانی و بزرگسالی) اشاره داشته و بیان می کند که در هر دوره ای از عمر، یکی از جلوه های دنیا، انسان را مشغول می کند؛ دوران کودکی و نوجوانی، مشغول لهو و لعب است، دوره جوانی، در فکر زینت و زیبایی و دوره میانسالی و پیری، گرفتار تفاخر و تکاثر است.

* بازی وسرگرمی، ویژگی دنیاست؛ دنیاطلبی اگر در مسیر درست قرار نگیرد، عذاب آخرت می شود. «لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...أَعْجَبَ الْكُفَّارَ ... وَفِي الْآخِرَ ةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

* زینت های دنیا مثل زیورهای شخصی و خانه و ماشین، اگر موجب فخرفروشی وتفاخر گردد، انسان را به دوزخ می کشاند. «زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ... وَفِي الْآخِرَ ةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

* دنیا برای عده ای فریب است، « وَفِي الْآخِرَ ةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ » ولی برای مؤمن، اسباب رشد و تکامل و کسب مغفرت و رضوان الهی است. « أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... وَمَغْفِرَ ةٌ مِنَ اللَّ-هِ وَرِ ضْوَانٌ »

سؤال: با این که قرآن، خود به کار و تلاش برای آباد کردن زمین و سیر و سفر و بهره مند شدن از طبیعت، همسر، زیبایی ها، خوراکی ها و کسب درآمد، سفارش نموده است، پس چگونه در این آیه می فرماید: دنیا جز لهو و لعب نیست؟

جواب: کامیابی هایی که برای رسیدن به اهداف مقدس و با روش و ابزار مقدس و در محدوده ی قانون و با رعایت سایر شرایط باشد، مزرعه ی آخرت است و آنچه در این آیه تحقیر و مذمت و لهو و لعب معرفی شده، مواردی است که هدف مقدسی در آن نباشد و با موازین دینی و قانونی مخالف باشد.

ص:۲۵۷

سوم: بهره زندگی دنیا اندک است

« ...أَرَ ضِیتُمْ

بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَ هِ فَمَا مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَ هِ إِلَّا قَلِیلٌ ».

...آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهره ی زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست. (توبه/ ۳۸)

« وَمَا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَزِینَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّ -هِ خَیْرٌ وَأَبْقَیٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (قصص/ ۶۰)

وآنچه به شما داده شده، بهره ی زندگی دنیا و زینت آن است (که فانی و زودگذر است)، در حالی که آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است. پس آیا نمی اندیشید؟!

* این آیه جوابی است که خداوند به بهانه جویی کفار مکه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل می شود) می دهد که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان بدست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، درحالی که آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

* اگر بخاطر پذیرش ایمان، دنیا را از دست بدهید، به نعمت های بی‌منتها و بی زوال دست خواهید یافت. «ما عندالله خیرٌ و ابقی»

چهارم: زندگی دنیا، مایه ی غرور و اغفال

« ...وَمَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُ ورِ ». (آل عمران/ ۱۸۵)

...و زندگانی دنیا، جز مایه ی فریب نیست.

پنجم: مال و فرزند هم جلوه های زندگی دنیا و هم وسیله عذاب

« الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَ بِّکَ ثَوَابًا وَخَیْرٌ أَمَلًا». مال و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و کارهای ماندگار شایسته، نزد پروردگارت پاداشی بهتر دارند و امید داشتن به آنها نیکوتر است. (کهف/ ۴۶)

* همه ی نعمت های مادی، زینت دنیا هستند، ولی مال و فرزند جلوه ی بیشتری دارد و به همین دلیل نام این دو از میان نعمت های بی شمار الهی مطرح شده

است وچون غالباً پسران نیروی فعال اقتصادی هستند، لذا در کنار «مال»، «بنون» آمده است، نه «بنات». « الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ». (آل‌عمران/ ۱۴)

عشق و علاقه به زنان و فرزندان و اموال زیاد از طلا ونقره و اسبان ممتاز و چهارپایان و کشتزارها که همه از شهوات و خواسته های نفسانی است، در نظر مردم جلوه یافته است، (در حالی که) اینها بهره ای گذرا از زندگانی دنیاست و سرانجام نیکو تنها نزد خداوند است.

* جلوه کردن دنیا در نظر انسان، گاهی از طریق خیالات شخصی است: «یحسبون انّهم یُحسِنون صُنعاً» و «فرَآه حسَناً» و گاهی از سوی شیطان است: زُیّن لهم الشّیطان اعمالهم و گاهی از جانب اطرافیان متملّق: «زُیّن لفرعون سوء عمَله»

* مصادیق جلوه های دنیا که در آیه ذکر شده، با توجه به زمان نزول آیه است و می تواند در هر زمانی مصادیق جدیدی داشته باشد. طلا و نقره، کنایه از ثروت اندوزی و اسب کنایه از مرکب و وسیله ی نقلیه است.

سؤال: با این که خداوند زینت بودن مال و فرزند را پذیرفته است؛ « الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » پس چرا این آیه در مقام انتقاد است؟

جواب: زینت بودن چیزی، غیر از دلبستگی به آن است. دراین آیه انتقاد از دلبستگی شدید است که از آن به « حُبُّ الشَّهَوَاتِ » تعبیر می کند.

« فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ». (توبه/ ۵۵)

پس اموال وفرزندان منافقان تو را به شگفتی نیاندازد. جز این نیست که خدا می خواهد به این وسیله آنان را درزندگی دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر، خارج شود.

ص:۲۵۹

* در نهج البلاغه، لحظات جان دادن گروهی ترسیم شده است که اموالشان در آن هنگام، در برابر چشمانشان جلوه می کند و از این که آنها را می گذارنـد و می روند، عذاب می کشـند. راههای عذاب شدن به وسـیله ی مال ازاین قبیل است: چگونگی تهیه آن، نگهداریِ آن از سـرقت و حریق و مردم حسود، به جا گذاشـتن و رفتن هنگام جان دادن، پاسـخگویی در قیامت برای چگونگی تهیه و مصرف آن.

* چه بسـیار نعمت هـایی که در بـاطن نقمت است و چه بسـا توان هـای اقتصـادی که وسـیله ی نـابودی و بـدبختی می شود. « لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا »

* عذاب الهی تنها در آخرت نیست، دردنیا هم وجود دارد. «فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

* مال و اولاد فراوان منافقان، زمینه ی کافر مردن آنان است. « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ... وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُ ونَ »

ششم: دنیا برای هیچ کس گُل نمی شود

« وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَ ةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِ زْقُ رَ بِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ». (طه/ ۱۳۱)

و هرگز به متاعی که ما به گروهی از آنها داده ایم، چشم مدوز که (این) شکوفه و جلوه ی زندگی دنیاست (و ما می خواهیم) تا آنها را در آن بیازماییم و (به یقین) روزیِ پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

* گرچه قرآن کریم، مال دنیا را خیر، فضل و زینت می دانـد و بهره مندی از آن را حلال و مجاز می شـمارد، لیکن دلبسـتگی شدید به آن را مذمت می کند. چرا که زندگی دنیا مثل یک غنچه، عمری کوتاه دارد و با یک نسیم از بین می رود.

* رسـیدن به مقام رضایت از خداونـد، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. (آری کسـی که جـذب جلوه های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می کند و از خدا راضی نمی شود) «لَعَلَّكَ تَرْضى، لاتَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»

* انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد؛ اما باید آن را مهار کند. «لاتَمُدَّنَّ»

* همه ی متاع های دنیا و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی شوند. «مَتَّعْنا» نگفت: «انعمنا»

* جلوه های زندگی دنیا، همچون غنچه و شکوفه ای است که هرگز گل نمی شود. « زَهْرَ ةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا »

* جلوه های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان است. «لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ»

هفتم: دنیا مانند گیاه بی‌ریشه است

اشاره

« وَاضْرِ بْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا کَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْ ضِ فَأَصْبَحَ هَشِیمًا تَذْرُ وهُ الرِّ یَاحُ وَکَانَ اللَّـهُ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِرً ا ». (کهف/ ۴۵)

و (ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن که (در ناپایداری) همچون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاه زمین به وسیله ی آن (چنان رشد کند وانبوه شود که) در هم فرو رود، پس ناگهان خشک شود، آن چنان که بادها پراکنده اش کنند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

* در آیه، سخن از رویش و سرسبزی زمین و فرا رسیدن قهر الهی و سوختن و خاکستر شدن آنهاست، تا درس عبرتی برای مردمان مغرور و غافل از خدا باشد. دنیا همچون گیاه بی ریشه ای است که با اندک بارانی سبز و با اندک بادی خشک می شود، البته آنچه باقی می ماند، عمل انسان است.

۲-۲. حیات برزخی

« ...وَمِنْ وَرَ ائِهِمْ بَرْ زَخٌ إِلَیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ ». (مؤمنون/ ۱۰۰)

و از پی آنان تا روزی که مبعوث شوند، فاصله ای (برزخ) است.

* مراد از عالم برزخ، عالم قبر است، عالمی که انسان در آن یک نوع زندگی خاصی تا قیامت دارد. برزخ، دورانی است میان زندگی دنیا و

ص:۲۶۱

زندگی آخرت و برای مؤمنان و نیکوکاران رهایی از قفس بدن است و برای گناهکاران بس وحشت زا و دلهره آور می باشد.
امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «والله

ما أخافُ عَلَیکُم الّا الْبَرزَخَ و امّا اذا صارَ الامرُ الینَا فَنَحنُ اولی بِکُم» به

خدا سوگند من جز از حوادث تلخ برزخ ترس دیگری برای شما ندارم، زیرا در قیامت ما به شما سزاوارتریم (و در آن مرحله ما می توانیم شما را مشمول شفاعت خودمان کنیم)

« قَالُوا رَ بَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَأَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَ فْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَیٰ خُرُ وجٍ مِنْ سَبِیلٍ ».

کفّار گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. اینک به گناهان خود اعتراف کردیم؛ پس آیا برای بیرون رفتن (از دوزخ) راهی هست؟» (غافر/ ۱۱)

* مراد از دو بار مردن، ظاهراً مرگ در پایان عمر(و وارد قبرشدن) و مرگ در پایان برزخ(نفخ صور اول) است و مراد از دو بار زنده شدن، زنده شدن در برزخ و زنده شدن در قیامت(نفخ صور دوم) است.

« ...مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّـهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرً ا ». (نساء/ ۱۲۳)

هر که بدی کند بدان کیفر داده می شود و جز خداوند، برای خویش سرپرست و یاوری نیابد.

* تعبیر «یُجْزَ بِهِ» شامل جزای دنیوی یا اخروی یا هر دو می شود. روایات، جزای خلافکاری مؤمن را گرفتاری ها و سختی های دنیا و برزخ معرفی کرده است.

« النَّارُ یُعْرَ ضُونَ عَلَیْهَا غُدُوًّا وَعَشِیًّا وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْ عَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ». (غافر/ ۴۶)

فرعونیان در هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه می شوند (و این سهمیه برزخ آن طاغوتیان است و سهم قیامت آنان جمله بعد است که می فرماید:) و آنگاه که قیامت به پا شود گفته می شود که این فرعونیان را درشدیدترین عذاب داخل کنید.

* مجرمـان، پس از مرگ و ورود به عـالم برزخ، هر صـبح و شام به دوزخ که جایگاه آینـده ی آنان است، عرضه می شونـد و دلهره ای سـخت پیدا می کنند و این حالت همواره هست تا روز قیامت که رسماً داخل دوزخ شوند. به علاوه امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودنـد: در قیـامت، عـذاب دائمی است و اگر در آیه عرضه آتش در صـبح و شب بیان شـده، مربوط به عذاب در برزخ است.

* میان مرگ تا قیامت، دورانی است که گنهکار جایگاه خود را در قیامت می بیند. « النَّارُ یُعْرَ ضُونَ عَلَیْهَا... »

« فَأَمَّا إِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّ بِینَ . فَرَ وْحٌ وَرَ یْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ... وَأَمَّا إِنْ کَانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ . فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ . وَتَصْلِیَهُ جَحِیمٍ ». (واقعه/ ۸۸ – ۹۴)

پس اگر او(محتضر) از مقربان باشد. راحت و رحمت و بهشت پر نعمت، روزی او خواهد بود... و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد، با آبی جوشان پذیرایی می شود و ورود به دوزخ (جزای اوست).

* امام صادق صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: اگر انسانی که از دنیا رفته از افراد خوب و آبرومنـد درگاه خـدا باشد، پس در رحمت و وسـعت و راحـتی و در «فَرَوحٌ» و «رَیحـان» به سـر می برد. این پـاداش مربوط به برزخ است؛ ولی پـذیرایی در قیـامت جمله بعـد است که می فرمایـد: « وَجَنَّتُ نَعِیمٍ » بهشت پرنعمت است؛ ولی اگر آن شخصـی که از دنیـا رفته از کـافران لجوجی باشـد که هر حقیقتی را تکـذیب می کننـد، وسیله پـذیرایی آنهـا در برزخ آبهای بسـیار داغ « فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ » و در قیامت هم ورود در آتش دوزخ « وَتَصْلِیَهُ جَحِیمٍ » خواهد بود.

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّ–هِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَ بِّهِمْ یُرْ زَقُونَ ».

و هرگز گمان مبر آنها که در راه خـدا کشـته شـده اند، مردگانند بلکه آنها زندگانی هسـتند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. (آل عمران/ ۱۶۹)

* این آیه نیز به متنعّم بودن شهدا نزد خداوند در برزخ اشاره می کند.

ص:۲۶۳

« يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ». (اسراء/ ۵۲)

روزی که شما را (از قبرهایتان) فرامی خواند، پس شما حمدگویان اجابت می کنید و می پندارید که جز مدت کوتاهی (در دنیا یا برزخ) درنگ نکرده اید.

* مدت زمان ماندن انسان در دنیا و برزخ، نسبت به قیامت، بسیار کوتاه است. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا »

سؤال: هنگامی که روح از بدن جدا می شود، کجا می رود؟

جواب: هنگام مرگ، روح به بدنی مثل همین بدن که نامش قالب مثالی است، ملحق و در برزخ با آن بدن، کامیاب یا عذاب می شود و ما در خواب با همان بدن مثالی رؤیا و خواب می بینیم.

جسم انسان در حکم یک اتومبیل و روح در حکم راننده ی آن است، حال گاهی اوقات: ماشین روشن است و راننده هم پشت فرمان، که این، حالت بیداری است. گاهی ماشین روشن است؛ ولی راننده پیاده می شود و می رود که این حالت خواب است؛ زیرا قلب و معده و کلیه و... کار می کند؛ ولی روح جدا می شود و به بَدنی مشابه ملحق شده و به اطراف می رود. این همان بدنی است که ما در رؤیاهای خود با آن سیر و سفر می کنیم و قالب مثالی نام گذاری شده و به قدری سبک و چابک است که می تواند در آسمان ها پرواز و در اقیانوس ها شنا کند و در یک لحظه به اطراف دنیا برود.

- گاهی هم ماشین خاموش و هم راننده جدا می شود که این حالت مرگ است.

۲-۳. حیات ابدی

مقایسه دنیا و آخرت

« بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ». (اعلی/ ۱۶و۱۷)

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید و حال آن که آخرت بهتر و ماندگارتر است.

ص:۲۶۴

* آخرت بهتر از دنیا است، زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱. جاودانگی زمانی: «خالدین فیها»

۲. وسعت مکانی: «عرضها کعرض السماء و الارض»

۳. تنوع در خوراکی: «انهار من عسل»، «فاکهه کثیره»

۴. دوری از ترس و اندوه: «آمنین»

۵. دوستان وفادار: «اخواناً علی سرر متقابلین»

۶. همسران زیبا: «کامثال اللؤلؤ المکنون»

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ». (شوری/ ۲۰)

آن که کشت آخرت بخواهد برای او در کشتش می افزاییم و آن که کشت دنیا بخواهد از آن به او می دهیم و در آخرت هیچ نصیبی ندارد.

* آخرت از دنیا مهمتر است زیرا:

۱. برای آخرت خواهان توسعه و رشد است. « نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ »

۲. آخرت خواهان از دنیا هم بهره می برند، ولی دنیاطلبان هیچ بهره ای از آخرت ندارند. « وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ »

۳. آخرت خواهان به همه اهداف خود می رسند. «نزد له فی حرثه» ولی دنیاطلبان تنها به گوشه ای از اهداف خود می رسند. « نُؤْتِهِ مِنْهَا »

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ».

برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت سخت تر است و در برابر (قهر) خداوند هیچ محافظی برایشان نیست. (رعد/ ۳۴)

* عذاب آخرت سخت تر است، زیرا:

الف) در قیامت اسباب و وسایل قطع می گردد. «تقطّعت بهم الاسباب»

ب) نسب و فامیلی، دیگر کارآیی ندارد. «فلاانساب بینهم یومئذ»

ص:۲۶۵

ج) فـدیه قبول نمی شود. «یودّ المجرم لویفتـدی... ببنیه وصـاحبته و اخیه...و من فی الارض جمیعا کلاّ» حاضـر است بسـتگان و حتّی تمام جهان را فدا کند.

د) عذرخواهی مفید نیست. «یوم لاینفع الظالمین معذرتهم»

ه) دوستان یکدیگر را رها می کنند. «لایسئل حمیم حمیما»

و) دوام دارد و همیشگی است. «خالدین فیها»

ز) تخفیفی در کار نیست. «لایخفّف»

ح) هم روحی و هم جسمی است.«ذق انّک انت العزیز الکریم»

« ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ . لَهُمْ مَا یَشَاءُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ ». (ق/ ۳۴ و۳۵)

(به آنان گوینـد:) به سـلامت وارد بهشت شویـد. این روز (برای شـما) جاودانه است. برای اهل بهشت در آنجا هر چه بخواهند آماده است و نزد ما افزون (بر آن چه خواهند، موجود) است.

* نعمت های دنیا، معمولاً دارای آفاتی است که در بهشت نیست، از جمله:

۱. همراه با دردسر و رنج است؛ امّا در بهشت هیچ‌گونه نگرانی و رنجی نیست. « بِسَلَامٍ »

۲. موقّت است؛ ولی بهشت دائمی است. « یَوْمُ الْخُلُودِ »

۳. نوع آن محدود است؛ امّا در بهشت هر چه بخواهند هست. « مَا یَشَاءُونَ »

۴. مقدار آن محدود است؛ امّا در بهشت رو به فزونی است. « وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ »

حیات اخروی، حقیقی و جاودانه است

«وَمَا هَـٰذِهِ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَ هَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ».

این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است. (عنکبوت/ ۶۴)

* حیاتِ واقعی، حیات آخرت است. « الدَّارَ الْآخِرَ هَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ »

* مردم، حقیقت آخرت را نمی دانند وگرنه به دنیا دل نمی بستند. «لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»

ص:۲۶۶

زمان دنیا و برزخ در برابر آخرت ناچیز است

عظمت روز قیامت چنان است که زنـدگانی پیش از آن بسـیار کوتاه جلوه می کند. این حقیقت در آیات دیگر هم مطرح شده است، از جمله:

- «لم یلبثوا الّا عشیّهً او ضُحاها» گویا (در دنیا یا برزخ) شبی بیشتر نبودند.

- «و تظّنون ان لبثتم الّا قلیلاً» گمان می کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده اید.

- «ان لبثتم الّا عشراً» فکر می کنید جز ده روزی ساکن نبوده اید.

- «لبثنا یوماً او بعض یومٍ» فکر می کنید، روز یا پاره ای از روز در دنیا یا برزخ بوده اید.

- «ما لبثوا غیرساعهً» فکر می کنید یک ساعتی بیشتر نبوده اید

حیات ابدی، روحانی و جسمانی است

« أَوَلَمْ یَرَ وْا أَنَّ اللَّ–هَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضَ قَادِرٌ عَلَیٰ أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا... ». (اسراء/ ۹۹)

آیا نیاندیشیده اند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده است، بر آفریدن مثل این مردم نیز تواناست؟ و خداوند برای آنان مدتی معین کرده است.

* در قیامت، استخوان های پوسیده، همان استخوان های دنیوی و روح ملحق شده به آن همان روح است؛ اما قرآن «مِثلَهم» می گویـد، ماننـد خشتی که اگر در هم بکوبند و دوباره از همان گل خشتی بسازند، می گویند: این مثل اولی است، نه عین آن. با آن که موادش همان مواد است. «مِثلَهم»

در آخرت، نتیجه اعمال خود را می بینیم

« وَکُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَ هُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِ جُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُورً ا ».

و کارنامه ی هر انسانی را درگردنش بسـته ایم و روز قیامت برای او نوشته ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند. (اسراء/ ۱۳)

* در قرآن بارها به مسأله نامه ی عمل اشاره شده و در آیات مختلف نکاتی مطرح گردیده است، از جمله:

۱. نامه ی عمل برای همه است. « وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَ هُ...»

۲. در آن نامه چیزی فروگذار نشده است. «لا یُغادر صغیرةً ولا کبیره»

۳. مجرمان از آن می ترسند. «فتَرَی المجرمین مشفقین ممّا فیه»

۴. خود انسان با خواندن نامه ی عملش، حاکم و داور است. «اِقرَء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً»

۵. کتاب رستگاران بدست راستشان داده می شود و دوزخیان بدست چپ. «اوتِیَ کتابه بیمینه... بشماله»

* در قرآن آیاتی وجود دارد که چهره واقعی اعمال دنیوی انسان را در آخرت مجسم می کند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارً ا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرً ا».

همانا، آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد. (نساء/ ۱۰)

* چهره ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت، آشکار خواهد شد. « يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ... یأکلون... ناراً»

* در قیامت برای مردم چند نوع حساب وجود دارد:

۱. گروهی حسابشان آسان است. «حساباً یسیراً»

۲. عده ای سخت و دقیق حسابرسی می شوند. «حساباً شدیداً»، «سوء الحساب» مراد از «سوء الحساب» دقت در حسابرسی است.

۳. بعضی نیازی به محاکمه و میزان ندارند و مستقیم به دوزخ می‌روند. «فلانقیم لهم یوم القیامه وزناً»

۴. پاداش گروهی بی حساب است و بهشتی هستند. «انما یوفی الصّابرون اجرهم بغیر حساب»

طبق آنچه از روایات و احادیث متعدد فهمیده می‌شود، کسانی که با مردم به عفو و رحمت برخورد کنند، حسابشان آسان و کسانی که با مردم به سختی و دقت شدید عمل کنند، حسابشان سخت خواهد بود. افراد مشرک به دوزخ و اهل صبربه بهشت خواهند رفت.

« وَلِكُلٍّ دَرَ جَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ». (احقاف/ ۱۹)

و برای هر یک (از جن و انس، گذشتگان و آیندگان) از آنچه انجام داده اند، درجاتی (از سعادت و شقاوت) است (که به آن خواهند رسید) و (خداوند) جزای کارهایشان را کامل بدهد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

* در دنیا، امکان کیفر و پاداش کامل و تمام وجود ندارد؛ زیرا این دنیا هم بسیار کوچک و محدود است و هم آثار وتبعات جزای دنیوی به دیگران سرایت می کند و موجب اذیت و آزار آنان می شود.

برای پیامبرانی که میلیون ها انسان را از جهل، شرک، تفرقه، فساد وانواع انحرافات نجات داده اند، چه پاداشی داریم؟ (بهترین نعمت های دنیا از قبیل: خوردنی ها، پوشیدنی ها و وسایل رفاهیو... چیزی نیست؛ زیرا اینها برای افراد ظالم نیز وجود دارد) یا برای مجرمان و جلّادانی که هزاران نفر را کشته یا مجروح کرده اند، چه مجازاتی داریم؟ (جز آن که آنان را اعدام کنیم که کیفری بسیار ناچیز است)

* سعادت و شقاوت درجات و مراتبی دارد که انسان با عملش به آن می رسد. « وَلِكُلٍّ دَرَ جَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا »

* ملاک تعیین درجه و رتبه در قیامت، عمل است. « وَلِكُلٍّ دَرَ جَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا »

« وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ». (زمر/ ۷۳)

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، درحالی که درهای بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاک و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالی که در آن جاودانه خواهید بود».

سؤال: با آن که عمر و اعمال نیک و بد انسان در دنیا محدود است، چرا کیفر و پاداش قیامت نامحدود است؟ قرآن می فرماید: دوزخیان و بهشتیان جاودانه در آتش یا بهشت خواهند بود؟

جواب: اولاً؛ جاودانگی در بهشت، از باب لطف خداوند است و منافاتی با عدل ندارد.

ثانیاً؛ جاودانگی در دوزخ برای همه انسانها نیست؛ بلکه بسیاری از مجرمان پس از کیفر و مجازات و پاک شدن از گناه، وارد بهشت می شوند.

ثالثاً؛ مدت کیفر بستگی به میزان سبکی یا سنگینی جرم دارد، نه زمان انجام جرم. چه بسا کسی که در یک لحظه اقدام به قتل کسی کرده و حتی موفق نشده؛ مثلاً- تیراندازی کرده؛ ولی به طرف نخورده، دادگاه برای او حبس ابد مقرر می کند. آیا مجازات آتش زدن یک بشکه بنزین با یک کشتی بنزین یکسان است؟ آن که تمام عمر نافرمانی خالق هستی و خدای بزرگ را کرده است، برای همیشه در عذاب خواهد بود.

شخصیت اخروی، بازتابی از شخصیت دنیوی است

« وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ». (اسراء/ ۷۲)

و هرکس در این دنیا کوردل و گمراه باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر خواهد بود.

* شخصیت اخروی انسان، بازتابی از شخصیت دنیوی اوست. « فِی هَ-ٰذِهِ أَعْمَیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَ هِ أَعْمَیٰ» بصیرتِ اینجا، بصیرت آنجا را در پی دارد و کوردلی اینجا، کوری آنجا را.

«یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَکَفَرْ تُمْ بَعْدَ إِیمَانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُ ونَ . وَأَمَّا الَّذِینَ ابیُضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَ حْمَهِ اللَّ-هِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ». (آل عمران/ ۱۰۶ و۱۰۷)

(قیامت) روزی (است) که صورت هایی سفید و نورانی و صورت هایی سیاه می شوند. پس کسانی که روسیاه شدند، (از آنان سؤال می شود:) آیا بعد از ایمانتان کفرورزیدید؟ پس بخاطر کفرتان عذاب الهی را بچشید و اما آنان که روسفید شدند، غرق در رحمت خدا شده و در آن جاودانه اند.

* روسفیدی و روسیاهی در قیامت، در حقیقت تجسم همان حالات و روحیات انسان در دنیاست. کسانی که در دنیا ولایت خدا را پذیرفته اند، خداوند آنها را از تاریکی ها به نور رهنمون می‌شود ودرآن روز با چهره ای نورانی حاضر می شوند؛ ولی آنان که به ولایت طاغوت گردن نهاده اند، طاغوت ها آنان را از نور به تاریکی های هوس و تفرقه و شرک و جهل سوق می دهند و در قیامت در سیاهی و تاریکی محشور می شوند.

* سیماها در قیامت:

– رو سفیدان. «تبیضّ وجوه»

– رو سیاهان. «وجوههم مسودّه»

– چهره هایی شادان. «وجوه یومئذ ناضره »، «وجوه یومئذ ناعمه»

– صورت هایی گرفته و غمگین. «وجوه یومئذ باسره »

– چهره هایی خندان. «وجوه یومئذ مسفره . ضاحکه مستبشره »

– صورت هایی گرد و غبار گرفته. «وجوه یومئذ علیها غبره »

ص:۲۷۱

- چهره هایی خوار و ذلیل. «وجوه یومئذٍ خاشعه»

در زندگی اخروی جای جبران و عذرخواهی نیست

« وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ».

و (یاد کن) روزی را که از هر اُمتی شاهدی برانگیزیم، سپس به کسانی که کفر ورزیدند اجازه (هیچ کلامی) داده نخواهد شد وآنها برای عذرخواهی فراخوانده نمی شوند. (نحل/ ۸۴)

* در دنیا هم می توان توبه و عذرخواهی و هم جبران نمود؛ اما در قیامت نه جای توبه است، نه عذرخواهی و نه تدارک. توجیه هم مردود است؛ چون وقتی که بعضی از دوزخیان به گروه دیگری می گویند: «لولا انتم لکنّا مؤمنین» اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم، خطاب می رسد: «بل لم تکونوا مؤمنین» بلکه خود شما اهل ایمان آوردن نبودید.

اما تدارک گناه مردود است؛ چون وقتی از خداوند می خواهند؛ «فارجعنا نعمل صالحاً» ما را به دنیا بازگردان تا کار شایسته ای انجام دهیم، پاسخ می شنوند: «کلا انها کلمه هو قائلها». «فذوقوا بما نسیتم»

و اما عذرخواهی مردود است؛ چرا که قرآن می فرماید: «ولا یؤذن لهم فیعتذرون» اجازه نمی یابند که عذرخواهی کنند.

«والحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله اجمعین»

ص:۲۷۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹